

کرد. سازمان جوانان حزب که یک ماه پیشتر تشکیل یافته بود، اتحادیه‌ای دانشجویی ایجاد کرد. در بهمن ۱۳۲۳، این اتحادیه از سوی مقامات دانشگاه به عنوان نماینده رسمی دانشجویان در دانشکده‌های پزشکی، دندانپزشکی و داروسازی شناخته شد. و در آذر ۱۳۲۴ پس از اعتصابی دانشجویی در برابر یک سازمان رقیب که توسط اوئبای دانشگاه تشکیل شده بود، اتحادیه به عنوان تنها نماینده دانشجویان در دانشکده‌های حقوق، فنی، ادبیات و کشاورزی نیز شناخته شد. در اوایل سال ۱۳۲۵ رئیس دانشگاه در گفتگو با سفیر انگلستان پذیرفت که بسیاری از چهار هزار دانشجوی او شدت تحت تأثیر حزب توده‌اند.<sup>(۸)</sup>

به رغم عقب‌نشینی‌های سالهای ۱۳۲۵ و ۱۳۲۶ و انشعابات داخلی ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷، حزب توده قدرت خود را در دانشگاه تهران حفظ کرد. در شهریور ۱۳۲۶ شاخه تهران سازمان جوانان، کنفرانسی ایالتی برگزار کرد و اعلام داشت که در دو سال اخیر ۲۰٪ رشد کرده و ۴۰٪ اعضای را دانش‌آموزان و دانشجویان تشکیل می‌دهند.<sup>(۹)</sup> در آبان ۱۳۲۷ اتحادیه دانشجویان هوادار حزب توده اعتصاب موفقیت‌آمیزی در سراسر دانشگاه در اعتراض به ممنوعیت فعالیت سیاسی در محیط دانشگاه ترتیب داد. به تخمین حزب توده بیش از نصف دانشجویان یا عضو حزب توده یا هوادار این حزب بودند.<sup>(۹)</sup> هرچند سازمان جوانان و اتحادیه دانشجویان در بهمن ۱۳۲۷ همراه با حزب توده غیرقانونی اعلام شد، اعضای حزب در داخل دانشگاه نخست انجمن جوانان دموکراتیک و سپس سازمان دانشجویان دانشگاه تهران را تشکیل دادند که به اتحادیه بین‌المللی دانشجویان در پراگ پیوست. در آبان ۱۳۲۸ این سازمانهای جدید اعتصاب موفقیت‌آمیزی برای بهبود وضع زندگی و رسیدگی به وضع خوابگاه دانشجویان ترتیب دادند. در اسفند ۱۳۲۸ دانشکده پزشکی را تعطیل کردند و خواستار فرار دادگویی با اترن‌ها شدند و پس از سه هفته با تهدید دانشکده‌های دیگر به پیوستن به اعتصاب، به خواسته خود رسیدند همچنین در اوایل سال ۱۳۳۰ اعتصابی عمومی در سراسر دانشکده‌ها ترتیب دادند و خواستار اخراج نیروی پلیس از صحن دانشگاه، حمایت از مبارزه با انگلیس، و اعتراض به اخراج هشت گروه سیاسی از دانشگاه شدند. بازرگان، یکی از اعضای مؤسس حزب ایران، وضعیت سالهای ۱۳۳۰ و ۱۳۳۱ یعنی زمانی را که رئیس دانشکده فنی بوده چنین جمع‌بندی کرده است:

در آن ایام بزرگترین دردسر مدیریت دانشگاه حزب توده بود. این سازمان توانسته بود فعالیت‌های دانشجویی خود را پس از سال ۱۳۲۶ چنان شدت دهد که در سال ۱۳۳۱ ما در هر طرف - از طرف دانشجویان، استادان، کارمندان و حتی مستخدمین - در محاصره بودیم. دانشجویان کمونیست همه اجنه‌ها و باشگاه‌های دانشگاه را اشغال کرده بودند. حتی در

کلاسها جبهه تشکیل می‌دادند، کارکنان را تحریک به اعتصاب برای افزایش دستمزد می‌کردند، و بدتر از همه، همواره در برنامه‌های درسی بحالت می‌کردند. نفوذ کمونیستها به حدی فراگیر بود که مدیریت دانشگاه در خانه خودش مجال حزب زدن نداشت.<sup>۱۱۰</sup>

نفوذ حزب توده در بین دانشجویان تا سالهای حکومت مصدق دوام آورد. در اواسط سال ۱۳۳۰، تهران مصور، مجله‌ی هفتگی پر فروش، گزارش داد که ۲۵٪ دانشجویان دانشگاه عضو مخفی حزب توده و ۵۰٪ دیگر هوادار آن حزب‌اند؛ سازمان دانشجویان دانشگاه تهران برای کارگران اعتصابی شرکت نفت در خوزستان پون می‌فرستد؛ مبارزان عضو حزب توده پُسنهای اصلی را در همه‌ی تشکلات دانشگاه بویژه در دانشکده‌های پزشکی، دندانپزشکی، داروسازی، ادبیات، فنی و حقوق اشغال کرده‌اند؛ و سرانجام این که حزب ایران و حزب زحمتکشان، تنها رقبای بالقوه‌ی حزب توده، موفقیت محدودی منحصراً در دانشکده‌های کشاورزی، حقوق، و فنی داشته‌اند.<sup>۱۱۱</sup> در اواخر سال ۱۳۳۰ مدیریت دانشگاه هشدار می‌داد که ۷۵٪ دانشجویان تازه‌وارد به سبب اثباتات سیاسی دیران خود در دبیرستان کمونیست هستند. و در سال ۱۳۳۲ خیلی سنگی شکوه داشت که حزب توده ۸۰٪ دانشجویان دانشگاه را به علت ناتوانی حکومت در محدود کردن تبلیغات کمونیستی، گمراه کرده است.<sup>۱۱۲</sup>

توبه‌نامه‌های پس از سال ۱۳۳۲ نه تنها اهمیت کل دانشگاه تهران بلکه همین نسبی دانشکده‌های خاص را نیز برای حزب توده نشان داد. از ۱۴۰ دانشجویی که رشته‌ی تخصصی خود را ذکر کردند، ۳۲٪ دانشجوی پزشکی، ۲۹٪ فنی، ۱۳٪ دندانپزشکی، داروسازی و دامپزشکی، ۱۱٪ ادبیات، ۹٪ هنر، و ۶٪ حقوق بودند. توبه‌نامه‌ها همچنین نشان‌دهنده‌ی اهمیت دانشگاه تهران برای رهبران سازمان زیرزمینی جوانان است. از بیست و دو نفر عضو کمیته مرکزی سازمان جوانان در اواخر سال ۱۳۳۲، ده نفر دانشجویی فارغ‌التحصیل اخیر دانشگاه، و از شش نفر عضو کمیته مرکزی شاخه تهران سازمان، سه نفر از دانشگاه تهران بودند.

نفوذ حزب توده در بین روشنفکران، بویژه نویسندگان، حتی شدیدتر بود. علاوه بر نویسندگان مهمی چون بزرگ علوی، نوشین، تولنی، پرویزی، تن‌احمد، آرام، و گستان که در سازمان تعاقبت داشتند، بسیاری نویسندگان مشهور دیگر نیز بخصوص در دوره پیش از

۱۱۰. غالب این در همان دهه بیست و حزب توده چه شدند و از این میان حمید آرام به عنوان یکی - جدی از جریان چپ، به جریان سنی-مذهبی پیوست و فعلیهای خود را در مورد علی-فرهنگی متحرک ساخت.

۱۳۲۶ هوادار حزب توده بودند. از آن جمعه بود نسیما یوشیج (عنی استفادیاری)، پدر شعر نو فارسی، بهار، دموکرات و وطن پرست و نماد زنده شعر کهن ایران؛ و صادق هدایت که پیشگاه ادبیات نوین فارسی محسوب می‌شد. نسیما یوشیج که تا زمان مرگش در سال ۱۳۳۶ به حمایت از حزب توده ادامه داد، در سال ۱۳۷۴ در خانواده‌ای کشاورز در مازندران به دنیا آمد مادر تهران در میان خویشاوندان تحصیلکرده بزرگ شد. در دهه ۱۳۰۰ برادر بزرگترش\* که از کمونیستهای فعال بود، به اتحاد شوروی گریخت و بعدها معلوم شد که در آنجا قربانی تصفیه‌های استالینی شده است. نسیما یوشیج در دهه ۱۳۱۰ سبک جدیدی در شعر ابداع کرد اما اغلب آثارش، بخشی به علت محتوی رادیکال مخالف مقامات سیاسی و بخشی به دلیل قالب نوی که برای کهنه گرایان ناخوشایند بود، منتشر نشده ماند. نسیما یوشیج در دهه ۱۳۲۰ توانست به عنوان شاعری مردمی به شهرت برسد و از طریق ماهنامه مردم، نشریه روشنفکرانه حزب توده، و پیام نو، ارگان انجمن ایران و شوروی، به انتشار آثارش در میان مردم توفیق یافت. بهار، منتقد اصلی نسیما یوشیج، هرچند هرگز عضو حزب توده نشده اما اغلب از حامیان نزدیک حزب بود. او در اوایل دهه ۱۳۲۰ به هواداری از حزب توده پرداخت. و گرچه به دموکراتهای قوام پیوست، همواره طرفدار اتحاد با جناح چپ بود. در سال ۱۳۲۹ به ریاست انجمن هواداران صنعت رسید و تا مرگش در فروردین ۱۳۳۰ در آن سمت ماند. هدایت یکی از معدود نویسندگان اشرافی تبار هوادار حزب توده، برادرزین رزم آرا و خویشاوند یک تیمسار سلطنت طلب بود. او در اروپا تحصیل کرده و سخت تحت تأثیر کافکا و چخوف بود و آثاری از هر دوی آنان ترجمه کرد و همچون دوست نزدیکش، بزرگ علوی در آثارش مضامین روانشناختی را با تحلیلهای اجتماعی می آمیخت. هرچند خوانندگان غربی او را بیشتر به اثر روانشناختی‌اش بوف کور می‌شناسند. خوانندگان ایرانی در دهه ۱۳۲۰ عمدتاً برای اثر هجایی‌اش حاجی آقا تحسین کردند. هدایت، به رغم بدبینی شدید، تعدادی آثار سیاسی و حوش بیناه در دوران ارتباط با حزب توده نگاشت. او پس از برقراری اختلاف در اواخر سال ۱۳۲۵ ایران را ترک گفت و سه سال بعد در پاریس خودکشی کرد.

حزب توده همدلی بسیاری نویسندگان جوانتر مستعد را نیز همچون روشنفکران مسرترا به چندان مشهور به خود جلب کرد. از این جمعه بودند صادق چوبک، نویسنده مجموعه داستان کوتاه خیمه شب بازی، به آذین (محمود اعتمادزاده)، فرسابق نیروی دریایی، مترجم انطولو ز شکسپیر که رنایس همبستگی را ناقص جندعی بانترک در مجموعه داستان کوتاه به سوی

مردم در آمیخته بود؛ سعید نفیسی، استاد نامدار ادبیات فارسی، مترجم زبان فرانسه و مورخ فتوحات اعراب در ایران؛ محمد [علی] افراشته، سردبیر نشریه طنزآمیز مشهوری به نام چلنگر و شاعری چیره دست که به رغم وفاداری به سبک کهن، به مسائل روزمره و آرمانهای انقلابی در اشعارش می پرداخت؛ احمد شاملو (بامداد)، یار اصلی نیما یوشیج؛ محمد معین، استاد ادبیات و نویسنده‌ای پرکار در تاریخ ایران، و گروهی شاعر نو اما مستعد همچون فخرالدین گرجانی\*، نادر نادرپور، نفی میلانی، مهدی اعتماد، محمد [علی] جواهری، محمد [محمود] نفضلی و رهی معیری (زاغچه). بدین سان صورت اسامی نویسندگان طرفدار حزب توده می تواند و شرح رجال، ادبیات نوین ایران باشد. همچنان که تایمز لندن در سال ۱۹۴۷ (۱۳۲۶) اشاره کرده، حزب توده در اوج خود «مستعدترین و تحصیل کرده‌ترین جوانان ایرانی» را جذب کرد. همین طور، نشریه فرانسوی لويسروواتور در اواسط سال ۱۳۳۱ نظر داد: «دیپلماتهای غربی اقرار می کنند که ۳۰٪ روشنفکران ایران در حزب توده فعالیت دارند و بقیه، به استثنای معدود کسان هوادار انگلستان و آمریکا، هوادار آن حزب اند.»<sup>(۱۳)</sup> در فرهنگی که برای ادبیات، بویژه شعر، ارزش زیادی قائل است، تعجب آور نیست که این نویسندگان نفوذ عظیمی در میان عامه کتابخوان داشته باشند.

فعالیت حزب توده در میان زنان در سال ۱۳۲۲ با تشکیل سازمان زنان برای اعضای حزب و جامعه زنان برای هواداران حزب شروع شد. پس از سال ۱۳۲۸ این دو، جای خود را به جامعه زنان دموکراتیک دادند. چهره‌های اصلی این سازمانها اغلب خویشان رهبران حزب بودند. اما خویشانی که در حرفه خود لیاقت نشان داده بودند یا در جنبش اولیه زنان، بویژه در انجمن نسوان وطنخواه که حزب سوسیالیست تشکیل داده بود، فعالیت داشتند. از آن جمله بودند، زهرا و تاج اسکندری از آن خانواده مشهور رادیکال؛ مریم فیروز از هیأت مشورتی؛ دکتر خدیجه کشاورز، حقوقدان برجسته، مؤلف کتابی درباره حقوق زنان و همسر دکتر کشاورز عضو کمیته مرکزی؛ دکتر اختر کامبخش پزشک مشهور متخصص زنان و مؤلف کتابی در بچه‌داری، که خواهر نورالدین کبانوری و همسر عبدالصمد کامبخش عضو کمیته مرکزی بود؛ بدر میر علوی، خواهر بزرگ علوی؛ عالیه شرمینی، از فعالان جنبش اولیه زنان و مادر شرمینی که در سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ مسؤول سازمان جوانان بود؛ لرتا (وارنوتاریان) بازیگر برجسته تئاتر کشور و عضو شرکت تئاتر عبدالحمین نوین؛ صدیقه امیرخیزی، دیگر

\* احتمالاً منظور فضل‌الله گرجانی یا مجدالدین میرفخرایی (گلچین گیلانی) است که شاید به لحاظ ترادف نفیسی، با فخرالدین احمد گرجانی اشتباه شده است. م.

فعال جنبش اولیه و همسر امیرخیزی عضو کمیته مرکزی؛ و هما هوشمند، دبیر دبیرستان و سردبیر نشریه زنان حزب موسوم به بیداری ما. همان طور که ضمن مقاله‌ای در تهران مصور اشاره شده است، سازمان زنان حزب توده، فعالیت خود را بر دانشجویان، معلمان، و دیگر زنان تحصیلکرده متمرکز کرده بود.<sup>(۱۴)</sup>

اگرچه رهبران حزب، اغلب شکایت داشتند که جنبش نتوانسته است به قدر کفایت زنهارا جذب کند و گرچه زنان بیش از ۳۱۴٪ اعضای حزب را تشکیل نمی‌دادند، حزب توده تنها سازمان سیاسی بود که زنان را پیوسته بسیج کرد و با قدرت تمام برای حقوق آنان مبارزه کرد.<sup>(۱۵)</sup> جامعه زنان حزب خواستار گسترش حقوق سیاسی و اجتماعی برای کلیه مردم اعم از زن و مرد، کلاسهای سوادآموزی و باشگاههای آموزشی برای زنان، حقوق مساوی برای کار مساوی، و افزایش مدارس دخترانه به رغم مبارزه مقامات مذهبی برای تعطیل کردن مدارس موجود، بود. نشریات حزب غالباً اظهار می‌داشتند که اصلاحات و ضابطه کار ساز نبود؛ زیرا از فاشیسم سرمنشق می‌گرفت که هدفش نه برابری بلکه رنگ داشتن زنان در خانه به عنوان همسر، مادر، خانه‌دار، و آشپز است. نمایندگان حزب در مجلس چهاردهم با ارائه لایحه جدید انتخاباتی که به زنان بالغ حق رأی اعطا می‌کرد، سروصدایی برانگیختند.<sup>(۱۶)</sup> علاوه بر این، حزب توده با برپایی کنگره زنان، با درخواست برابری کامل بین مرد و زن، با جمع آوری بیش از ۱۰۰۰۰۰ امضا برای گسترش حق رأی، و با ترغیب زنان به بی‌اعتنایی به قانون و شرکت در فراندوم ۱۳۳۲ بر ضد شاه، بارها حکومت مصدق را به دردمس افکنده بود.

حزب توده حتی در میان افسران ارتش توفیق چشمگیری داشت. این شگفت آور است؛ زیرا پرسنل ارتش به عنوان رکن سلطنت از توجهی ویژه برخوردار بود، شاه دوستی و ضدیت با کمونیسم به او تلقین می‌شد، آموزش و سلاحهای خاصی از غرب دریافت می‌داشت، و مجازات سنگینی در صورت ارتباط با احزاب سیاسی برایش مقدر بود. علاوه بر این، همان طور که ساموئل هانتینگتن در سرباز و دولت تأکید می‌کند، عادات حرفه‌ای افسران خصلت سلسله‌مراتبی دارد و سخت محافظه کارانه است.<sup>(۱۷)</sup> اگرچه حزب توده سازمان نظامی اش را تا پس از سال ۱۳۲۸ تشکیل نداد، خود افسران هوادار حزب از سال ۱۳۲۳ گروههایی غیررسمی تشکیل داده بودند.<sup>(۱۸)</sup> این گروهها به چند دلیل به سازمانهای رسمی مبدل نشدند. نخست این که بیست افسر چپ‌گرا مستقر در شمال خراسان در مرداد ۱۳۲۴ شورش کرده و بدون اجازه حزب کوشیده بودند در بین قبایل ترکمن، شورشی برانگیزند. آنان بی آن که موفق به ارتباط با ترکمنها شوند، به دست ژاندارمری تارومار شده بودند. هرچند حزب توده در سالهای بعد افسران شورشی را به عنوان «قهرمانان ملی» ستود، در عین حال

خود را با شورش مرتبط ندانست.<sup>(۱۹)</sup> دوم آن که در پی قیام خراسان، دولت چهل و سه افسر چپ‌گرای دیگر را دستگیر کرد و واهی اضطرابی به مبلغ ۳۵ میلیون ریال برای بهبود بخشیدن به وضع زندگی نیروهای مسلح از تصویب مجلس گذراند. سوم این که شورش در آذربایجان و کردستان حدود سی افسر را به فرار و پیوستن به شورشیان واداشت. بیست نفر از آنان بعداً اعدام شدند. و سرانجام این که، حزب توده، نگران حفظ موقعیت قانونی خود، در اواخر سال ۱۳۲۵ به هوادارانش در نیروهای مسلح دستور داد که گروه‌های غیررسمی خود را منحل کنند.<sup>(۲۰)</sup>

فقط پس از ممنوعیت قانونی سان ۱۳۲۸ بود که حزب توده سازمان نظامی‌اش را پدید آورد. رهبری سازمان با سرهنگ سیامک و سروان سابق خسرو روزبه بود.<sup>(۲۱)</sup> سیامک، اهل گیلان، از اوایل دهه ۱۳۰۰ به هنگام عضویت در انجمن تربیتی قزوین، با بعضی از رهبران حزب توده، بخصوص کامبخش، دوستی داشت. سیامک این ارتباطها را نهانی حفظ کرد، وارد ژاندارمری شد و در سراسر دوره سلطنت رضاشاه مأموریت‌های مهمی یافت. حتی ارتباط وی با ارتشی نیز کشف نشد. روزبه، پسر یک افسر ارتش، در ملایر زاده و در همدان و کرمانشاه بزرگ شده بود. پس از ورود به ارتش، در دانشکده نظام ترقی کرد و سستی آموزشی در دانشکده افسری به دست آورد و در آنجا نه تنها دانشجویانش بلکه افسر فرماندهش سرلشکر رزم‌آرا را نیز تحت تأثیر قرار داد. پس از برکناری رضاشاه، روزبه به گروه‌های چپ‌گرا در ارتش پیوست و در نتیجه در پی قیام خراسان دستگیر شد. او در مدتی که منتظر محاکمه بود، سه کتاب کوچک درباره شطرنج، جنگ توپخانه، و مارکسیسم نوشت. در محاکمه‌اش به سال ۱۳۲۵ منکر عضویت در حزب توده شد و اظهار داشت در حالی که خود یک انقلابی پرشور است، حزب توده صرفاً حزبی اصلاح طلب محسوب می‌شود که خواهان تغییر تدریجی از طریق قوانین پارلمانی است.<sup>(۲۲)</sup> روزبه به اتهام اشاعه افکار نفاق‌انگیز در ارتش، اخراج و به پانزده سال حبس با اعمال شاقه محکوم شد. او چهار سال بعد، همراه با نه تن رهبران حزب توده از زندان گریخت. روزبه در خفا همچنان با همقطاران خویش در ارتش به همکاری ادامه داد، نخست، کانون‌هایی مخفی مستقل از حزب و سپس سازمان نظامی حزب توده را تشکیل داد.

سازمان نظامی که با کمتر از ۱۰۰ عضو در سان ۱۳۲۹ تشکیل شده بود، در سال ۱۳۳۳ حدود ۵۰۰ عضو داشت. یک گزارش سیا بعدها اعلام کرد که اغلب افسران توده‌ای که از طبقه متوسط پایین بودند، مدت چهار سال با دابراز شایستگی در کار خود، مانع تفتیش شدند. با کشف شدن گروه افسران در سان ۱۳۳۳، تعداد ۴۶۶ نفر پرسنل نظامی در عرض سه سال

بعد به پای میز محاکمه رفتند. این تعداد شامل ۲۲ سرهنگ، ۶۹ سرگرد، ۱۰۰ سروان، ۱۹۳ ستوان، ۱۹ گروهبان و ۶۳ دانشجوی دانشکده افسری بود. روزبه، سیامک و ۲۵ تن دیگر به اعدام؛ ۱۹۴ نفر به حبس ابد، ۱۱۹ نفر به پانزده سال زندان؛ ۷۹ نفر به ده سال زندان؛ و بقیه به زندانهای کوتاه‌تر از هشت سال تا هجده ماه محکوم شدند.<sup>(۲۳)</sup> خبرنگاران غربی که شاهد مراسم اعدام بودند، به سازمان سیا گفتند که افسران جسورانه با سردادن شعارهای حزب توده به سوی مرگ رفتند و فرمانده جوخه آتش مجبور شد کار را با تیر خلاص تمام کند؛ زیرا جوخه چهل نفره به سبب ناراحتی عصبی یا همدردی با قربانیان، حضور نداشت. سیا گزارش داد که گروه‌های زیادی از مردم به دلیل جسارت و شهادتی که محکومان از خود نشان دادند، شدت متأثرند.<sup>(۲۴)</sup>

وسعت و قطعیت شبکه نظامی این پرسش را پیش آورده است که چرا حزب توده نکوشید خود دست به کودتا زند یا کودتای نهایی سلطنت‌طلبان را عقیم گذارد. این امر را نمی‌توان نیمه‌کاره یا اختلافات سیاسی حزب توده و جبهه ملی توضیح داد؛ بلکه باید به موقعیت مکانی و تخصص افسران توده‌ای نگریست. در بین ۴۶۶ نظامی که محاکمه شدند، هیچ‌کس فرمانده یک هنگ موتوریزه در تهران یا نزدیکی آن نبود.<sup>(۲۵)</sup> اکثریت قاطع آنان در آموزشگاه‌های نظامی، ژاندارمری، شهربانی و نیروی هوایی ناچیز، همچنین رسته‌های بهداری، مهندسی، و مخابرات خدمت می‌کردند. در بین سرهنگان و سرگردها فقط پنج تن از سواره‌نظام و از هنگ‌های تانک در تهران هیچ‌کس وجود نداشت. نظارت شخصی شاه باعث شده بود که حزب توده نتواند به بخش‌های حساس دست یابد. حزب توده با پزشکان ارتش، دانشجویان نیروی هوایی و مهندسان پل‌سازی می‌توانست بر افراد کادر اثر بگذارد و حتی بین اعضای حزب اسلحه پخش کند اما احتمالاً نمی‌توانست به کودتایی توفیق‌آمیز دست زند.

در بین طبقه متوسط حقوق‌بگیر وسعت موفقیت حزب توده آشکار بود اما دلایل این توفیق معلوم نبود. این امر خصوصاً شگفت‌آور است؛ زیرا حزب توده به عنوان سازمانی مارکسیستی یادآور مفاهیمی رادیکال چون نابودی بورژوازی و پیروزی پرولتاریا، امحای طبقات و ایجاد مساوات اجتماعی، زنان ناسیونالیسم و ظهور کمونیسم بین‌الملل بود. همان‌طور که یکی از پژوهشگران غربی علوم اجتماعی گفته است، هیچ جنبش آشکارا ضدناسیونالیستی در خاورمیانه امروز بختی ندارد؛ یگانه پرسش این است که بانیان آن اورژندانی می‌شوند یا مثله.<sup>(۲۶)</sup> برای درک این که چرا این امر در ایران رخ نداد، لازم است نیروهای اقتصادی، اجتماعی و عقیدتی را که روشنفکران را به سوی حزب توده راندند، بررسی کنیم.

مسئله اصلی اقتصادی پیش روی طبقه متوسط حقوق‌بگیر، تورم تصاعدی بود. هزینه زندگی در مراکز شهری در واپسین سالهای سلطنت رضاشاه از شاخص ۱۰۰ در سالهای ۱۳۱۵ و ۱۳۱۶ به ۱۶۲ در سالهای ۱۳۱۹ و ۱۳۲۰ افزایش یافته، در زمان جنگ سرعت به نرخ همواره بالای ۱۰۰٪ در ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ رسیده، پس از جنگ کمی تنزل کرده و به ۸۳٪ در ۱۳۲۶ و ۱۳۲۷ کاهش یافته، و در زمان بحران نفت دوباره سرعت به اوج تازه ۱۰۴۷٪ در اواخر سال ۱۳۳۲ رسیده بود.<sup>(۲۷)</sup> به این ترتیب روشنفکران می‌بایست حقوق‌شان را ده برابر بیشتر می‌کردند تا سطح زندگی سال ۱۳۱۵ خود را حفظ کرده باشند. گرچه کارمندان یقه سفید در شرکت‌های خصوصی پر درآمد افزایش حقوق چشمگیری داشتند، کارمندان دولت مجبور بودند برای گذران زندگی همواره مبارزه کنند. در این مبارزه، حزب توده با ایجاد زنجیره‌ای مؤثر از اتحادیه‌های کارمندی و کمی کارساز به آنان برای برخورداری از افزایش حقوق، نقشی حیاتی ایفا می‌کرد. مثلاً در مرداد ۱۳۲۲ که کارمندان وزارت دادگستری بر سر افزایش حقوق اعتصاب کردند، حزب توده با ترتیب دادن اعتصاب‌های همبستگی در وزارتخانه‌های راه، دارایی، و پیشه و هنر و بازرگانی به آنان یاری داد. در اسفند ۱۳۲۵ که معلمان مدارس ابتدایی برای ترمیم حقوق خود دست از کار کشیدند، حزب توده معلمان دبیرستانی را به عمل مشابه واداشت. و در بهمن ۱۳۳۰ که کارمندان چاپ‌گرا، ائتلاف کارمندان دولت را به جای اتحادیه کارمندان دولت که ممنوع شده بود تشکیل دادند، حزب توده اعلام داشت که وابستگان ائتلاف را برای کسب حقوق عادلانه و بهبود شرایط کاره یاری خواهد داد.<sup>(۲۸)</sup>

جاذبه حزب توده برای روشنفکران عمدتاً از ساختار طبقاتی کشور ناشی می‌شد. در نظر روشنفکران، بویژه زمانی که سرخوشی شهریور ۲۰ کاهش یافت، بر افتادن خودکامگی رضاشاه نه منادی دموکراسی واقعی بلکه الیگارشی تبار اربابان فتودال، خانهای ایلات، مالداران غارتگر، درباریان طماع، و نظامیان خطرناک بود. علاوه بر این، نگاه خودپسندانه طبقه اعیان سستی همواره طبقه متوسط جدید را رنج می‌داد. مثلاً رهبر فراکسیون سلطنت‌طلبان در مجلس چهاردهم به یکی از معدود نمایندگان وابسته به روشنفکران، تحقیرکنان چنین می‌گفت:

همه گرفتاری این کشور آن است که آمانورهایی مثل شما سر توی سیاست می‌کنند. مهندس برق و راه و ساختمان به جای آن که اینجا بنشیند و درباره مسائل کشور و سایر اموری که اطلاعی از آن ندارد نظر بدهد، باید وقتش را در خانه‌سازی و پل‌سازی صرف کند. اگر هرکس کاری را که بلد بود می‌کرد، این کشور حالا این وضع فلاکت‌بار را نداشت.<sup>(۲۹)</sup>



کسی که آماج این حمله بود، پاسخ داد که رئیس‌جمهور فرانسه مهندس برق است، نمایندگان حق ندارند به طبقه تحصیلکرده کشور توهین کنند، و مجلس باید از یهودان و کسانی که تحصیلات جدید ندارند، تصفیه شود.<sup>(۳۰)</sup> از این گذشته، نامهایی که به کرات در کاپته‌ها به چشم می‌خورد، مؤید این نظر طبقه متوسط بود که سیاست، یک جعبه موسیقی است که فقط افراد به اصطلاح «هزار فامیل» آن را می‌نوازند.

حزب توده در مبارزه برای فرو ریختن دیوار امتیازات طبقاتی در خط اول جبهه بود. به گفته یک دموکرات قدیمی که به هیچ وجه با حزب توده دوستی نداشت،

کسانی که ایران را خوب می‌شناسند، می‌دانند که کمونیسم چندان مورد توجه نبود. با این حال حزب توده محبوبیت زیادی داشت. چرا؟ زیرا حزب توده تنها جنبشی بود که به مبارزه واقعی با طبقه اعیان پرداخت. مدت پنجاه سال، از همان اوان انقلاب مشروطه، طبقه متوسط می‌خواست از شر الیگارشی راحت شود. این آرزو عملی نشد تا آن که حزب توده تشکیل شد و طبقه متوسط، حزبی سازمان یافته پیدا کرد. طنز اینجاست که الیگارشی باید بهترین یار حزب توده قلمداد شود.<sup>(۳۱)</sup>

در اغلب سالهای این دوره توجه نشریات حزب توده، نمایندگان مجلس، و تظاهرات عمومی به بدکاریه‌های واقعی و خیالی طبقه اعیان معطوف بود. برنامه حزب خواستار تقسیم املاک بزرگ، اخذ مالیات بیشتر از ثروتمندان، و کاهش مالیات بر درآمدهای ثابت و دستمزدها و مایحتاج عمومی بود. دستگاه عظیم تبلیغاتی پیوسته بی‌عدالتیهای اجتماعی حاصل از نابرابری شدید بین فقیر و غنی را مورد حمله قرار می‌داد و روشنفکران حزب آثاری درباره مفهوم مبارزه طبقاتی در نظریه مارکستی و نیز سیاست برخورد طبقاتی در تاریخ ایران معاصر منتشر می‌کردند. اوانیان واژه «طبقه» را در فرهنگ لغات و اصطلاحات سیاسی و اجتماعی خود تحلیل کرد و مآله برخورد اجتماعی را در مقالاتی متعدد چون «شکافهای طبقاتی»، «کمون پاریس»، و «انقلاب ۱۹۰۵ روسیه» مورد بحث قرار داد.<sup>(۳۲)</sup> کیانوری جزوه مشهوری به نام «مبارزات طبقاتی» نوشت.<sup>(۳۳)</sup> قاسمی با کتابهایی چون «فاتون چیست؟ و جامعه را بشناسید» و مقالاتی درباره قیام مزدک، ماهیت الیگارشیک مجلس سنا، و ۱۴۰ ژوئیه: روزی که عصر جدیدی برای بشریت به بار آورد،<sup>(۳۴)</sup> به صحنه آمد. طبری ملاحظاتی در «جهان بینی مارکسیم»، «ارزش اضافی چیست؟»، «درسه‌های تاریخی»، و «رابطه بین جامعه و جامعه‌شناسی» را انتشار داد.<sup>(۳۵)</sup> سایر روشنفکران حزب جزوه‌هایی با عنوان «لنین و لنینیسم»، «کمونیسم»، «انقلاب ۱۹۰۵»، «مالکیت در نظر ماتریالیسم دیالکتیک»، «دولت در نظر ماتریالیسم دیالکتیک»، و «امپریالیسم و میلیتاریسم در دوره حاضر»<sup>(۳۶)</sup> عرضه

کردند. باز تعدادی دیگر مقالاتی در خصوص درآمد و سطح زندگی در ایران، از مینداری در ایران، هزینه زندگی در ایران، قوانین ایران و منافع طبقات رنجبر، «ماتریالیسم و تاریخ فلسفه» و «صدمین سالگرد مانیفست کمونیست»<sup>۱۳۷</sup> نوشتند. به این ترتیب حزب توده و آموزه مارکستی اثر با روشنفکران و نفرت آنان از طبقه اعیان هم‌نوا بود.

کنسولهای انگلیس اغلب اشاره می‌کنند که حزب توده در هدایت ستیزه‌های طبقه متوسط با طبقه اعیان به درون تشکیلات خود بسیار موفق بود. مثلاً کنسول مشهد در سال ۱۳۲۴ گزارشی داد که چهل و هفت نفر توده‌ای شهر کوچک و غیرصنعتی بیرجند شامل یازده معلم، ده پیشه‌ور، هشت کارمند، شش حقوق‌دان، سه خرده مالک، سه کارگر، دو کارمند بانک، دو ملا و دو ژاندارم است. وی اظهار داشت که شعبه محلی حزب شامل «بورژوازی ناراضی» است و عامل وحدت اعضای حزب نفرت از مقامات محلی بویژه خانواده معروف غلم است که حزب توده به آن «اعلان جنگ» داده بود. کنسول همدان ذکر کرد که حزب توده روشنفکران، متخصصان و کارمندان محلی را جذب می‌کند؛ زیرا این حزب برای خانواده معروف قراگوزلو تهدید اصلی محسوب می‌شود. کنسول کرمانشاه نیز اعلام داشت که حزب توده بسیاری از روشنفکران و کارمندان حوزه مأموریت وی را جذب می‌کند؛ چرا که همه امکانات محلی خود را برای رویارویی با خاندان نامحبوب قبادیان بسیج کرده است.<sup>۱۳۸</sup>

نگرش سیاسی روشنفکران نیز با ایدئولوژی حزب توده منطبق بود. این نگرش سه بخش عمده داشت: مشروطه‌خواهی، سوسیالیسم و ناسیونالیسم. روشنفکران دهه ۱۳۲۰ مانند روشنفکران سالهای ۱۲۷۰ ولی برخلاف روشنفکران دهه ۱۳۱۰، معتقد بودند که آزادیهای حاصل از مشروطیت هم برای رفاه فردی و هم پیشرفت اجتماعی، نه تنها مطلوب بلکه ضروری است. برای نسلی که شاهد بی‌ثباتی سالهای ۱۲۹۰ بود، مشروطیت دیگر راز و رمزی نداشت؛ در حالی که مفهوم دولت مقتدر (نویاتان) جذابیت یافته بود. اما برای نسلی که استبداد رضاشاهی را تجربه کرده بود، دولت مقتدر جاذبه‌ای نداشت؛ حال آن که مشروطیت راز و رمز پیشین خود را بازیافته بود. از این گذشته، نسل جدید دُستگویی نسل پیشین به نوسازی، مذهب‌زدایی، و صنعتی شدن را همچنان حفظ کرده بود. اما در حالی که نسل قدیم این اصلاحات را با لیبرالیسم و انقلاب فراتر ندانست، نسل جدید آن را با سوسیالیسم و انقلاب روسیه ملازم می‌دانست. مسلماً سوسیالیسم در نظر روشنفکران ایرانی نه لزوماً به معنی مانکیت عمومی، ابزار تولید بلکه به مفهوم برنامه‌ریزی توانمند دوتی برای صنعتی شدن سریع و اصلاحات اجتماعی دامنه‌دار بویژه تقسیم مجدد اراضی، توسعه آموزش عمومی و امحای طبقه اعیان زمیندار بود. از این گذشته، روشنفکران دهه ۱۳۲۰ نیز همچون پیشینیان خود

ناسیونالیست بودند. اما در حالی که قدیمیها ناسیونالیسم را صرفاً در وجه سیاسی‌اش می‌نگریستند، روشنفکران جدید به این نتیجه رسیده بودند که استقلال سیاسی بدون استقلال اقتصادی کاملاً تأمین نمی‌شود.

نظرات سیاسی روشنفکران در مجلهٔ سخن منعکس می‌شد؛ نشریه‌ای پر محتوا که به عنوان 'رگان'، انجمن فارغ‌التحصیلان دانشسرای عالی، در سال ۱۳۲۲ به راه افتاد و پس از سال ۱۳۲۵ به عنوان ماهنامه‌ای مستقل با تخصص در مسائل ادبی، آموزشی، و اجتماعی و مورد پسند و توجه روشنفکران، استادان، معلمان، مدیران مدارس و دانشجویان دانشگاهها انتشار یافت. سردبیر مجله دکتر پرویز ناتل خانلری، نویسنده، معلم و منتقد ادبی مشهور بود. بین سالهای ۱۳۲۲ و ۱۳۲۴، سخن مقالات متعددی در اهمیت تأمین حقوق سیاسی و قانونی زنان؛ اصلاحات ارضی به منظور بالا بردن سطح زندگی و از میان بردن قدرت سیاسی اشرافیت فئودال؛ و آموزش عمومی برای ایجاد جامعه‌ای نوین، مردمانی با آگاهی اجتماعی، و شهروندانی با سودمندی اقتصادی، منتشر کرد.<sup>(۳۹)</sup> سخن همچنین نوشته‌هایی موافق دربارهٔ مارکس، انگلس، لینن، [هارولد] لاسکی، برنارد راسل، لویی آراگون و موریس تورز، همین‌طور مقالاتی دربارهٔ گرایشهای سوسیالیستی شخصیت‌های ادبی چون والت ویتمن، آنتوان فرانس، برنارد شاو، اچ. جی. ولز، گورکی، چخوف، آلدوس هاکلی، مائو، ارنبورگ و جک لندن عرضه کرد. نظر مجلهٔ سخن دربارهٔ حزب توده در سرمقاله‌ای با عنوان «هنر و جامعه» به قلم خانلری خلاصه شده بود. خانلری با ذکر همانندی‌هایی بین ایران معاصر و سایر وضعیت‌های انقلابی، استدلال می‌کرد که نویسندگان نمی‌توانند بیطرف بمانند؛ به این دو علت که هنر اقدامی برای بیان شخصی و نیز اجتماعی است، و بیطرفی در مبارزهٔ طبقاتی به استثمارگران در برابر استثمارشدگان کمک می‌کند. اما در انتقاد از هواداری اظهار می‌داشت که نویسنده نباید به یک حزب سیاسی وابستگی تام داشته باشد؛ به این دو علت که از گرداب سیاست روزمرد باید حذر کرد، و این که نقش روشنفکر غیر از نقش روزنامه‌نویس است. خانلری با وصیت آنتوان فرانس که به روشنفکران توصیه می‌کرد به «مبارزهٔ طبقاتی برای از بین بردن سرمایه‌داری، ایجاد سوسیالیسم، و هموار کردن راه کامیابی بشر»<sup>(۴۰)</sup> کمک کنند موافق بود.

از سه وجه یاد شده، حزب توده با دو وجه نخست پیوستگی نزدیک داشت. حزب، اصلاحات اجتماعی را با سوسیالیسم ملازم می‌دانست. همچنین مدافع مشروطیت بود و خود را وارث انقلاب مشروطه می‌دید. رضاشاه را به سبب نقض قانون اساسی محکوم می‌کرد؛ تأکید می‌ورزید که قانون اساسی اجرا نمی‌شود مگر آن که ارتش به زیر نظارت

غیرنظامی درآید؛ راه پیماییهای سالانه به یادبود پیروزی سال ۱۲۸۵ ترتیب می‌داد؛ و نه فقط حیدرخان بلکه ستارخان، باقرخان، ملک‌التکلمین، بهبهانی و سید محمد طباطبایی را به عنوان قهرمانان ملی ستایش می‌کرد. علاوه بر این، از رادیکالهای فوقی چپ که انقلاب مشروطه را صرفاً دسیه دیگری می‌دانستند که انگلستان چیده بود، انتقاد می‌کرد.<sup>(۴۱)</sup> حزب توده، این انقلاب را به عنوان جنبشی مردمی که به رغم رهبری بورژوازی و خرابکاری نهایی امپریالیستی، توانسته بود با قانون فئودالی سلطنت الهی به مقابله برخیزد و به این ترتیب عصر جدیدی در ایران باب کند، می‌ستود. حزب توده متکررگونه ناسازی بین تلاش برای آینده‌ای سوسیالیستی و در عین حال جانبداری از آرمانهای انقلاب مشروطه بود. حزب استدلال می‌کرد که چون این انقلاب محتوایی مردمی داشت، حتی با وجود شکل بورژوازی آن، بعضی قوانین منسوخ را می‌توان با مسألت تغییر داد تا با روح واقعی انقلاب مشروطه منطبق گردد. حزب توده حتی در خصوص مسأله حساس سلطنت، تا مرداد ۳۲ که رادیکالهایی در جبهه ملی خواستار تشکیل جمهوری شدند، ساکت ماند.<sup>(۴۲)</sup>

اگرچه نظر حزب توده درباره سوسیالیسم و مشروطیت صراحت داشت، رابطه‌اش با ناسیونالیسم بغرنج تر بود. بسیاری از خارجیان در سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۳ پیش‌بینی می‌کردند که روشنفکران حزب توده را به عنوان اسب تروای ساخته دست روسیه، دشمن دیرین ایران، طرد می‌کنند؛ اما معلوم شد که این پیش‌بینیها به چند دلیل بسیار اغراق آمیز بوده است. نخست این که، اکثریت عظیم روشنفکران، انگلیس را بسی خطرناکتر از روسیه می‌دانستند؛ زیرا انگلستان منبع عمده درآمد کشور را در اختیار داشت، دارای پایگاههای نظامی در عراق و خلیج فارس بود، و از سید ضیا، دشمن خودخواسته روشنفکران، حمایت می‌کرد. دوم آن که، ناسیونالیستها در گذشته از همدستی با قدرتی خارجی بر ضد قدرتی دیگر رویگردان نبودند. در جنبش تنباکو در سال ۱۲۷۰، قیام‌کنندگان از روسیه بر ضد انگلیس کمک گرفته بودند و در انقلاب ۱۲۸۴-۱۲۸۸ مشروطه‌خواهان از یاری انگلیس در برابر روسیه سود برده بودند. آزمون یک ناسیونالیست راستین، نه طرد هرگونه کمک خارجی، بلکه این درایت بود که از چه کسی و چه موقع باید کمک گرفت. سوم آن که، بسیاری روشنفکران که تحلیل مارکسیستی از امپریالیسم را پذیرفته بودند، استدلال می‌کردند که انگلستان با اقتصاد سرمایه‌داری‌اش، نیاز به توسعه دارد تا مفتری برای سرمایه‌گذاری بیابد و حال آن که روسیه با ایجاد جامعه‌ای سوسیالیستی، دیگر امپریالیستی نیست. چهارم آن که، اصلاح‌طلبان، اتحاد شوروی را مدافع اصلی تغییرات رادیکال و انگلستان را حامی عمده طبقه اعیان زمیندار بویژه خانهای عشایر جنوب، می‌دانستند. یک ژنرال امریکایی در بازدید از ایران در سال ۱۳۲۲ از سوی

پرزیدنت روزولت، گزارش داد که «اگر ایرانیان مجبور بودند همین امروز بین انگلیس و روسیه یکی را انتخاب کنند، به نظر من بی‌چون و چرا روسها را انتخاب می‌کردند». وزارت امور خارجه انگلستان اظهار کرد که این بسیار خطرناک است که روسها «نسل جوان» را جذب کنند و «مرتجعهای قدیم» برای انگلیس بسازند.<sup>(۴۳)</sup> همین طور، وابسته نظامی انگلیس، این مسائل را در گزارشی صریح که در فروردین ۱۳۲۲ فرستاد، تحلیل کرد:

اخیراً تغییر چشمگیری در احساسات مردم ایران نسبت به روسها پیدا شده است. ارتباط نزدیک با روسیه و تجربه شیوه‌های روسی، در اصلاح این تصور رایج در میان توده‌ها که روسیه هیولاست و روسها وحشیانی بیرحم هستند، بسیار مؤثر واقع شده است. انضباط تحسین‌انگیز نیروهای روسی در ایران، خوشرفتاری‌شان با مردم، همدردی نمایان‌شان با فرودستان، دلبستگی پرآوازه‌شان به حکومت کشورشان، روابط خوبی که ظاهراً بین افسران و مردم هست و روحیه عالی مردم روسیه، در تصورات پیشین از نظام شوروی تأثیر بسیار گذاشته است... روسیه برای توده مردم هرچه کمتر ترسناک است، برای طبقات دارا بیشتر هیولا می‌شود. به نظر می‌رسد وضعیتی به وجود آید که توده مردم به روسیه نزدیک‌تر شوند و طبقات دارا بیش از پیش به بریتانیای کبیر منگی گردند. در واقع روسیه از همین اکنون به صورت قهرمان مردم ستم‌دیده درمی‌آید و به نظر رهبران ناراضیان، پشیمان احتمالی انقلاب بر ضد طبقه حاکم کنونی محسوب می‌شود.<sup>(۴۴)</sup>

با این حال، محبوبیت شوروی در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵، بخشی به دلیل درخواست امتیاز نفت شمال و بخشی در نتیجه قیامهای آذربایجان و کردستان لطمه دید. آن گونه که سفارت انگلیس گزارش داد، حتی برخی از رهبران حزب توده به طور خصوصی از درخواست شوروی انتقاد کرده بودند و همان طور که کسروی در جزوه‌ای با عنوان سرنوشت ایران چه خواهد بود؟ اظهار کرد، حمایت شوروی از شورشیان آذربایجان و کردستان ممکن بود کشور را نابود کند؛ زیرا ناراضیان سایر استانها را نیز وامی‌داشت تا تقاضاهای مشابهی برای خودمختاری محلی و حتی استقلال ملی، پیش کنند.<sup>(۴۵)</sup> اما این بحرانها آنچنان که در نخستین نگاه به نظر می‌رسد، برای حزب توده زیانبار نبود. پیشنهاد نفی شوروی، امید اشتغال هزاران کارگر و تکنسین را پدید آورد و با قید ماده‌ای مبنی بر سود مساوی، بسیار مطلوب‌تر از امتیاز واگذار شده به انگلیس بود.<sup>(۴۶)</sup> علاوه بر این بسیاری از ایرانیان از جمله مصدق معتقد بودند که مقصر اصلی بحران نه اتحاد شوروی بلکه غرب است؛ زیرا شرکت‌های آمریکایی و انگلیسی بودند که مذاکراتی سرّی برای امتیازات جدید نفی شروع کرده بودند.

ما همیشه سخاوت اتحاد شوروی را ارج نهاده ایم... اگر نخست‌وزیر ما مذاکرات سری با کمپانیهای غربی را شروع نکرده بود و اگر ایالات متحده آنچنان نگران کسب توافقنامه‌ای در پایان جنگ نبود، اتحاد شوروی تقاضای خود را مطرح نمی‌کرد. وقتی کمپانیهای آن طرف دنیا خواستار امتیاز هستند، چرا همسایه دیوار به دیوار ما چنین درخواستی نکند. (۴۷)

همین طور، بحران آذربایجان کمتر از آنچه انتظار می‌رفت، برای حزب توده زیانبار بود. شورشیان با تصرف تبریز تقاضای خودمختاری کردند نه استقلال؛ تقاضایشان را در چهارچوب قانون اساسی مطرح کردند، اصلاحات اجتماعی وسیعی انجام دادند، و تأکید ورزیدند که جزء لاینفکی از جنبش مترقی ایران هستند. در واقع، به اصطلاح، جمهوری آذربایجان، فقط در ذهن رجال محافظه کار در تهران و در آثار نویسندگان غربی که تاریخ ایران را از دیدگاه همان رجال می‌دیدند، وجود داشت. در اواخر سال ۱۳۲۵ بازدیدکنندگان غربی دوباره شکایت داشتند که شورویها باز محیویت کسب می‌کنند و انگلستان هنوز در نظر مردم با اشرافیت فاسد و بیکاره، هموست. (۴۸)

پس از سان ۱۳۲۶ اقدامات شوروی در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵ به تاریخ پیوست، حال آن که حضور انگلیس آشکارتر شد. ماکس نورنبرگ، استاد اقتصاد دانشگاه هاروارد که به تنظیم برنامه هفت‌ساله اول کمک کرده بود، نوشت که انگلیس همواره دسیه می‌چیند که جنو توسعه را بگیرد. «مایلم با این عقیده رایج در میان ایرانیان جدی موافق باشم که خطرناکترین نفوذ خارجی در این کشور، انگلستان است نه شوروی.» (۴۹) در سان ۱۳۳۰ اکثریت بزرگ روشنفکران احساس می‌کردند که فوری‌ترین تهدید برای ایران نه از شمال بلکه از همسایه جنوبی، برمی‌خیزد. در چنین وضعی، برای حزب توده سخت نبود که چهره مبارزی خشکی ناپذیر را که نه فقط با طبقه اعیان بلکه با شرکت نفت انگلیس نیز در نبرد است، باز یابد. جاذبه عقیدتی حزب توده در میان طبقه متوسط حقوق‌بگیر را در آخرین دفاع خسرو روزبه می‌توان دید. او که مدت شش ساعت در برابر دادگاه نظامی سخن می‌گفت، از بزرگ شدن خود در خانواده‌ای از طبقه متوسط پایین که در تنگنای مالی گرفتار بود، سخن به میان آورد و اشاره کرد که چگونه همیشه به دلیل فقر تحقیر می‌شد و آرزوی دانشگاه رفتن و عهده‌ش شدنش تباه شد. با ورود به مدرسه نظام که ارزاتر بود، با رتبه ممتاز درس را تمام کرد، سی و پنج رساله نوشت، و در دانشکده افسری به تدریس پرداخت. اما در سراسر این ایام، نفرت از نظام سرمایه‌داری را همچنان حفظ کرد.

من از سرمایه‌داری بیزارم؛ زیرا همه معاصی بشر امروز و همه معایب جامعه ایران متوجه آن است. من دشمن نظامی‌هنم که همه ثروتها را در دست هزار فامیل انباشته می‌سازد و برای

هجده میلیون انسان دیگر چیزی باقی نمی‌گذارد. در حالی که کودکان روستایی از گرسنگی می‌میرند، بچه‌های اربابان با هواپیما به بیمارستانهای اروپایی فرستاده می‌شوند... نفرت من از نظام موجود بدان معنی نیست که مخالف استقلال ایران هستم. برعکس، من مخالف سرمایه‌داری ام دقیقاً به علت این که ایران را نابود می‌کند. مانع توسعه آن می‌شود، امنیت‌اش را سلب می‌کند، و به رفاه مردم بی‌اعتناست. حتی شدیدترین دشمنان حزب توده هم قبول دارند که حزب توده مهمترین، مصمم‌ترین و سازمان‌یافته‌ترین حزبی است که در پنجاه سال پس از انقلاب مشروطه ظهور کرده است. همچنین انقلابی‌ترین و راسخ‌ترین جنبش برای پیشرفت آزادی و استقلال ملی است. برای همین است که راه حزب توده را برگزیده‌ام و اکنون آماده‌ام تا پوست و استخوان و خون و جاتم را برای هدف آن فدا کنم. من زنده نخواهم بود تا سوسیالیسم را بین ما باین اعتقاد می‌میرم که پیروزی سوسیالیسم در ایران اجتناب‌ناپذیر است.<sup>۵۱</sup>

### طبقه کارگر شهری

حزب توده مثل کوه یخی بود که سازمان حزبی نوک آشکار آن و جنبش بسیار عظیم‌تر کارگری پیکره نهانی آن محسوب می‌شد. جنبش کارگری بلافاصله پس از سقوط رضاشاه به وجود آمد. در بعضی نواحی، از جمله در معادن زغال‌سنگ شمشک نزدیک تهران و کارخانه‌جات نساجی چالوس و ساری،<sup>۵۲</sup> کارگران خودبخود با استفاده از خلأ قدرت اتحادیه‌های کارگری تشکیل دادند و حتی کارخانه‌جات محلی را تصرف کردند. در نواحی دیگر، بخصوص تهران، اصفهان و تبریز بازماندگان جنبش کارگری اولیه به کارگاهها و کارخانه‌جات بازگشتند تا اتحادیه‌های قدیم را باز سازند. در تابستان ۱۳۲۱ بسیاری از سازمان‌دهندگان کارگری در تهران گرد هم آمدند و شورای کارگران متحد را تشکیل دادند و در تابستان ۱۳۲۲ همان سازمان‌دهندگان نخستین کنفرانس شورای کارگران متحد را برگزار کردند. نمایندگان کنفرانس که بیشتر از تهران، شمال خراسان و شهرستانهای ساحل خزر بودند، بیش از بیست و شش اتحادیه صنعتی، صنفی و کارمندی را نمایندگی می‌کردند.<sup>۵۳</sup> غالب چهره‌های اصلی شورای کارگران متحد از رده‌های بالای حزب توده و عبارت بودند از روستا، سازمان‌دهنده مجرب اواخر دهه ۱۳۰۰، وانسیان، داروساز ارمنی از حزب کمونیست،<sup>۵۴</sup> قدیم، کبیری، کارمند میان‌رتبه‌ای که در سال ۱۳۲۱ به عضویت کمیته مرکزی ایالتی انتخاب شده بود، محضری، کارگر چرم‌سازی که او نیز عضو کمیته مرکزی ایالتی بود.

\* احتمالاً منظور شامی (فانم شهر کنونی) بوده است - م.

جودت، استاد جوان فیزیک که سازمان‌دهنده کارگری شده بود؛ فرجامی و خامه، دو روشنفکر جوان از میان «پنجاه و سه نفر» که در نخستین کنگره حزب به عضویت کمیونهای درآمدی بودند؛ جهانی، نجار و از فعالان جنبش کارگری قدیم که او نیز در یکی از کمیسیونهای نخستین کنگره حزبی عضویت داشت؛ حکیمی و بابازاده، دو کارگر راه آهن که بعدها به عضویت کمیته مرکزی درآمدند؛ و شاندرمنی، خیاط و عضو «پنجاه و سه نفر» که در کنگره دوم حزب جزو هیأت مشورتی شد.

علاوه بر این، رهبری شورا شامل سه تن دیگر بود که از اعضا امانه از چهره‌های اصلی حزب توده بودند. قازار سیمونیان، سازمان‌دهنده عمده کارمندان، روشنفکری ارمنی از اراک که از کارمندان میان‌پایه در تهران بود. سیمونیان که از یاران نزدیک روستا در دوران جنبش کارگری قدیم محسوب می‌شد، غالب سالهای دهه ۱۳۱۰ را در زندان به سر برده و در آنجا آناکارینینا از تولستوی را ترجمه کرده بود. در انتخابات مجلس چهاردهم، او کرسی اقلیتهای میخی را در حوزه‌های انتخابیه استانهای مرکزی و جنوبی برای حزب توده کسب کرد. رضا ابراهیم‌زاده، نماینده اصلی اتحادیه راه آهن، خود کارگر راه آهن و اهل تبریز بود و در قیام خیابانی مبارزه کرده بود. وی به مازندران مهاجرت کرده، در آنجا در سال ۱۳۱۰ به سبب ترتیب دادن نخستین اعتصاب راه آهن دستگیر شده، و در زندان با «پنجاه و سه نفر» دوست شده بود. مهدی کیرام، سخنگوی اصلی اتحادیه کفاشان، کفاشی بود که به تشکیل نخستین اتحادیه کفاشان تهران در اوایل دهه ۱۳۰۰ یاری داده بود. او در دهه ۱۳۱۰ مدتی کوتاه به زندان افتاد و در اوایل سال ۱۳۲۱ به حزب توده پیوست.

بدین ترتیب همه چهارده تن رهبران شورای کارگران متحد، اعضای حزب توده بودند. از این چهارده نفر، هفت تن روزمزد، و هفت تن دیگر روشنفکرانی بودند که در جنبش کارگری اولیه شرکت جسته یا در نخستین فرصت پس از شهریور ۱۳۲۰ به جنبش کارگری پیوسته بودند. دوازده تن در زمانی از دوران حکومت رضاشاه به زندان افتاده بودند: سه تن به علت عضویت در «پنجاه و سه نفر» و نه تن به دلیل سازماندهی کارگری یا فعالیت در بخش جوانان «حزب کمونیست». همگی از خانواده‌های طبقه پایین و قشرهای پایین طبقه متوسط بودند. اگرچه با افزایش اتحادیه‌ها دیگران نیز به آنها پیوستند، این چهارده تن همچنان هسته جنبش کارگری هوادار حزب توده محسوب می‌شدند.

نخستین کنفرانس شورای کارگران متحد علاوه بر انتخاب رهبری تصمیماتی نیز اتخاذ کرد. کنفرانس اعلام داشت که شورا «سازمان مستقلی است که به هیچ گروه سیاسی وابسته نیست اما هرگونه کمکی را از سوی احزابی که به طبقه کارگر علاقه‌مندند، می‌پذیرد». شورا تصویب کرد



که اتحادیه‌ها به مسائل اقتصادی و اجتماعی توجه خواهند کرد؛ همه کارگران را بدون توجه به مذهب، زبان و نظرات سیاسی آنان به عضویت خواهند پذیرفت؛ روشنفکرانی را که فداکاریهای گذشته‌شان حاکی از علاقه صمیمانه آنها برای کمک به طبقه کارگراست، به عنوان سازمان دهنده کارگری جذب خواهند کرد اما روشنفکران دیگر را از مقامات سازمانی مستثنی خواهند داشت تا مرتجعان نتوانند ادعا کنند که اتحادیه‌ها آلت دست طبقه متوسط است.<sup>(۵۲)</sup> کفرانس همچنین برنامه مفصلی برای شورا تصویب کرد. این برنامه خواهان هشت ساعت کار روزانه، حق تشکیل اتحادیه‌ها، معاملات از طریق فروشگاههای تعاونی، و حق اعتصاب در صورت لزوم، جابجایی مجانی به محل کار؛ دریافت حقوق در روزهای جمعه؛ اضافه کاری با دو برابر حقوق؛ دو هفته مرخصی سالیانه با استفاده از حقوق؛ مشری ایام پیری، حقوق استعلاجی، و بیمه بیکاری؛ پرداخت دستمزد برابر به زنان و مردان در قبال انجام کار یکسان؛ تضمین در برابر اخراج خودسرانه؛ ممنوعیت کار کودکان؛ اقدامات امنی در برابر حوادث حین کار؛ و مجازات کارفرمایان و مدیرانی که با کارگران خود بد رفتاری کنند یا آنان را مورد سوء استفاده و اهانت قرار دهند.<sup>(۵۳)</sup> این موارد در سراسر دهه بعدی اهداف اصلی جنبش کارگری را تشکیل داد.

با این حال، کفرانس از بحث درباره مسأله حساس تشویق به اعتصاب در ضمن ادامه جنگ در اروپا عمداً اجتناب ورزید. در عین حال که اعضا در نتیجه تورم سخت در مضیقه و به ضرر دم افزون خواهان اقدام مسلحانه بودند، رهبران اتحادیه که از لحاظ عقیدتی به اتحاد شوروی بستگی داشتند، از اخلال در کار جنگ پروا می‌کردند. شورا برای حل این اختلافات، به توافقی مخفی دست یافت. اعتصاب و سازماندهی کارگری در بخشهایی از اقتصاد که با امور جنگ ارتباط نزدیک داشت، نهی می‌شد اما همان اقدامات در صنایع خدماتی و لوازم مصرفی مورد تشویق و ترغیب قرار می‌گرفت. شورا همو با این خط مشی، در سال ۱۳۲۲ اعتصابات در بین کارگران نساجی در اصفهان، تهران، تبریز و بهشهر؛ رفتگران تهران و بهشهر؛ تلفنچیهای شیراز؛ کارگران چای و توتون پاک‌کنی در لاهیجان و تهران؛ دباغان و کارگران کبریت‌سازی در تبریز؛ و کارمندان وزارت دادگستری در تهران ترتیب داد. در عین حال، شورا از صنعت حیاتی نفت حذر کرد، در خطوط راه آهن سراسری که همان قدر حیاتی بود، رعایت احتیاط را توصیه کرد، و حتی اعتصابهای غیر مجازی را که در سال ۱۳۲۲ در تأسیسات نفت ایران و انگلیس در کرمانشاه، معادن زغال‌سنگ شمشک، کارخانه سیمان تهران، و مهمات‌سازی دولتی نزدیک تهران روی داد، و خرابکاری فاشینی نامید. بعدها یکی از اعضای شورا تأیید کرد که «دشمنان ما از بی میلی ما به ترتیب دادن اعتصاب سوء استفاده می‌کردند و همواره ما را به دوستی با کارخانه داران متهم می‌ساختند. کابخش نیز سالها بعد اعتراف کرد که اگر به سبب

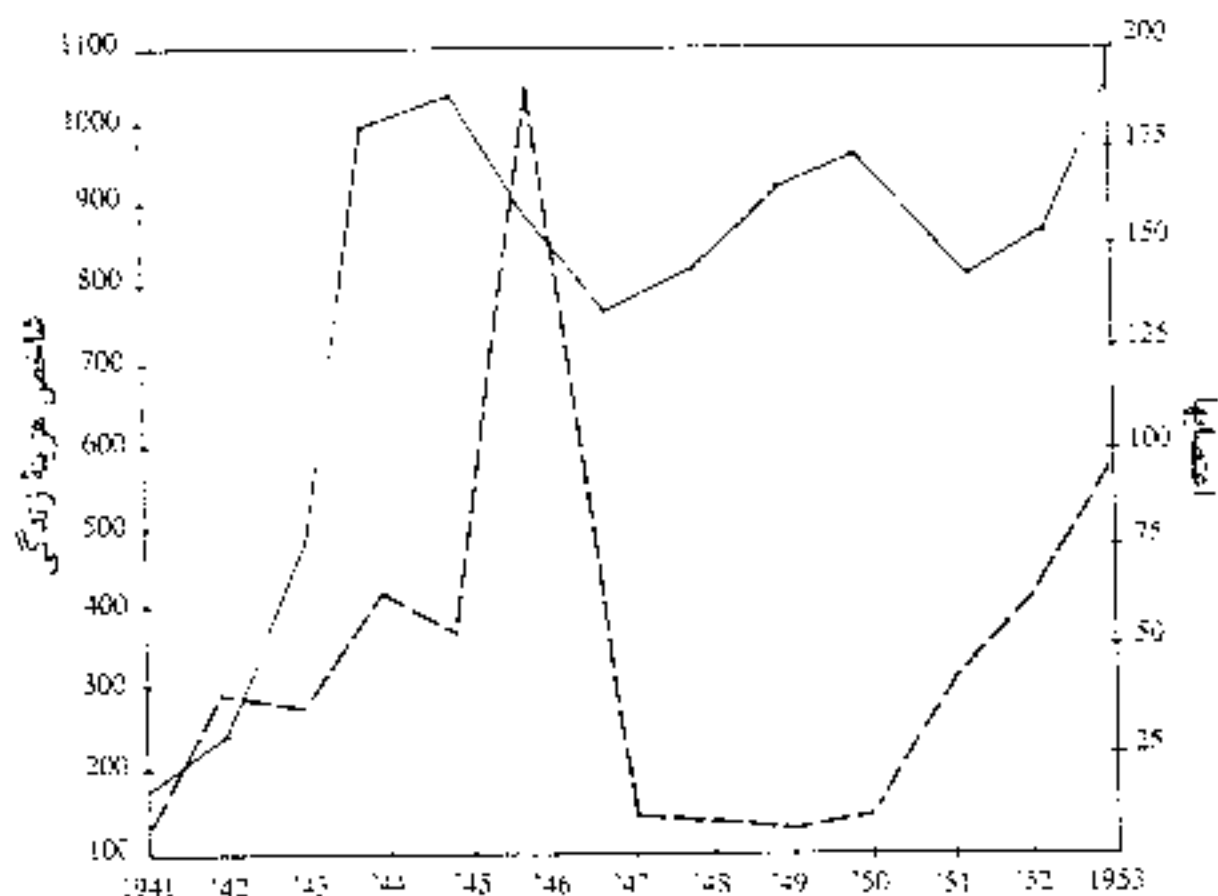
«بی میلی حزب به اخلاق در اقتصاد در ضمن نبرد مرگ و زندگی متفقین با فاشیسم، نبود. اتحادیه‌ها در سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ پیشرفت بسیار زیادتری می‌کردند.»<sup>۱۲۴</sup>

به هر حال در اوایل سال ۱۳۲۳ که در «جبهه شرقی» ورق برگشت، این بی میلی بتدریج کاهش یافت. شورا با پیش گرفتن خط مشی تهاجمی، شعبات جدیدی دایر کرد. شعبه‌های موجود را گسترش داد، رقبای کوچکتر را از میدان به در برد، و ضمن ادغام با سه گروه دیگر در آذربایجان، تهران و کرمانشاه، در روز کارگر سال ۱۳۲۳ تشکیل شورای متحده مرکزی اتحادیه‌های کارگران و زحمتکشان ایران را اعلام داشت.

«شورای متحده» در سی‌ماه آتی، فرصتهای عالی برای سازماندهی کارگری یافت. نخست، حزب توده با نحو ممنوعیت ایام جنگ، ترغیب مبارزه از طریق اتحادیه‌ها را ادامه داد اما صنعت نفت تا تسلیم ژاپن در مرداد ۱۳۲۴ همچنان خارج از این محدوده ماند. دوم، مزدبگیران چاره‌ای جز پیوستن به اتحادیه‌ها و اعتصاب برای افزایش دستمزد نداشتند؛ زیرا شاخص هزینه زندگی از ۴۷۲ در سالهای ۱۳۲۱ و ۱۳۲۲ به ۱۰۳۰ در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ افزایش یافت. در واقع در سراسر دوره بین ۱۳۲۰ و ۱۳۳۲ تعداد سالانه اعتصابهای بزرگ (با شرکت پنجاه نفر کارگر یا بیشتر) با میزان تورم مطابقت نزدیک دارد (شکل را ببینید). سوم، متفقین به استخدام تعداد زیادی از کارگران ایرانی ادامه دادند. تعجبی ندارد که این امر کمبود نیروی کار را باعث شد و بدین ترتیب موقعیت بازار کار را تقویت کرد. کنسول انگلیس در بو شهر گزارش داد که رفتگران شهر به سهولت توانستند درخواست افزایش دستمزد را به سرانجام رسانند، زیرا فرودگاه محلی کارخانه مونتاز کامپون بازار کار را خالی کرده است. نماینده‌ای از کنفرانس اتحادیه‌های کارگری نیز اظهار داشت: «از دست دادن شغل فعلی‌ام در کارخانه سیمان برایم مهم نیست، زیرا می‌دانم که همیشه می‌توانم در هر جای دیگر، مخصوصاً در بخش ساختمان، کار پیدا کنم.»<sup>۱۲۵</sup> چهارم، شورای متحده، رقبایی توانا نداشت. رقیب اصلی شورا یعنی اتحادیه کارگران را در سال ۱۳۲۱ یوسف افتخاری یکی از سازمان‌دهندگان کارگری به وجود آورد که هر دو را دیکال اما سخت ضدکمونیست بود و به دنبال نقشی که در اعتصاب نفتی ۱۳۰۸ به عهده داشت، یازده سال در زندان به سر برده بود. افتخاری با آن که از خبرگان اصلی اتحادیه‌های کارگری بود، توانست کارگران زیادی را جذب کند، برخی از حامیان قدیم وی به حزب توده روی کردند و خود او پیش از پیش به سید ضیاگروید که قصد ترغیب ستیزه‌جویی کارگری را نداشت.\*

\* یوسف افتخاری هیچ‌گاه به سید ضیا ندین طباطبایی روی نیاورد بلکه از اتحادیه کارگران کتبی چون

تورم و اعتصاب‌های عمده



— شاخص هزینه زندگی  
 - - - تعداد اعتصاب‌های صنعتی

توضیح: شاخص هزینه زندگی از بولتن بانک ملی ایران و تعداد اعتصاب‌های صنعتی از نشریات مختلف بویژه اطلاعات، مردم، ظفر، کیهان، به سوی آینده، یاختر امروز و مرد امروز گردآوری شده است.

سرانجام، شورای متحده، یاری مهمی از حزب توده دید. سازمان‌های حزبی به جمع آوری کمک برای کارگران اعتصابی پرداختند. روشنفکران حزبی کلاسهای سوادآموزی تشکیل دادند، ظفر را برای شورای متحده منتشر کردند، و محرومیتها و شکایات کارگران را از طریق شبکه مؤثر روزنامه‌های جناح چپ اشاعه دادند. حقوقدانان حزب به طور قانونی یک انجمن حمایت برای دفاع از اعضای اتحادیه‌های کارگری تشکیل دادند. علاوه بر آن، قضات، مهندسان، و افسران پلیس بارها از نفوذ خود برای حمایت از اعتصابیون و سازمان‌دهندگان حزبی استفاده کردند. مثلاً مهندسان کارخانه قند در تهران وقتی مدیر کارخانه خواست چهار

→ خلیل انقلاب آذر - که بعداً به شورای متحده پیوستند - زمانی به سید ضیاء گرویده بودند - م.

کارگر مبارز را اخراج کند، تهدید کردند که کل کارخانه را تعطیل می‌کنند. کنسول انگلیس گزارش داد که مقامات دولتی یزد در سال ۱۳۲۵ حتی زحمت دستگیری تظاهرکنندگان را به خود ندادند؛ زیرا می‌دانستند که دادگاههای محلی تحت سیطره حزب توده است. کنسول بندرعباس به سال ۱۳۲۵ نوشت که اعتصاب کارخانه نساجی شهر عمدتاً بدان سبب توفیق یافت که مدیر کارخانه هوادار حزب توده بود. کنسول شیراز شرح داد که پلیس اعتصاب کارخانه الکتریکی شهر را با دستگیری همه رهبران اصلی در هم شکست اما دادگاههای محلی با آزاد کردن آنان، اعتصاب را دوباره به راه انداختند. کنسول زاهدان نیز اظهار داشت که حزب توده «اتحادگروه‌های بین کارگران در برابر خانواده علم به وجود آورد؛ زیرا حزب در دادگاهها، پلیس و ژاندارمری محل هوادارانی داشت».<sup>(۵۶)</sup>

شورای متحده با استفاده کامل از این مزایا وارد عمل شد. در سال ۱۳۲۳ بیش از چهل اعتصاب عمده به راه انداخت، اتحادیه‌های کوچکتر را در اصفهان، فارس و کرمان جذب کرد، و بدین وسیله تعداد اعضای خود را از ۱۰۰۰۰۰ نفر به حدود ۲۰۰۰۰۰ نفر افزایش داد.<sup>(۵۷)</sup> همین طور، در سال ۱۳۲۴ به ترتیب دادن چهل اعتصاب بزرگ دیگر کمک کرد، و با تأسیس شعبه‌های جدید می‌توانست ادعا کند که سی و سه اتحادیه وابسته با بیش از ۲۷۵۰۰۰ نفر عضو دارد.<sup>(۵۸)</sup>

با این حال، اوجگیری شورای متحده در سال بعد بود. در اواسط سال ۱۳۲۵ شورا مدعی ۱۸۶ اتحادیه با جمع کل ۲۳۵۰۰۰ نفر عضو — ۹۰۰۰۰ نفر در خوزستان، ۵۰۰۰۰ نفر در آذربایجان، ۵۰۰۰۰ نفر در تهران، ۴۵۰۰۰ نفر در گیلان و مازندران، ۴۰۰۰۰ نفر در اصفهان، ۲۵۰۰۰ نفر در فارس، ۲۰۰۰۰ نفر در خراسان، و ۱۵۰۰۰ نفر در کرمان — بود.<sup>(۵۹)</sup> شورا با تشکیل اتحادیه برای حدود ۷۵٪ نیروی کار صنعتی، شعبه‌هایی تقریباً در همه ۳۴۶ کارخانه مدرن کشور داشت و از سوی فدراسیون جهانی اتحادیه‌های کارگری به عنوان تنها سازمان کارگری اصیل در ایران شناخته می‌شد.<sup>(۶۰)</sup> علاوه بر این، اعضای ۱۸۶ سازمان وابسته‌اش در مراحل مختلف حیات اجتماعی قرار داشتند و شامل مزدبگیران بخش صنعتی، مانند اتحادیه‌های کارگران نفت، کارگران نساجی، کارگران راه آهن و توتون‌سازان؛ مزدبگیران ماهر جدید، بخصوص اتحادیه‌های چاپگران، مکانیکهای اتومبیل و رانندگان کامیون؛ پیشه‌وران دستی ماهر، مشخصاً اتحادیه‌های قالیبافان؛ مزدبگیران نسبتاً غیرماهر — مثلاً اتحادیه‌های کارگران ساختمانی، رفتگران شهرداری و نقاشان ساختمان؛ شاغلان بخش خدمات، بخصوص اتحادیه‌های پیشخدمتهای رستورانها، لباسشوها، و کنترلرهای سینما؛ مجامع حرفه‌ای و کارمندی، همچون سندیکای مهندسان و تکنیسینها، جامعه حقوقدانان، و

اتحادیه‌های معلمان و کارمندان آموزش و پرورش؛ مزدبگیران کارگاههای بازار، بخصوص اتحادیه خیاطان، درودگران و کفشان؛ و حتی بعضی مغازه‌داران و به طور مشخص اصناف داروساز، قناد و روزنامه‌فروش بودند.

از این گذشته، شورای متحده طی ۹ ماهه نخست سال ۱۳۲۵ بالغ بر ۱۶۰ اعتصاب موفق برای افزایش دستمزد ترتیب داد. این اعتصابات شامل کارگران نساجی در بوشهر، شیراز و بندرعباس؛ خیاطان در رشت؛ تعمیرکاران کشتی در بوشهر، بندرعباس و بندر شاهپور؛ کارگران راه آهن در قزوین؛ معدنکاران در شمشک؛ چاپگران، توتون‌سازان، شاگرد قصابان، تعمیرکاران راه آهن، رانندگان اتوبوس، لباسشویان، سیم‌کشها، کارگران آبجوسازی در تهران؛ و اعتصابات عمومی در خوزستان، اصفهان، نوشهر و چالوس بود. برای اولین بار پس از سال ۱۳۱۵، دستمزدهای واقعی در بین کارگران ماهر کارخانه‌ها قیمت مواد غذایی را کفاف داد و حتی از آن درگذشت.<sup>(۶۱)</sup> به گفته سیاحی خارجی، «حزب توده در بهبودبخشیدن به وضعیت کارگران کارخانه‌ها توفیق یافت. به دلیل فشارهای حزب توده و با گوشه چشمی به خارج کردن نیروی کار از زیر نفوذ حزب توده بود که احمد قوام در اردیبهشت ۱۳۲۵ پیشرفته‌ترین قانون کار در خاورمیانه را تصویب کرد.»<sup>(۶۲)</sup> قانون جدید کار وعده داد که حداقل دستمزد را براساس قیمت محلی مواد غذایی تعیین کند؛ استخدام کودکان را ممنوع سازد؛ ساعات کار روزانه را به هشت ساعت برساند؛ پرداخت حقوق روزهای جمعه و شش روز تعطیلی سالانه، از جمله روز کارگر را اجرا کند؛ و به اتحادیه‌ها اجازه تشکیل و مذاکره با مدیریت را بدهد. حزب توده و شورای متحده دستکم بر روی کاغذ به بسیاری از خواسته‌های اولیه خود رسیده بودند.

دلایل رشد سریع جنبش کارگری بین سالهای ۱۳۲۰ و ۱۳۲۶ را در کارخانجات نساجی اصفهان و صنعت نفت خوزستان بهتر می‌توان دید. در اصفهان، حزب توده نخستین سازمان خود را در اسفند ۱۳۲۰ هنگامی تشکیل داد که فداکار، حقوق‌دان جوانی که بعدها به نمایندگی مجلس رسید، شعبه حزب را دایر کرد. دست راست وی، عباس آذری، عضو پنج‌جاه و سه نفر، و کفاشی آذربایجانی بود که هنگام دستگیری‌اش به عنوان کارگر کارخانه در اصفهان استخدام شده بود. در عرض پنج هفته پس از گشایش نخستین شعبه، حزب توده کانونهای حزبی متعددی در دو واحد از ۹ واحد بزرگ نساجی داشت. این کارخانه‌ها زمینه باروری برای حزب توده بود؛ زیرا قیمت‌ها در پنج سال گذشته از شاخص ۱۰۰ به ۲۴۳ افزایش یافته اما دستمزدهای روزانه فقط از ۴ به ۸ ریال رسیده بود. دلایل این امر از این قرار بود: از طرفی جنگ رقابت خارجی را موقوف ساخته و بدین طریق سود بادآورده‌ای عاید توانگران کرده

بوده از ظرف دیگر ساعات کار برای تأمین نیازهای جدید، از ۹ به ۱۰ ساعت افزایش یافته بوده و از سوی دیگر شرایط کار در این واحدها حتی بدتر از اغلب مجامعهای صنعتی بود. کنسول انگلیسی می‌گوید که کارخانه‌داران اصفهان عادت کرده‌اند که به محض مواجهه با مسائلی کارگری به نیروهای نظامی محل تلفن کنند. خود کارگران سخت شکایت دارند که پلیس در سال ۱۳۱۸ یکی از بارانشان را که دست‌اندرکار اتحادیه‌های کارگری بود، کشته است و مدیران لفظ تحقیرآمیز اچیمورا به جای کلمه مناسب‌تر کارگر به کار می‌برند و صاحبان کارخانه‌ها سالها گروه گروه کارگران اصفهان را به عنوان هدیه روز تولد به رضاشاه پیشکش می‌کردند تا به کارخانه‌های خصوصی‌اش در منطقه مالاریاخیز مازندران انتقام دهد.<sup>(۶۳)</sup>

نخستین نشانه توفیق حزب توده در مرداد ۱۳۲۱ آشکار شد که کارگران دو کارخانه، اتحادیه کارگران اصفهان را تشکیل دادند و خواستار ۳۰٪ افزایش دستمزد، روزانه هشت ساعت کار، و نرخهای ویژه برای اضافه کاری شدند. صاحبان کارخانه‌ها نخست از مذاکره سر باز زدند، سردهسته‌ها را اخراج کردند، و اتحادیه را به عنوان مشی آشوبگر که قادر نیستند مدت زیادی را با هم کار کنند، مردود دانستند اما صاحبان واحدها وقتی با اعتصاب مصمم در هر دو کارخانه روبرو شدند و نمی‌خواستند بازار را به رقبایشان واگذارند، عقب نشستند و همه خواسته‌های اصلی را تأمین کردند. غیرمنتظره نبود که این امر کارگران هفت واحد دیگر را ترغیب کرد تا به اتحادیه پیوندند و همان خواسته‌ها را مطرح کنند. اتحادیه باز مقابله کرد و اعتصابی عمومی با شرکت ۱۰۵۰۰ کارگری<sup>۶۴</sup> واحد نساجی راه انداخت. صاحبان واحدها برای شکستن اعتصاب، سرلشکر زاهدی، فرمانده پادگان محل را ترغیب و شاید تضمین کردند که رهبران اعتصاب را دستگیر کند و سربازان را در اطراف کارخانه‌ها مستقر سازد.<sup>(۶۴)</sup> اما این تاکتیک شکست خورد؛ زیرا حکومت مرکزی با ترس از درگیریهای خیابانی و وقوع اعتصابهای همدردی در جاهای دیگر به تحریک حزب توده، اقدام به برکناری زاهدی و حصول توافق با صاحبان کارخانه‌ها کرد. توافق نه تنها شامل خواسته‌های مربوط به دستمزد بود، بلکه هشت ساعت کار روزانه، آزمایش پزشکی ماهانه، پارانژ غذایی، سالانه دو دست لباس، ممنوعیت کار کودکان، و یک ماه پاداش به عنوان مشارکت در سودهای بادآورده را نیز دربرمی‌گرفت.<sup>(۶۵)</sup> علاوه بر این، حکومت قول داد قانون کاری تدوین کند که همه کارگران صنعتی را دربرگیرد. سفیر انگلیس می‌گوید: «به علت فعالیت چشمگیر کارگری، حکومت برای تنظیم مناسبات بین مدیریت و نیروی کارگر تحت فشار است.»<sup>(۶۶)</sup>

در ماههای پس از پیروزی بزرگ، اتحادیه کارگران اصفهان سازمان خود را در سه کارخانه یکپارچه ساخت. یک مأمور انگلیسی مقیم اصفهان گزارش می‌دهد که در اواخر سال ۱۳۲۱

کمیته اجرایی اتحادیه قدرت قابل توجهی در شهر داشت<sup>(۶۷)</sup> که شامل نمایندگی همه کارخانه‌ها، حفظ انضباط در محل کار، انتقال شکایات به مدیران، کسب شناسایی از کارخانه‌داران به عنوان سخنگوی راستین کارگران، و حکمیت در هرگونه اختلافی بین کارگران و مدیریت بود زیرا مذاکرات وی همواره موفقیت آمیز بود. مأمور انگلیسی می‌افزاید که هرچند اتحادیه در حرف مستقل از همه احزاب سیاسی بود، در عمل بسیاری از رهبران از حزب توده بودند.

اتحادیه در تیر ۱۳۲۲ پیروزی دیگری کسب کرد. جالب این که این پیروزی به دنبال کوشش بی نتیجه کارخانه‌داران برای جبران شکست قبلی حاصل شد. کارخانه‌داران با اظهار این که مالیاتهای سنگین و دستمزدهای فوق العاده، صنایع خصوصی را ورشکست می‌سازد. حالت تهاجمی به خود گرفتند. آنان تهدید کردند که یارانه‌های غذایی را لغو می‌کنند، از سبب ضیا برای تأسیس حزب در اصفهان دعوت کردند، و از رؤسای ایل بختیاری خواستند که برای تصرف شهر آماده شوند.<sup>(۶۸)</sup> یکی از کارخانه‌دارها که مالک روستاهایی در اطراف بود، روستاییان را به شهر آورد تا فداکار را مورد ضرب و شتم قرار دهند. اتحادیه واکنش شدیدی نشان داد، تهدید کرد که نه تنها در کارخانه‌ها تظاهرات و اعتصاب راه می‌اندازد بلکه در سراسر اصفهان اعتصاب عمومی ترتیب می‌دهد. این اوئیساتوم کارگر شده زیر حکومت مرکزی، باز هم با ترس از عواقب خونین، بیدرننگ مداخله کرد و کارخانه‌داران را به عقب‌نشینی واداشت. در توافقنامه جدید که با حضور اسنادار به امضا رسید، کارخانه‌داران پذیرفتند یارانه غذایی را ادامه دهند، فقط با اتحادیه هوادار حزب توده به مذاکره بپردازند، و پیش از کنار گذاشتن هر کارگری رضایت اتحادیه را جلب کنند. در عوض، اتحادیه قول داد حافظ اموال شرکت باشد، انضباط را برقرار کند، و اخراج کارگران مازاد بر نیاز را مجاز بدارد. کنسول انگلیس گزارش داد که صاحبان صنایع این موافقتنامه تحقیرآمیز را با اگره امضا کرده اما دست از دیسه‌چینی برنداشته بودند: «اسنادار با امتناع از سرکوب حزب کارگران در میان صاحبان منافع سخت نامحبوب شده است... توانگران امیدوارند او را از کار برکنار سازند و با تطمیع فرمانده شکر، برای سرکوب هرگونه فعالیت سیاسی در بین کارگران از ارتش استفاده کنند.»<sup>(۶۹)</sup> سفیر انگلیس نیز اوضاع اوایل سال ۱۳۲۳ را در گزارش ویژه‌ای جمع‌بندی کرد:

دو سال پیش اسلما کارگران تقریباً کامل بود. آنان مجبور بودند برای ده ربات روزی ده ساعت کار کنند. هیچ‌گونه تضمینی برای بهداشت و غرامتی برای آسیب دیدن هنگام کار وجود نداشت. در عین حال کارخانه‌داران سود سرشاری عاید می‌کردند. وقتی اولین نشانه‌های

مقاومت بروز کرد، کارخانه‌داران و دولت اهمیت آن را درک نمی‌کردند. آنها از اتحاد شوروی هراس داشتند و نگران آن بودند که کارخانه‌هاشان قربانی افکار ظاهرآ کمونیستی شود که در این زمان در بین کارگران رواج یافته بود. علاوه بر این، خشکین‌اند از این که آدمهای مهمی مثل خودشان، افراد اسماً خیلی پولدار، مورد بی‌حرمتی مستی کارگر باشند، احساس تنگ‌حیثیت می‌کنند. حرص و آز را نیز باید بر اینها افزود. زیرا تنها فکر اینان پول و پول بیشتر است و فکر دادن قسمتی از سود سرشارشان به کارگران برایشان هیچ خوشایند نیست. کل مناقشات مربوط به کارگر و کارگری را نامطبوع می‌دانند و همواره بر این عقیده‌اند که مناقشه کار اخلاک‌گرهاست و کارگران نادان‌تر از آنند که مسؤولیتی به عهده بگیرند... ما در ایران آشکارا در آغاز عصر تازه‌ای هستیم و ظهور جنبش اجتماعی جدیدی را می‌بینیم. مزایایی که کارگران کسب کرده‌اند، قابل توجه است و مسلماً همچنان کارفرمایان را وادار خواهند کرد که قدرت تازه کشف شده آنان را احساس کنند. (۷۰)

به رغم مخالفت صاحبان کارخانه‌ها، حزب توده در سال ۱۳۲۲ همچنان به گسترش خود در اصفهان - بخصوص در میان مزدبگیران بازار، ارامنه و یهودیان، و چهار کارخانه کوچک شهر، ادامه داد. در انتخابات مجلس چهاردهم، فداکار ۳۰۰۰۰ رأی آورد. در مراسم ترحیم سلیمان اسکندری ۲۵۰۰۰ نفر هوادار حزب شرکت کردند و در مراسم بدرقه فداکار به مجلس، همه سیزده کارخانه شهر تعطیل کردند و نزدیک به ۳۰۰۰۰ هوادار در فرودگاه گرد آمدند. کنسول انگلیس گزارش داد که مراسم بدرقه چنان شورانگیز بود که کارگری پیشنهاد کرده به نشانه قدردانی از کوششهای فداکار به نفع کارگران، پسرش را قربانی کند. (۷۱)

در این بین، صاحبان کارخانه‌ها می‌کوشیدند توافقهایی قبلی را خنثی کنند. آنان به حزب وطن، سید ضیاکمک کردند تا اتحادیه دهقانان و کارگران را تشکیل دهد و کارگرانی را که با رضایت اتحادیه توده‌ای، اخراج شده بودند، به عضویت درآورد. آنها بین دو اتحادیه رقیب برخوردهای خشونت‌آمیزی ایجاد کردند و با بستن ناگهانی در کارخانه‌ها و انبارهای غله - تنها منبع تهیه نان کارگران - به روی آنان، در فروردین ۱۳۲۳ بحران بزرگی به وجود آوردند. همان‌طور که انتظار می‌رفت، کارگران گرسنه برای ورود به انبارها با ارتش درگیر شدند و حزب توده اعتصابی عمومی در اصفهان به راه انداخت. شاه‌دان عینی تخمین زدند که در عرض یک هفته بحران، پنجاه نفر مجروح شدند. با این حال روزنامه‌های حزب حادثه را شورش کارگران قلمداد کردند و اعلام داشتند که بیش از پانصد تن زخمی شده‌اند. در توافقی آتی که بین حکومت مرکزی و حزب توده حاصل شد، کارخانه‌داران کارخانه‌ها را دایر کردند



و اتحادیهٔ هوادار حزب توده نیز از ورود اتحادیهٔ رقیب به کارگاهها جلوگیری نکرد. کوتاه مدتی پس از توافق، اتحادیهٔ کارگران اصفهان به شورای متحده پیوست.

حزب توده در اوایل سال ۱۳۲۴ مجبور به عقب‌نشینیهای موقت در اصفهان شد. نیاز شوروی به نفت برای مخالفان حربهٔ تبلیغاتی گردید. وابستگی به شورای متحده، خللی در اتحادیه ایجاد کرد؛ زیرا اصفهانیها به طور سستی از هرگونه سیطرهٔ تهران روگردان بودند. رؤسای بختیاربها، قشقایبها و ایلات خمسه، متأثر از این تحولات، ائتلافی در برابر حزب توده تشکیل دادند. حکومت بسیار محافظه کار صدر، نخست‌وزیر، سیاستمداری را که از ضد کمونیستهای افراطی بود، استاندار اصفهان کرد. استاندار جدید کارخانه‌های بزرگ را تحت حکومت نظامی قرار داد، بعضی از رهبران کارگری را دستگیر، و بین عشایر محل اسلحه پخش کرد. اشغال کارخانه‌ها بازاریان رانیز بخصوص بدان سبب که بسیاری از تجار سهامدار شرکتهای نساجی بودند، هراسان ساخت. روزنامهٔ سید ضیا، عهد امروز، اعلام کرد که حزب توده سرمایه‌داران کوچک را نیز چون سرمایه‌داران بزرگ تهدید می‌کند؛ زیرا هدفش امحای هرگونه مالکیت خصوصی است.<sup>(۷۲)</sup> دو واعظ بزرگ شهر به مبارزهٔ مذهبی با حزب توده اقدام کردند و این حزب را به عنوان توطئهٔ کمونیستی الحادی محکوم ساختند. به قول کنسول انگلستان، «مزیت مهمی که مخالفان حزب توده دارند، احساسات شدید مذهبی نهفته‌ای است که سهولت برانگیخته می‌شود.»<sup>(۷۳)</sup> علاوه بر این، زمینداران بزرگ با مشاهدهٔ این که حزب توده در روستاها نیز رخنه می‌کند، به صاحبان کارخانه‌ها نزدیکتر شدند. مثلاً، اکبر مسعود، پسر ظل‌السلطان و دولتمرد ارشد شهر، به محض آن که مبلغان توده‌ای را در روستاهای خود کشف کرد، صاحبان صنایع را مورد حمایت قرار داد. دو سال پیشتر، مسعود در برابر همین صاحبان صنایع به عنوان تازه به دوران رسیده‌هایی که لیاقت ادارهٔ کارگران خود را ندارند، ایستاده بود. از این گذشته، کارخانه‌داران از سویی با اخراج ۱۵۰ عضو اتحادیه و از سوی دیگر با کمکهای سخاوتمندانه به احزاب وطن و منظور داشتن ۱۰٪ افزایش حقوق برای اعضای اتحادیهٔ دهقانان و کارگران، به متزلزل کردن اتحادیهٔ کارگران اصفهان، ادامه دادند. در فروردین ۱۳۲۴ که حزب سید ضیا ۱۰۰۰ تن را -اغلب از روستاهای اطراف- برای حمله به دفاتر اتحادیهٔ کارگران اصفهان و غارت آن گرد آورد، حزب توده به ضعیف‌ترین حد خود رسید. پلیس از دخالت خودداری کرد. کنسول انگلیس گزارش داد که صاحبان کارخانه‌ها مطمئن بودند که حزب توده «گوشمالی شده است»، وی همچنین پیش‌بینی کرده که کارخانه‌داران مطمئن دوباره شیوهٔ قدیم خود یعنی دستمزد نازل، ضدیت با هر اتحادیه‌ای، و هرچه بیشتر پول در آوردن را از سر گیرند.<sup>(۷۴)</sup>

در واقع، به محض نخست‌وزیر شدن قوام، حزب توده به ترمیم خود پرداخت. حکومت جدید استانداری را به دولتمرد بیطرف‌تری سپرد، سیدضیا را دستگیر کرد و وجود حزبش را مصادره کرد و به صاحبان صنایع هشدار داد که از کار اتحادیه‌کناره‌بگیرند. در اسفند ۱۳۲۴ اتحادیه کارگران اصفهان چندان قوی بود که بتواند یک اعتصاب عمومی در نه کارخانه بزرگ ترتیب دهد. در ماه فروردین قدرت اتحادیه چنان زیاد بود که کوشش صاحبان کارخانه‌ها را برای انتقال حدود ۵۰۰۰ روستایی به کارخانه‌ها عقیم گذارد. در روز کارگر یک بار دیگر اتحادیه توانست بالغ بر ۴۰۰۰۰ هوادار را به خیابانها بکشانند. در مردادماه کنسول انگلیس گزارش می‌داد که حزب توده مقامات محلی را به تسلیم واداشته بود؛ کارخانه‌داران را چنان ترسانده بود که جرأت نمی‌کردند به کارخانه خود پا بگذارند؛ و علاوه بر واحد های نساجی، اغلب امور محل را قبضه کرده بود. کنسول همچنین هشدار داد که حزب توده «آماده است تا قدرت را در اصفهان به دست گیرد درست همان‌گونه که دموکراتها در تبریز کرده بودند» (۱۵) به نظر کنسول، گسترش حمایت سیاسی از طریق حکومت مرکزی، پشتیبانی اصلی که حزب توده در میان اغلب کارگران کارخانه‌ها از آن برخوردار بود، سرخوردن دیگر کارگران از حزب سید ضیا، و مهمتر از همه، توانایی قابل توجه اتحادیه هوادار حزب توده در انعقاد قراردادهای مطلوب، به این نوزایی کمک می‌کرد. (۱۶) مثلاً ضیق قراردادی که در اردیبهشت ۱۳۲۵ امضا شد، کارگران نساجی روزانه هشت ساعت کار، بالاترین دستمزد در کشور، دریافت مزد برای جمعه‌ها، سالانه دو دست لباس رایگان، و عدم اخراج بدون تأیید اتحادیه را به دست آوردند.

حزب توده در بین کارگران نفت خوزستان نیز همین قدر موفق بود. حزب نخستین بار در اوایل سال ۱۳۲۲ در تأسیسات نفتی ظاهر شد اما پس از دستگیر شدن سازمان‌دهندگان سرعت عقب‌نشست و رهبران تصمیم گرفتند از این صنعت حیاتی کناره‌گیرند. در عوض آنان بر آن شدند که بین کارگران غیرنفتی، چون رفتگران، لایروبان قنات، رانندگان تاکسی، نخریان و شاگرد نانویان، اتحادیه‌های محلی تشکیل دهند. گروهی از روشنفکران رادیکال آبادان، ناراضی از این تصمیم، حدود دویست نفر از کارکنان شرکت نفت ایران و انگلیس را در اتحادیه کارگران ایران آگرد آوردند و در ماه اردیبهشت ۱۳۲۴ به اعتصاب خودجوش هزار و دویست کارگر در پالایشگاه کرمانشاه کمک کردند. اگرچه رهبران حزب اعتصاب را محکوم کردند و شورای متحده، برای پایان دادن به آن دخالت کرد، سفیر انگلستان احساس کرد که کل حادثه را حزب توده کارگردانی کرده است و به شرکت نفت توصیه کرد وضع مسکن و امکانات بهداشتی کارگران را بهبود دهد تا حزب توده از شکایات مشروع محروم

گردد.<sup>(۷۷)</sup> سفارت انگلستان در گزارش جداگانه‌ای درباره شرایط کارگری در حوزه‌های نفتی، هشدار داد که کمبود مسکن و دیگر امکانات رفاهی می‌تواند سرآغازی عالی برای حزب توده باشد؛ اما مؤولان شرکت نفت ایران و انگلیس پاسخ دادند که این انتقادات بجا نیست و نیروی مسنح تنها حامی مناسب در برابر خرابکاری است. با گرچه روستاییان عرب (محلّی) مسلح‌اند، کارآزموده نیستند. تنها حفاظ مناسب در برابر احتمال اغتشاش جدی کارگری به قصد عقب‌نشینی نیروهای خارجی، ایجاد نیروی پلیس قدرتمند است.<sup>(۷۸)</sup>

مسائل صنعت نفت در سالهای ۱۳۲۳ و ۱۳۲۴ با ناآرامی کارگری بین کارکنان انگلیسی رو شد. کارکنان انگلیسی که بدون اطلاع قبلی ساعات کارشان افزایش یافته و مرخصی‌شان لغو شده بود، اتحادیه کارگران شیفت را تشکیل دادند. تهدید به اعتصاب کردند، و کسوفها و کارمندان شرکت نفت نامیدند.<sup>(۷۹)</sup> حکومت انگلستان بی‌درنگ هیأتی پارلمانی را به ریاست زنی از حزب محافظه کار برای بررسی اوضاع اعزام کرد. وقتی رئیس هیأت ضمن سخنرانی برای کارکنان انگلستان اشاره کرد که آنان خیلی خوشبخت‌اند که در زندان ژاپنیها نیستند، شوندهگان عصبانی پیشنهاد کردند که او را «برای گردش در قبرستان آبادان» ببرند یا «در گوشه تاریکی عیناً به سبک ژاپنیها با او مذاکره کنند».<sup>(۸۰)</sup> وزارت خارجه انگلستان اظهار داشت که کارکنان انگلیسی مادم که جنگ ادامه دارد، مایل به اعتصاب نیستند زیرا بسیاری از آنان کمونیست هستند؛ اما رفتار نامعمولشان ممکن است «تأثیر بدی بر کارگران ایرانی داشته باشد».<sup>(۸۱)</sup>

حزب توده به محض پایان گرفتن جنگ وارد صنعت نفت شد. این حزب با تأسیس شعبه‌های حزبی، اتحادیه کارگران خوزستان را به عنوان بخش ایالتی «شورای متحده» تشکیل داد، اتحادیه‌های مستقل کارگران ایران را جذب کرد، و راه‌پیمایی عظیم و منظم اول ماه مه سال ۱۳۲۵ را ترتیب داد. سخنرانان راه‌پیمایی خواستار افزایش دستمزد، بهبود وضع مسکن، حقوق روزهای جمعه، روزی هشت ساعت کار، و تدوین قانون کار جامع شدند. یک سخنران زن، نفت را مرورید ایران خواند و انگلستان را متهم کرد که برای خوراک سگها بیشتر از مزد کارگران خرج می‌کند و خلع ید از شرکت نفت ایران و انگلیس را خواستار شد.<sup>(۸۲)</sup> این احتمالاً اولین باری بود که مردم در آبادان ندای ملی شدن نفت را می‌شنیدند.

حزب توده به دنبال تظاهرات موفقیت آمیز روز کارگر یک سلسله اعتصابات سازمان یافته بر ضد شرکت نفت ترتیب داد. در واقع، همان فردای تظاهرات حدود ۲۵۰ افزارمند و کارگر در قسمت تقطیر دست از کار کشیدند و خواستار افزایش دستمزد و کاهش ساعات کار شدند.

شرکت یک هفته بعد که کارکنان کارخانه محلی آسفالت‌سازی و مجتمع لکوموتیو سازی به عنوان هبستگی اعلام اعتصاب کردند، خواسته‌های آنان را برآورد. در ۲۰ اردیبهشت همه ۲۵۰۰ نفر نیروی کار منطقه نفتی آغاچاری دست از کار کشیدند و خواستار مزایایی شدند مشابه همان که چندی پیش کارگران نساجی اصفهان کسب کرده بودند - بخصوص دستمزد بیشتر، حقوق روزهای جمعه، و اضافه کاری با نرخ بالاتر. شرکت نخست خواسته‌ها را غیرمنطقی خواند و آب را به روی آغاچاری بست؛ اما سه هفته بعد که حزب توده تهدید به اعتصاب عمومی در آبادان کرد، کمکهایی برای اعتصابیون آغاچاری گرد آورد، و قوام را واداشت تا هیأتی به عنوان میانجی به خوزستان اعزام دارد، با اکراه پشت میز مذاکره نشست. در توافقی که حاصل شد، شرکت نه تنها بسیاری از خواسته‌های اولیه را برآورد، بلکه همچنین حقوق سه هفته اعتصاب را پرداخت و قول داد هر قانون کاری را که حکومت مرکزی تصویب کند، به اجرا درآورد. خبرنگار تایمز لندن، بی‌خبر از شرایط کار در اصفهان، اظهار داشت که «در تاریخ ایران بی سابقه است که بابت شش روز کار، حقوق هفت روز را بدهند». سفارت انگلستان گزارش داد که شرکت نفت ایران و انگلیس هیچ راهی جز مذاکره ندارد؛ زیرا حزب توده در موضعی بسیار قوی قرار دارد و حدود ۷۵٪ کارگران نفت را به عضویت اتحادیه درآورده است. همین طور کنسول انگلیس در خرمشهر نوشت که شرکت نفت این توافق نامطلوب را پذیرفت و حزب توده را نماینده تام کارگران دانست؛ چرا که از گسترش نفوذ کمونیسم اطلاع داشت و می‌ترسید اعتصاب به پالایشگاه آبادان سرایت کند.<sup>(۸۳)</sup>

در اواخر خرداد، سازمان حزب توده در خوزستان، با تشکیلات اداری استان برابری و رقابت می‌کرد و در بسیاری از شهرها آن را تحت الشعاع قرار داده بود. به گفته کنسول اهواز، «اداره عملی استان به دست حزب توده افتاده بود».<sup>(۸۴)</sup> شعبه‌های حزب قیمت مواد غذایی را تعیین می‌کردند، از حمایت واحدهای توپخانه محلی برخوردار بودند، و ارتباطات بویژه حمل و نقل با کامیون بین مراکز عمده شهری را زیر نظر داشتند. اتحادیه‌های وابسته به حزب نماینده مشکلات کارگران در برابر دولت بودند، برای موارد ضروری آتی پول جمع می‌کردند، یک شبکه کارآمد آذوقه‌رسانی به مغازه‌ها درست کردند، و فقط در آبادان چهل و پنج باشگاه به وجود آوردند. علاوه بر این، شبه‌نظامیان حزب در خیابانها نگهبانی می‌دادند، تاسبات نفتی را محافظت می‌کردند، و ناظران خارجی را با انتقال سریع ۲۵۰۰ داوطلب از آبادان به خرمشهر برای ساختن یک سیل‌گیر اضطراری تحت تأثیر قرار دادند. مقامات انگلیس گزارش دادند که در اعلام خطر سیل، شرکت اقرار کرد که نه خود و نه مقامات دولتی نمی‌توانستند کارگران آبادان را به تعدادی که حزب توده سازمان داد، بسیج کنند. این مسلماً

نمایش مؤثری از نفوذ حزب توده در میان کارگران بود. سفیر انگلیس افزود: «در واقع می‌توان گفت که در حال حاضر امنیت پالایشگاه و حوزه‌های نفتی و مصونیت پرسنل انگلیسی به حسن نیت و میل حزب توده بستگی دارد.»<sup>(۸۵)</sup> وابسته نظامی انگلیس نیز در اواخر خرداد گزارش داد:

اوضاع کنونی در آبادان و آغاچاری هرچند در ظاهر آرام است، سخت وخیم است. حزب توده تسلط کامل بر کارگران را در پالایشگاه در دست دارد و در حوزه‌های نفتی نیز جا باز می‌کند. مسؤولان شرکت نفت انگلیس و ایران فقط تحمل می‌کنند. در هر لحظه‌ای، به هر دلیلی، ممکن است اعتصابی روی دهد که تولید را راکد سازد. برای همین، رهبران حزب توده از قدرشان برای حفظ نظم استفاده می‌کنند. اگرچه آنان در حرف به خشونت توصیه می‌کنند، در عمل از آن جلوگیری کرده‌اند. حزب توده خود را به صورت نماینده بالفعل کارگران ایران درآورده است و مدیریت، با توجه به آن موقعیت با حزب درباره سازمان اتحادیه‌های کارگری که بر اساس قانون کار جدید مورد نظر است، مذاکره می‌کند. شرکت بدین وسیله می‌تواند ارتباطی با نمایندگان نیروی کار و تولید در حوزه‌های نفتی داشته باشد اما افراد معدودی باور خواهند کرد که اقداماتی از این دست به چیزی بیش از آسودگی کوتاه‌مدت بینجامد.<sup>(۸۶)</sup>

رو در رویی مورد نظر در ۱۹ تیر رخ داد اما بعد معلوم شد که بیشتر به تحریک مقامات بوده است تا حزب توده. در آن روز، شرکت وعده دستمزد روز جمعه را زیر پا گذاشت. استاندار هوادار انگلیس حکومت نظامی برقرار کرد و فرمانده نظامی آغاچاری رهبران کارگری محلی را که به مذاکره دعوت کرده بود، دستگیر کرد. اعتصابی خودجوش در آغاچاری صورت گرفت و حزب توده و شورای متحده بی‌درنگ آن را تأیید کردند. علاوه بر این، تمام کارمندان را در سراسر خوزستان به خودداری از رفتن به سرکار در ۲۲ تیر تا برکناری استاندار از سوی حکومت مرکزی، لغو حکومت نظامی، آزادی رهبران کارگری، و تضمین پرداخت دستمزد روزهای جمعه، دعوت کردند. بیش از ۶۵۰۰۰ کارگر به دعوت آنان پاسخ گفتند و بزرگترین اعتصاب صنعتی ایران و یکی از بزرگترین اعتصابات در خاورمیانه را به وجود آوردند. این اعتصاب نه تنها شامل ۵۰۰۰۰ نفر کارگر یدی و کارمند دفتری شرکت نفت بود، بلکه ۲۰۰ هزارمند هندی در پالایشگاه آبادان؛ هزاران آتش‌نشان، راننده کامیون، رفتگر، کارگر راه‌آهن، کارگر نساجی، و دانش‌آموز دبیرستان در سراسر خوزستان؛ صدها مغازه‌دار، صنعتگر و سوداگر نوپای بازار؛ و حتی آشپزها، راننده‌ها، و مستخدمان خانواده‌های اروپایی را نیز در برمی‌گرفت. کنسول انگلیس در اهواز گزارش داد که

«اعتصاب با قدرتی عظیم پا گرفت. ه کنسول خرمشهر نوشت که اعتصاب در آبادان با راه پیمایی منظم در مقابله با مقامات نظامی شروع شد. وابسته نظامی انگلیسی نیز گزارش داد که اعتصاب عمومی با آرامش آغاز شد و بلافاصله اداره کامل مناطق صنعتی خوزستان را به حزب توده سپرد.»<sup>(۱۸۷)</sup>

اگرچه اعتصاب عمومی در آغاز آرام بود، بزودی به رودرویی خشونت بار بین کارگران نفت، مقامات نظامی و اعراب بومی مبدل شد. حزب توده با ورود به عرصه‌ای صنعتی که از تنوع قومی برخوردار بود، کوشش خاصی کرده بود تا کارگرانی از مذاهب، مناطق، زبانها و زمینه‌های عشیردای مختلف را به خود جلب کند. حزب در میان کارگران مهاجر ایلات بختیاری، لر، خمسه و قشقایی؛ کارگران غیرماهر اصفهانی، شیرازی، کرمانی و یوشهری؛ و کارگران ماهر بخصوص جوشکار، افزارمند و راننده کامیون از جماعات آذری، ارمنی، و آسوری توفیق چشمگیری داشت اما در میان عربها با شکست مواجه شده بود.

سه عامل: توجه کننده این شکست است. نخست، اعراب برخلاف قشقاییها، ایلات خمسه، و بختیاریها در سرزمینهای خاص خود می زیستند. در حالی که دیگران از حوزه نفوذ کدخدای کلانتر و خان خود خارج شده بودند. عربها همچنان زیر نظارت مستقیم سرکردگان قبیله خود زندگی می کردند. خلاصه آن که اعراب همچنان در قید علائق خویشاوندی قرار داشتند. دوم، اعراب شاغل در صنعت نفت، نه به عنوان مزدور شخصی بلکه به صورت دسته‌های کاری به سرپرستی مقاطعه کاران خصوصی که بسیاری از آنان رؤسای عشایر عرب بودند، کار می کردند. این کارگران، به عنوان کارگر قراردادی، به شیوخ قبیله خود وابسته می ماندند، به جای کار روزانه، دستمزد مقطوع دریافت می کردند، و از این رو با اکثریت وسیع کارگران نفتی در نگرانیهای مربوط به دستمزد بیشتر، ساعات کار کمتر، و حقوق ایام تعطیل، شریک نبودند. سوم آن که رهبران جامعه عرب، دلایلی سیاسی، اقتصادی و اجتماعی برای مخالفت با حزب توده داشتند. کنسولهای انگلیسی گزارش می دادند که رؤسای عرب به طور مستقیم به انگلستان به چشم حامی خود می نگرینند؛ مالکان عرب نگران آن بودند که حزب توده «اذهان بی خبر را به طور درمان ناپذیری مسموم سازد» و «اقتدار مست آنان را بر دهقانان از بین ببرد»<sup>(۱۸۸)</sup> و جامعه سوداگر عرب بویژه مغازه داران و معامله گران ذرت در آبادان وقتی که می دیدند «پلیسها و گاردهای خیابانی حزب توده بازوبند می بندند، در خیابانها مردم را امر و نهی می کنند، بر تعداد مسافران اتوبوسها مراقبت دارند، و به ناوها درباره قیمت نان دستور می دهند» هراسان می شدند.<sup>(۱۸۹)</sup>

مخالفت عربها با حزب توده در واسط تیر که رؤسای عشایر، به اصرار استانداری، اتحادیه

کشاورزان را تشکیل دادند، نمایان شد. آنان بزودی نام این اتحادیه را به این عنوان که «آنان نه گروهی کشاورز، بلکه قومی با هویت هستند» به اتحادیه عرب تغییر دادند.<sup>(۹۰)</sup> حزب ایران با کنایه متذکر شد که اتحادیه عرب همان قدر اتحادیه است که حکومت رضاشاه حکومتی مشروطه بود. حزب توده این اتهام را وارد کرد که به اصطلاح اتحادیه عرب در تدارک تجزیه خوزستان از ایران است و علاوه بر استاندار از شرکت نفت ایران و انگلیس اسحه دریافت می‌کند.<sup>(۹۱)</sup> کنسول انگلیس نوشت که افتتاح مقر اتحادیه عرب در آبادان در میان اعضای حزب توده نگرانی به وجود آورده است؛ چرا که شهریه‌ها از قدیم از حمله عشایر یمناک بود.<sup>(۹۲)</sup>

این نگرانیها در روز دوم اعتصاب عمومی که خیر محاصره آغاچاری از سوی عشایر مسلح عرب و تدارک حمله به آبادان، به این شهر رسید، به ترس و وحشت تبدیل شد. کنسول انگلیسی گزارش داد که او به رهبران عرب توصیه کرده است افراد خود را از آبادان دور نگه دارند اما شایعه‌ای قوی وجود دارد که فرماندار به شیوخ عرب دستور داده است عشایر خود را گرد آورند و دفتر حزب توده را به آتش بکشند. کنسول افزود که استاندار احتمالاً به عربها متوسل شده است؛ زیرا پادگان آبادان تنها ۲۵۰ سرباز دارد.<sup>(۹۳)</sup> با پخش شدن این شایعه، مردم خشمگین در اطراف دفاتر اتحادیه عرب جمع شدند و زمانی که پلیس به ترعاب و تیراندازی پرداخت، جماعت خشمگین به دفاتر حمله بردند و به این ترتیب در طول شب دست به شورش زدند که ۱۹ کشته و ۳۳۸ زخمی به جای نهاد. در میان کشته‌شدگان، ۱۲ نفر عرب شامل مقاطعه کاران عمده و ثروتمندترین تجار آنان دیده می‌شد. در تناقض با شواهدی که از سوی کنسولهای انگلیس در اهواز و خرمشهر ارسال می‌شد، وابسته نظامی انگلستان در تهران، به وزارت خارجه و مطبوعات غربی اطلاع داد که کل بحران ناشی از تحریک ادوایش توده‌ای بوده است.<sup>(۹۴)</sup>

شورشها تا صبح روز بعد که هیأتی اضطراری از تهران به فرودگاه آبادان وارد شد، ادامه یافت. این هیأت شامل مظفر فیروز از حزب دموکرات، رادمنش از حزب توده و جودت از شورایی متحده بود. پس از شش ساعت بحث و گفتگو با شرکت نفت، استاندار، و اتحادیه‌های حزب توده، هیأت اعزامی مصالحه‌ای میان طرفین مخاصمه برقرار کرد. طبق این توافق، حزب توده پذیرفت که به اعتصاب عمومی پایان دهد؛ از درخواست برکناری استاندار بگذرد، و اتهامات و حملات تند خود را به شرکت نفت و اتحادیه عرب متوقف سازد. متقابلاً، مقامات نظامی رهبران اتحادیه را آزاد کردند و شرکت نفت، هم با پرداخت حقوق روزهای تعطیل و هم با افزایش حداقل دستمزد روزانه به ۳۵ ریال موافقت کرد. بدین‌سان،

اتحادیه کارگران نفتی به خواسته‌های اقتصادی اصلی خود رسید. زمانی که کارکنان به سرکار خود بازگشتند، نوئل بیکر، وزیر کشور انگلستان، محرمانه به وزرای همکار خود در کابینه اظهار داشت که کل ناآرامی بر اثر سخت‌گیری شرکت نفت بر سر حقوق ایام تعطیل بروز کرده بود. به همین ترتیب، مقامی ناشناس در شرکت نفت به وزارت خارجه نوشت که در اعتصاب عمومی چهار روزه رهبران سرسخت شرکت نفت مقصر بودند که از درک مشکلات کارگران عاجز بوده، تجربه‌ای در برخورد با نیروی کار سازمان یافته نداشتند و شناخت آنان از اتحادیه‌های کارگری به تکرار شوخیهای کهنه‌ای محدود می‌شود که رنگ باخته است. سرانجام، کنسول انگلیس در اهواز با جمع‌بندی گزارشهای خود از اعتصاب عمومی، اخطار کرد که توفیق اقتصادی، نفوذ کمونیستها را بر کارگران تقویت کرده است و کارگران همچنان تأکید می‌ورزند که در مذاکرات آنها با شرکت نفت، حزب توده باید نماینده آنان باشد. (۹۵)

با پیروزی اعتصابات عمومی در اصفهان و خوزستان طی تابستان ۱۳۲۵، شورای متحده به اوج موفقیت‌های خود دست یافت اما با چرخش تند قوام به راست در پاییز ۱۳۲۵، دوره‌ای از بحران حاد برای شورا آغاز شد. در خوزستان، مقامات استان ۱۲۰ نفر سازمان‌دهنده کارگری را تبعید کردند و شرکت نفت ۸۱۳ نفر رهبران اعتصاب را اخراج و بیش از ۱۰۰ نفر کارگر را که قبلاً به دلیل فعالیت در اتحادیه دستگیر شده بودند، به علت غیبت بدون مرخصی بیکار کرد. در اصفهان، ارتش دفاتر حزب را اشغال کرد، حدود ۱۰۰ نفر حزبی را دستگیر نمود، و به گفته کنسول انگلیس، شمار زیادی از کارگران را به سربازی گرفت. (۹۶) در فارس و کرمان، عشایر شورشی سازمان‌دهندگان کارگری را به فرار به تهران واداشتند. در استانهای شمالی، مقامات ۱۴۰ نفر فعالان اتحادیه‌ها را دستگیر، سه نفر را اعدام، و بنا به گزارش کنسول انگلیس در رشت، «متهای کوشش خود را کردند که به نفوذ حزب توده در بین کارگران پایان دهند. برنامه راه‌اندازی کل صنایع را شهر به شهر اجرا کنند». (۹۷) و در پایتخت، وقتی شورای متحده در ۲۱ آبان اعتصاب عمومی یکروزه‌ای در اعتراض به دستگیریهای استانها و تشکیل یک سازمان کارگری رقیب - اسکی - ترتیب داد، حزب توده و حکومت علناً درگیر شدند. به گفته حزب توده، اعتصاب ۱۰۰٪ موفق بود؛ زیرا اکثریت عظیم ۵۰۰۰۰ نفر اعضای «شورای متحده» در تهران به سرکار نرفتند. اما به گفته وابسته نظامی انگلیس، اعتصاب فقط ۵۰٪ توفیق داشت؛ زیرا حکومت ۱۵۰ سازمان‌دهنده اتحادیه را دستگیر و دفاتر «شورای متحده» را اشغال کرد، با کامیونهای ارتشی خطی نگهبانان اعتصاب را شکست، کارگران بیکار را به جای اعتصابیون گماشت، و برای همه آنها بی‌کاری که به سرکار می‌رفتند، یک روز دستمزد فوق‌العاده وعده داد. (۹۸)



اعتصاب عمومی در تهران به فصلی مهم در تاریخ فعالیت شورای متحده پایان داد. این شورا، پس از چهار سال رشد نمایان، چهار سال زوال متناوب را آغاز کرد. این امر سه علت عمده داشت. نخست، سرکوب حکومتی در طول چهار سال بعد گناه و بیگناه همچنان ادامه داشت. در آذر ۱۳۲۵، مقامات نظامی رهبران اصلی کارگری از جمله روستا را به این بهانه که محرک جنبش تجزیه طلبی در آذربایجان بوده‌اند؛ توقیف کرد. در دی ۱۳۲۵، توأم دارایی‌های شورای متحده را مصادره کرد و مدعی شد که اهداف سازمان بیشتر سیاسی بوده است تا اقتصادی. در بهمن ۱۳۲۷ نیز شاه شورای متحده را همراه با حزب توده غیرقانونی اعلام کرد. دوم، اسکی جنگی تهاجمی برای برانداختن شورا ترتیب داد. اسکی با استفاده از امکانات دولتی، اتحادیه اعراب در خوزستان را با خود همراه کرد، اتحادیه دهقانان و کارگران را در اصفهان دربرگرفت، سازمانهای کارگری جدیدی به وجود آورد، و قون داد از امکانات سیاسی خود برای تأمین رفاه بیشتری برای کلیه مزدبگیران استفاده کند. سوم، جریانهای اقتصادی چهار سال گذشته دگرگون گشت و برای سازمان‌دهندگان کارگری نامساعد شد. از سوی، شاخص هزینه زندگی که از ۴۷۲ در سالهای ۱۳۲۱-۱۳۲۲ به ۱۰۳۰ در ۱۳۲۳-۱۳۲۴ رسیده بود، در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۶ به ۷۸۰ و در ۱۳۲۶-۱۳۲۷ به ۸۳۲ نزول کرد. بدین ترتیب، دیگر تورم صعودی وجود نداشت تا کارگران غیرسیاسی را به مبارزه کارگری برانگیزد. از سوی دیگر، با خروج نیروهای متفقد از کشور، موافقت شرکت نفت جهت تطبیق با بازار محدودتر پس از جنگ و مقابله مجدد صاحبان صنایع اروپایی با کارخانه‌داران داخلی، تقاضای کار سخت کاهش یافت. وقتی هزاران نفر در پشت درهای کارخانه‌ها جویای کار بودند، کارگران داخل کارخانه در موقعیتی نبودند که اعتصاب راه اندازند. در نتیجه، سازمان‌دهندگان کارگری بین کاهش قیمت‌ها و افزایش بیکاری گرفتار شدند. جای شگفتی نیست که تعداد اعتصابات بزرگ صنعتی که از ۳ مورد در سال ۱۳۲۰ به رکورد ۱۸۳ مورد در سال ۱۳۲۵ صعود کرده بود، در سالهای ۱۳۲۶ به ۸، ۱۳۲۷ به ۵، و ۱۳۲۸ به ۴ مورد نزول کرد.

اگرچه اتحادیه‌های هوادار حزب توده پس از سال ۱۳۲۶ بیشتر کارایی سازمانی خویش را از دست دادند، حزب بخش عظیمی از جاذبه خود را در بین طبقه کارگر شهری همچنان حفظ کرد. کنوین انگلیس در اصفهان هشدار داد که هسته‌های حزب توده در صنایع نساجی همچنان دست‌نخورده مانده است، و مقامات حکومت که از حزب توده خلاص شده‌اند؛ شرمند دارند که رام‌ترین و مطیع‌ترین سنگ‌نگهبان خود را جایگزین آن ساخته‌اند؛ و حزب توده مادام که رهبران اسکی بازبچه دست حکومت‌اند و کارفرمایان توجهی به وضع کارگران ندارند،

همچنان پرجاذبه خواهد ماند.»<sup>(۹۹)</sup> کنسول اهواز گزارش داد که حزب قوام لازم بود به آبادان وارد شود؛ زیرا صنعت نفت در چنگ حزب توده قرار داشت. وابسته کارگری انگلیس در یادبود اوضاع کارگری در شرکت نفت انگلیس و ایران، اعتراف کرد که اکثریت عظیم کارگران پشتیبان نظام نمایندگی اعضای شعبه‌های محلی در اتحادیه بودند که حزب توده ایجاد کرده بود. او افزود که کارگران امیدوارند رهبران حزب برگردند و کارشان را تکمیل کنند؛ و در انتظار تحقق وعده‌هایی هستند که رهبران تبعیدی داده بودند: «همین صور گزارش کنگره آمریکا در سال ۱۳۲۸ اغیار می‌داشت که مقامات شرکت نفت انگلیس و ایران حدس می‌زنند که حدود ۹۵٪ کارکنان ایرانی‌شان در آبادان عضو اتحادیه [توده‌ای] اند و مذاام که از افزایش دستمزدها و بهبود وضع مسکن و ایاب و ذهاب خودداری کنند، احتمالاً بازگشت حزب توده را باید همواره در نظر داشت.»<sup>(۱۰۰)</sup>

بازگشت مورد نظر در سالهای ۱۳۳۰-۱۳۳۲ روی داد. شورای متحده با استفاده از کاهش فشارهای سیاسی، انحلال اسکی، و بازگشت تورم، بانام «ائتلاف سندیکاهای کارگری» ظاهر شد، وابسته‌های استانی را سازمان داد، و بیدرتنگ به صورت نیروی سیاسی مهمی درآمد. شورای متحده در بهمن ۱۳۲۹ اعتصابهایی در بین کارگران سیلو و راد آهن ترتیب داده بود، در ماه بعد بارهبری یک سلسله اعتصاب در صنعت نفت، پایه عرصه سیاسی کشور نهاد. بحران جدید در ۲۹ اسفند، شب عید نوروز، هنگامی که شرکت نفت انگلیس و ایران کاهش فوری دستمزدها، هزینه سفر، و کمک هزینه مسکن را به دلیل کاهش اجاره‌بها و قیمت مواد غذایی اعلام کرد، شروع شد. روز بعد، کارگران بندر معشور در اعتراض به این تبعیدی اعتصاب کردند و سه روز بعد کارگران خط نونه، کارگاههای تعمیر ماشین آلات در مسجد سنبلان، و حوضه‌های نفتی در آغاچاری و نفت سفید به آن پیوستند. در ۱۶ فروردین بسیاری از ۴۵۰۰۰ نفر کارکنان شرکت نفت در حال اعتصاب بودند، دولت حکومت نظامی اعلام کرده بود، و انگلستان ناوگان خود را در خلیج فارس تقویت می‌کرد. شرکت نفت، متزول از اعتصاب و زیر فشار حکومت مرکزی، در ۲۱ فروردین کاهش مزایا را به تمامی لغو و کارگران را به بازگشت به سر کار دعوت کرد. با این حال، این توافق موقتی بود؛ زیرا یک روز پس از بازگشت کارگران، شرکت اعلام کرد که بابت سه هفته غیبت دستمزدی پرداخت نخواهد شد. اتحادیه‌های توده‌ای بیدرتنگ واکنش نشان دادند، دعوت به اعتصابی عمومی در سراسر خوزستان کردند، و این بار نه فقط پرداخت سه هفته دستمزد معوق بلکه ملی کردن

صنعت نفت را نیز خواستار شدند. خواسته‌های اقتصادی اتحادیه‌ها با خواسته‌های سیاسی حزب توده و جبهه ملی پیوند خورده بود.

دعوت به اعتصاب عمومی مورد استقبال بیش از ۶۵۰۰۰ نفر شامل واندگان کامیون، کارگران راه آهن، رفتگران، مغازه‌داران، پیشه‌وران بازار، و دانش‌آموزان دبیرستانها، و همچنین ۴۵۰۰۰ نفر کارکنان شرکت نفت قرار گرفت. این بار حتی کارگران قراردادی عرب نیز به اعتصاب پیوستند. اگرچه اعتصاب عمومی با راه‌پیماییهای آرام شروع شد، اما چون پیس خواست رهبران اعتصاب را دستگیر کند و در وضعیت متشنج به سوی تظاهرکنندگان آتش گشود و چهار مرد و دوزن را کشت، بزودی به درگیری خشونت‌بار انجامید. در آشوبی که در گرفت، جماعت خشمگین سه اروپایی را به وضعی فجیع کشیدند. با این حال، این بیگانه‌هراسی چندان نپایید و صبح روز بعد خبرنگاران اروپایی توانستند به میان مردم بروند. با کاهش موجودی اتحادیه، وعده حکومت مبنی بر رسیدگی به خواسته‌های اعتصابیون، موافقت شرکت با جبران بخشی از دستمزد معوق، و اختصار رهبران جبهه ملی که سخت‌گیری بیشتر ممکن است به حمله انگلستان منجر شود، اعتصابیون در عرض دو هفته بعد کم‌کم به سر کارهایشان بازگشتند. در ۵ اردیبهشت، اعتصاب عمومی به سر آمد. گزارشگر اطلاعات هفتگی، هفته‌نامه محافظه کار، مدعی شد که کارگران نادان‌تر از آن بودند که علت اعتصاب را درک کنند اما اقرار کرد که حس نیرومند وحدت و یکپارچگی در بین کارگران او را تحت تأثیر قرار داده است.<sup>(۱۱۱)</sup>

بحران بهار ۱۳۳۰ به خوزستان محدود نبود. به محض این که در آنجا آشوب در گرفت، اتحادیه‌های توده‌ای اصفهان در نه کارخانه بزرگ نساجی اعتصاب همبستگی ترتیب دادند. اتحادیه‌های اصفهان بجز پشتیبانی از کارگران نفت، خواستار ملی شدن شرکت نفت انگلیس و ایران و پروژه‌های صنعتی برای کاهش بیکاری شدند. اعتصاب بزودی به دیگر کارخانه‌های شهر و حتی به بازار سرایت کرد. اطلاعات هفتگی گزارش داد که اعتصاب ۳۰۰۰۰ کارگر را در بر می‌گیرد و بزرگترین و مؤثرترین مورد تاریخ پرتلاطم اصفهان است.<sup>(۱۱۲)</sup> نیروهای نظامی برای جلوگیری از مبدل شدن اعتصاب به شورش، تانک و مسلسل و زره‌پوش در اطراف کارخانه‌های نساجی و بخش جنوبی شهر که محل سکونت کارگران بود مستقر کردند. به رغم این احتیاطها، هنگامی که ۱۰۰۰۰ نفر تظاهرکننده کوشیدند از کارخانه‌ها بیرون آیند و به میدان مرکز شهر سرازیر شوند، یک پلیس و یک کارگر کشته شد.<sup>(۱۱۳)</sup>

«شورای متحده» به دنبال اعتصابات عمومی اصفهان و خوزستان، کشراند سازمانهای وابسته‌اش را در تهران برگزار کرد. این تجمع با شرکت ۲۰ ناظر از شهرستانها و ۳۵۰ نماینده

از همه کارخانه‌های عمده پایتخت، رهبرانی جدید به جای آنهایی که به خارج گریخته بودند، برگزید و کمیته اجرایی را با پذیرفتن نمایندگان اغلب بخشهای صنعت، وسعت داد. (۱۰۴) پس از کنفرانس، اتحادیه‌های توده‌ای در سراسر کشور مبارزه‌ای تهاجمی برای افزایش دادن دستمزد و به رسمیت شناساندن خود آغاز کردند. این اتحادیه‌ها در تیر ماه راه‌پیماییهای بزرگی به یادبود اعتصاب عمومی سال ۱۳۲۵ خوزستان ترتیب دادند. در مهر ماه در مقابل مجلس تظاهرات بزرگی به منظور درخواست ملی شدن شرکت نفت، تخلیه نظامیان از محیط کارخانه‌ها، و پایان دادن به محدودیتهایی که حکومت در خصوص اتحادیه‌های کارگری قائل شده بود، برگزار کردند. سال بعد در گرامیداشت روز اول ماه مه راه‌پیماییهای بزرگتری را برگزار کردند. از آن گذشته در اعتصابهای موفقیت‌آمیز رکوردی چشمگیر به دست آوردند. تعداد اعتصابات عمده صنعتی در عرض هشت ماه آخر سال ۱۹۵۱ [حدود ۱۳۳۰] سی و دو مورد؛ در سال ۱۹۵۲ [حدود ۱۳۳۱] پنجاه و پنج مورد؛ بجز اعتصاب عمومی سرتاسری در قیام سی تیر؛ و هشتاد و یک مورد به اضافه اعتصاب ملی به یادبود قیام سی تیر، در هشت ماهه اول سال ۱۹۵۳ [حدود ۱۳۳۲] بود. دشواری متحده، در نظر داشت که پیروزیهای سال ۱۳۲۵ را تکرار کند.

جای شگفتی نیست که احیای شورای متحده ثبات را به هم زد. اطلاعات هفتگی نوشت که «آتش» حزب توده که در سال ۱۳۲۵ ایران را تقریباً فرو بلعیده بود، ناگهان دوباره از کارخانه‌ها پیدا شده است و بیم آن می‌رود که باز سراسر کشور را طعمه خود سازد. تهران مصور، هفته‌نامه عمده دیگر، هشدار داد که اتحادیه‌های کارگری «دسیسه‌گر» به کارخانه‌ها بازگشته‌اند و مسؤولان را سخت مورد اهانت قرار می‌دهند. یکی از سناتورهای اظهار داشت که مزدوران بیگانه، کارگران ما را از راه به در می‌کنند. هر وقت که قراردادی منعقد می‌شود، باز بیشتر مطالبه می‌کنند. نتیجه‌اش هم تظاهرات، درگیری خیابانی، اعتصاب و باز هم اعتصاب است. تا تولید متوقف نشود و کشور در انقلاب لامذهبی فرو نرود؛ اینها راضی نمی‌شوند. و نماینده‌ای محافظه‌کار اظهار داشت که حزب توده هر روز بیشتر در میان کارگران جا باز می‌کند؛ زیرا برای افزایش دستمزد و رفاه آنان مبارزه می‌کند، احزاب دیگر به جنبش کارگری توجهی ندارند، و اسکی با «رهبران فاسد» خویش بی‌کفایتی خود را ثابت کرده است. (۱۰۵)

در این بین، جبهه ملی می‌کوشید با اتحادیه‌های توده‌ای مقابله کند. کاشانی برای برحذر داشتن کارگران از حزب توده به احساسات مذهبی متوسل شد. (۱۰۶) خلیل ملکی اظهار داشت که در مواقع فوریت‌های ملی، اعتصابهای اقتصادی به اندازه خرابکاری سیاسی زیانبارند. (۱۰۷)

ظرفداران بقایای نیز کوشیدند اتحادیه‌هایی در برابر شورای متحده<sup>۱۰۸</sup> به وجود آورند. اما این کوششها اساساً به علت خط‌مشیهایی که حکومت مصدق پیش می‌گرفت، ناکام ماند. ناتوانی حکومت در کاهش دادن حقوق کارمندان به محض ته کشیدن درآمدهای نفتی بروز تدریجی دیگر را سبب شد. قیمت‌ها از شاخص ۷۸۹ در سالهای ۱۳۲۹ و ۱۳۳۰ به ۹۷۷ در مرداد ۱۳۳۲ ترقی کرد. پیشنهاد حکومت مبنی بر سلب حق رأی از ییوادان نمی‌توانست برای کارگر متوسط خوشایند باشد. علاوه بر این، قانون ثبات اجتماعی که مصدق ارائه داد، کارگران را بیشتر منزوی ساخت؛ زیرا اتحادیه‌های کارگری را محدود می‌کرد، در صدد مهار افزایش دستمزدها بود، و محرکین به اعتصاب را به زندان محکوم می‌کرد.<sup>(۱۰۸)</sup> این قانون که برای تضعیف حزب توده طراحی شده بود، به تقویت آن کمک کرد. در اواخر سال ۱۳۳۶، قنات آبادی و بیاری دیگر اقرار می‌کردند که جبهه ملی در مقابله با طبقه کارگر جنگ را باخته است:

کشور ما با این اعتصابات و تظاهرات و مجادلات کارگری از هم می‌پاشد. در برابر آن چه می‌توانیم بکنیم؟ برای پاسخ دادن به این پرسش باید اوضاع کارخانه‌ها را بررسی کرد. در اغلب کارخانه‌ها سه گروه مشخص وجود دارد: اول کمونیستها که مرتب تبلیغ می‌کنند که پولدارهای کشور ما فاسد و تبهکار و صاحب همه چیزند در حالی که کارگران هیچ ندارند؛ دوم، احزابی که پشتیبان جبهه ملی‌اند؛ سوم، بیطرفها که از سازمانی پشتیبانی خواهند کرد که منافع آنان را در برابر صاحبان کارخانه تأمین کند... باید قبول کنیم که گروه اول ابتکار عمل را در دست دارد. کمونیستها بیطرفها را رهبری می‌کنند و در نتیجه اکثریت عظیم طبقه کارگر شهری را در اختیار دارند.<sup>(۱۰۹)</sup>

### طبقه متوسط مالک

حزب توده به امید برانگیختن نه تنها زحمتکشان و روششکران، بلکه همچنین خرده بورژوازی بازار - تجار خرده‌پا، دکانداران، کسبه و پیشه‌وران، صاحبان کارگاهها، صنعتگران مستقل، و روحانیان رده متوسط و پایین آغاز به کار کرد. نخستین هوادارانش اصرار داشتند که بازاریان، چون سایر توده‌های رنجبر، زیر استثمار و ستم دیکتاتوری رضاشاهی‌اند. نشریاتش همواره این مضمون را تکرار می‌کردند که بورژوازی ملی از سویی مورد تهدید امپریالیستهای بیگانه، و از سوی دیگر بورژوازی کمپرادور، اربابان فئودال، کارخانه‌داران ثروتمند، و امرای ارتش شاهنشاهی است. علاوه بر این، برنامه حزب خواهان استقلال برای اصناف تجاری و تولیدی، حمایت تعرفه‌ای برای صنایع دستی، و یارانه دولتی برای

کارگاههای خصوصی بود. رویکرد حزب توده به طبقه متوسط مالک، در جزوه‌ای موسوم به حزب توده ایران چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ خلاصه شده است:

بین سرمایه‌داران جزء و زحمتکشان تضادهای اساسی وجود ندارد. درست است که سرمایه‌داران جزء برای مزد کار نمی‌کنند، اما آنها نیز مانند زحمتکشان زیر سلطه صاحبان ابزارهای تولید قرار دارند. در نتیجه، آنان در برابر طبقات بالا به حمایت از کارگران می‌پردازند.<sup>۱۱۱۱</sup>

حزب توده به رغم این امیدها و گرایشها، نتوانست افراد زیادی از طبقه متوسط مالک را جذب کند. در رده‌های بالای حزب چهره‌های بازاری مشاهده نشد، در رده‌های میانی اندکی، و در رده‌های پایین تعدادی پراکنده وجود داشت. از ۴۴۱۹ نفر توده‌ای که در سالهای ۱۳۳۲-۱۳۳۶ توبه‌نامه نوشتند، فقط ۱۶۹ نفر (۷٪) جزو طبقه متوسط سستی بودند. این تعداد شامل ۱۱۳ نفر کسبه خرده‌پا، ۲۵ تاجر و ۲۴ صنعتگر مستقل بود. شورای متحده، کوشیده بود با ایجاد مجامع جداگانه در سالهای ۱۳۲۶ و ۱۳۲۲ و جامعه ایران آزاد در سال ۱۳۳۰ به سازمان بازار دست یابد. در واقع، اصناف تجاری و تولیدی معدودی که از حزب توده حمایت می‌کردند، به صنفهایی محدود می‌شد که بخش اعظم آن ارمی و آسوری بود؛ یعنی اصناف قناد، داروساز، روزنامه‌فروش و اغذیه‌فروش. در عین حال که اصناف معدودی پشتیبان حزب توده بود: اکثریت وسیعی، از سیاستمداران ضد توده‌ای - نخست سید ضیاء و سپس مصدق، کاشانی، قنات آبادی، مکی، بقایی و حائری‌زاده - حمایت می‌کردند.

ناکامی حزب توده در میان طبقه متوسط مالک را از سویی می‌توان با درگیریهای اقتصادی بین کارمندان و کارفرمایان؛ و از سویی با اختلافات عقیدتی بین اسلام روحانیت و رادیکالیسم غیر مذهبی مورد نظر حزب مارکسیستی توده توضیح داد.

درگیری اقتصادی در اطراف دستمزد متمرکز بود. حزب توده که خود را پشاهنگ طبقه کارگر می‌شمرد، در اوایل سال ۱۳۲۶ به تشکیل اتحادیه‌هایی در سطح مغازه‌ها و کارگاههای بازار، بخصوص در میان شاگردمغازه‌ها، دباغها، نجارها و کناشها پرداخت. علاوه بر آن، چون دستمزدها با صعود قیمت‌های مواد غذایی توان همپایی نیافت، حزب توده به این اتحادیه‌ها یاری داد تا یک سلسله اعتصابهای موفق ترتیب دهند که مهمترین آن اعتصاب عمومی سال ۱۳۲۳ در ده کارگاه کفاشی عمده تهران بود که حدود پنج هزار کناش در آن کار می‌کردند. اعتصابهای مشابهی، از جمله یک اعتصاب عمومی در همان کارگاهها، در دوره تورم ۱۳۳۰-۱۳۳۲ صورت گرفت. بدین ترتیب، قیمت‌های رو به تصاعد مواد غذایی،

کارکنان بازار را از کارفرمایان بازار جدا کرد و از این رهگذر حزب توده را واداشت که مدافع منافع گروه نخست در برابر گروه اخیر باشد.

شکاف بین حزب توده و بازار را فشارهای اقتصادی دیگری وسیع تر کرد. بسیاری از صرافان، تجار خرده پا و حتی دکانداران، بخصوص در اصفهان، مشهد و تبریز، از سهامداران صنایع مصرفی محلی بودند که در دوران سلطنت رضاشاه ایجاد شده بود. اعتصابات که به پشتیبانی حزب توده بر ضد شرکتهای خصوصی، مانند بنگاههای نساجی اصفهان، صورت گرفت، ناگزیر سهامداران جزء را نیز همانند صاحبان صنایع متزخ ساخت. علاوه بر این، عمده فروشان، تجار و دکانداران همواره بر سر قیمت و اعتبار، با زیر طبقه نسبتاً بزرگ بازار یعنی هزاران دستفروش، دهکده دار خیابان و فروشنده سیار، درگیری داشتند. حزب توده با جذب تهاجمی افراد این زیر طبقه که دقیقاً در خارج از صفوف سنی بازار قرار می گرفت، طبقه متوسط مالک را متزخ ساخت.

برخورد عقیدتی بین حزب توده و بازار را روحانیان دامن می زدند. حزب توده از همان آغاز می کوشید از چنین برخوردی اجتناب ورزد. بنیادهای موقوفه را از مباحثات مربوط به اصلاحات ارضی معاف داشت. اسلام را به طور کلی «نیروی عظیمی برای آزادی بشر» و «پیشگام مساوات سوسیالیستی» و رهبران مذهبی را بخصوص «قهرمانان اصلی انقلاب مشروطه» دانست و ستود.<sup>(۱۱۱)</sup> حتی آیت الله حاجی آقا حسین قمی، مجتهد بسیار محافظه کار که از زمان اخراجش از ایران در اوایل دهه ۱۳۱۰ در کربلا اقامت داشت، محترم شمرده.<sup>(۱۱۲)</sup> حزب توده تأکید ورزید که اکثریت اعضای حزب مسلمان و مسلمان زاده اند؛ بعضی از رهبران حزب، از جمله یزدی، از خانواده های مهم روحانی برخاسته اند؛ و بالأخره هر فرد حزبی که «کفرگویی کننده» اخراج می شود، زیرا اسلام مذهب اکثریت وسیع مردم است.<sup>(۱۱۳)</sup> علاوه بر این، گهگاه مراسم مذهبی برگزار می کرد. مثلاً در ضمن مراسم ماه محرم در سال ۱۳۲۳، دسته جاتی در مشهد به راه انداخت و در تبریز مجلس تذکری برای «ثقة الاسلام» که در سال ۱۳۹۰ به دست روسها به دار آویخته شده بود، برگزار کرد. از اینها گذشته، در نشریات کثیرالانتشارش از بحث درباره اسلام خودداری می کرد؛ در حالی که نشریه های شورویک حزب، مارکسیسم را به سایر مذاهب بخصوص مسیحیت ترویج می دادند. شی حزب درباره اسلام چنان محتاطانه بود که کسروی، تقدس سیز مشهور، گله می کرد که حزب توده در سعی به رضی نگه داشتن ملایان محافظه کار، به ارتجاع گراییده است.<sup>(۱۱۴)</sup>

با وجود تحبیب علما، حزب توده فقط دو روحانی عمده را توانست به خود جلب کند: شیخ حسین لنگرانی که در ایام جنگ در آذربایجان به حزب یاری داد؛ و آیت الله سید

علی اکبر بر قعی قعی که در زمان مصدق علناً از هواداران صلح پشتیبانی کرد. اما اکثریت وسیع علما به حزب توده اعتماد نداشتند نه فقط بدان علت که هوادار مارکسیسم بود بلکه همچنین به سبب آن که روشنفکرانی ضدروحانیت چون هدایت را به خود جلب می کرد و مروج مذهب زدایی (سکولاریسم)، حقوق برابر بین مسلمان و غیرمسلمان، رأی دادن زنان، مدارس مختلط و کشف حجاب بود. در عین حال، سیاستمداران حکومتی، سخت می کوشیدند روحانیان را با خود همراه سازند و بر ضد حزب توده برانگیزند. آنان زمینهای موقوفه را که رضاشاه مصادره کرده بود بازپس دادند، در دانشگاه تهران دانشکده الهیات تأسیس کردند، فرائد قرآن را جزو مواد درسی مدارس قرار دادند، و به تأسیس انجمنی برای تبلیغات اسلامی کمک کردند. همان طور که سفیر انگلستان در سال ۱۳۲۲ اشاره کرد، «خط مشی رسمی حکومت ترویج دین به منظور انصراف اذهان مردم از کمونیسم است... در حال حاضر پیمان آشکاری بین روحانیت که به بازیافتن نفوذ سابق خود امیدوار است، و تجار که می خواهند به کمک مذهب از کمونیسم مصون بمانند وجود دارد.» (۱۱۵)

تا سال ۱۳۲۵ بسیاری از علما به ضدیت با حزب توده پرداخته بودند. کنسول انگلیس در بوشهر گزارش داد که مجتهدهای بزرگ کربلا و نجف انزجار شدید خود را از گسترش کمونیسم ابراز داشتند؛ هر چند که از اعلام جهاد در برابر حزب توده خودداری کردند. کنسول تبریز نوشت: در بسیاری از نقاط آذربایجان ملاها بشدت بر ضد حزب توده موعظه می کنند و این حزب را ملحد می نامند. می گویند در اردبیل مردم متدین نه تنها در اعلامیه ها حزب توده را محکوم کرده اند، بلکه با پاره آجر به آنان حمله برده اند. کنسول کرمانشاه اشاره کرد که گروههای محافظه کار محلی با همدستی نزدیک ملاها احساسات مذهبی مردم را بر ضد حزب توده تحریک می کنند. کنسول اهواز هم شهادت داد که در بعضی نواحی روحانیان از ورود اعضای حزب توده به مساجد جلوگیری کرده اند. (۱۱۶)

علما با طبقه متوسط مالک تفاهم کلی داشتند اما عدم نفوذ آنان بر مزدبگیران بازار را می توان از رأی گیری سری که حکومت در نزدیکیهای انتخابات ۱۳۲۸ انجام داد، دریافت. (۱۱۷) گزارش با بررسی بازار تهران، نشان می دهد که تقریباً همه صنوف از لحاظ سیاسی متفرق اند؛ رؤسای اصناف، دکانداران و پیشه وران، پشتیبان سیاستمداران محافظه کار، علمای مذهبی یا مصدق اند اما اعضای اصناف، مزدبگیران و شاگردمغازه ها از حزب توده هواداری می کنند. مثلاً، تولیدکنندگان کفش حامی مید ضیا بودند و حال آن که ۵۰۰۰ نفر کفاش مزدبگیر آنها از حزب توده حمایت می کردند؛ صاحبان آرایشگاهها طرفدار مصدق، کاشانی، بهبهانی یا مسعودی بودند و در همین حال بسیاری از کارگران آنان عضویت حزب



توده را داشتند؛ ۴۰۰ گرما به دار به مصدق، کاشانی، بهبهانی و امام جمعه تهران گرایش داشتند اما ۴۰۰ نفر کارگر و شاگرد حمامی عضو شورای متحده بودند؛ ۲۵۰ تولیدکننده پوشاک از بقایی، مکی و حائری زاده، ولی ۸۰۰ خیاط و دوزنده از حزب توده جانبداری می کردند؛ ۱۹۱۴ قهوه خانه دار طرفدار کاشانی، مصدق و امام جمعه، اما ۴۵۰۰ قهوه چپی و شاگرد قهوه چپی حامی حزب توده بودند. بدین سان کشمکش طبقاتی به بازار راه یافته، کارگران را از کارفرمایان جدا کرده، و اصناف را که در گذشته، بویژه در دوران انقلاب مشروطه و نهضت ضدجمهوری سال ۱۳۰۴، چنان کارآمد و بکپارچه بودند، متلاشی کرده بود.

### توده های روستایی

حزب توده برای جلب توده های روستایی کوشش فراوان کرد. کانونها، نشریات و روزنامه های حزبی مرتباً از برنامه های کشاورزی سخن می گفتند. کادر شهری برای عضوگیری روستایان و تبلیغات بر ضد اربابها به روستاها رفتند. اتحادیه دهقانان با این امید که در آینده همتراز شورای متحده شود، به وجود آمد. علاوه بر این، برنامه حزب همانقدر جا برای توده های روستایی در نظر گرفت و همان قدر وعده مزایا به آنان داد که به طبقه کارگر شهری داده بود. حزب قول داد اراضی دولتی و سلطنتی را تقسیم کند؛ املاک خصوصی را با بهره کم بفروشد؛ سهم صاحب نسق را از محصول بالاتر ببرد؛ تمهیدات و مالیاتهای فنودالی را براندازد؛ بانک کشاورزی تشکیل دهد؛ تعاونیهای روستایی به وجود آورد؛ درمانگاههای روستایی، مدرسه، و شبکه آبیاری احداث کند؛ و نظام قدیم را که روستایان و عشایر کدخدایان خود را انتخاب می کردند، اعاده نماید. همچنان که سازمان دهندگان حزب اغلب می گفتند، حزب توده نمی تواند یک جنبش مردمی را به تمام معنا در نظر بگیرد مگر آن که ریشه در میان توده های روستایی داشته باشد.

با وجود این آرمانها، حزب توده نتوانست روستایان را بسیج کند. در آستانه انتخابات سال ۱۳۲۲ یک دیپلمات انگلیسی به درستی گفت «اربابان بحق مطمئنند که به رغم رادیکالیسم شهرها، اکثر روستایان در روز انتخابات از آنان پیروی خواهند کرد»<sup>(۱۱۸)</sup> در هنگام نخستین کنگره حزبی به گفته کامبخش فقط ۲٪ اعضای حزب دهقان یا روستایی بودند.<sup>(۱۱۹)</sup> از ۱۸۳ نفر فعال حزبی که در پی سوء قصد سال ۱۳۲۷ دستگیر شدند، یک نفر روستایی بود. از ۱۶۸ نفر فعال حزبی که در سال ۱۳۳۰ بازداشت شدند، دو نفر کارگر کشاورزی بودند و از ۲۴۱۹ عضو سابق که پس از [۲۸ مرداد] ۱۳۳۲ اظهار ندامت کردند، فقط ۶۹ نفر روستایی بودند. علاوه بر این، نفوذ حزب در روستاها به گیلان، مازندران و

روستاهای نزدیک شهرهای بزرگ محدود می‌شد. فهرست ندامت‌کنندگان نشان می‌دهد که ۶۱ نفر از ۶۹ عضو روستایی از استانهای ساحلی خزر و روستاهای اطراف تهران و اصفهان بودند.

در علت ناکامی حزب توده و سایر رادیکالها در برانگیختن توده‌های روستایی توضیحات مختلفی داده شده است. یکی از این تحلیلها که مورد توجه مورخانی است که معتقدند مذهب شکل‌دهنده فرهنگ عمومی است؛ می‌گوید آموزه اسلامی اطاعت انفعالی موجب ناآگاهی، بی‌علاقگی و جبراندیشی روستاییان بود.<sup>(۱۳۰)</sup> تفسیر دیگری که اغلب خود حزب توده عنوان می‌کرد، بر آن است که همه تاریخ گذشته، نه فقط مذهب، چنان بر دوش روستاییان سنگینی می‌کرد که ستم را درونی می‌کردند و وضع موجود را می‌پذیرفتند. به گفته ایرج اسکندری علت این که فقط معدودی روستایی به حزب توده پیوستند این بود که اکثر آنان به امکان تجربه تغییرات اجتماعی بدبین بودند.<sup>(۱۳۱)</sup> باز تفسیر دیگری که ساخته و پرداخته مستقدان مائوئیست و «چپ جدید» حزب توده بود، معتقد است که رادیکالهای ایرانی، برخلاف همگنان چینی، کوبایی و ویتنامی خود، از آن رو نتوانستند انقلاب دهقانی صورت دهند که منافع، محرومیتها و آرزوهای روستاییان را در نظر نمی‌گرفتند. به نوشته یک گروه چریکی در سال ۱۳۵۰، روستاها به این سبب قیام نکرده‌اند که سازمانهای رادیکال پیشین، بویژه حزب توده و جبهه ملی، نتوانستند علائق روستاییان را دریابند. خط‌مشی کشاورزی جامعی تعیین کنند، و روستاییان را به جنبش سیاسی منظمی وادارند.<sup>(۱۳۲)</sup>

این تفسیرها، هرچند حقیقی در هر یک وجود دارد، قانع‌کننده نیستند. تفسیر مبسوطی بر مذهب، فراموش می‌کند که اسلام، چون مسیحیت و یهودیت، مضامین متضادی را داراست. از سویی اطاعت انفعالی را توصیه می‌کند اما از سوی دیگر مشوق مقاومت فعالانه در برابر پیدادگری اجتماعی، سرکوب سیاسی و استعمار اقتصادی است. از آنجا که غالباً مضمون رادیکال در تحولات اجتماعی نظیر انقلاب مشروطه وجود داشت، در صورت مشابه بودن شرایط، در روستاها نیز همان‌گونه می‌بایست منعکس می‌شد. این تفسیر همچنین از یاد می‌برد که اغلب دهقانان و عشایر حتی بندرت ملا یا آخوندی می‌دیدند و اسلام تشکیلاتی تا دهه‌های ۱۳۴۰ و ۱۳۵۰ به اغلب روستاها نرسیده بود. تفسیر فرهنگی، ساده‌لوحانه حالت تسلیم ظاهری را نشانه پذیرش باطنی ستم می‌گیرد. اما همان‌طور که یک مردم‌شناس ایرانی در دهه ۱۳۴۰ کشف کرد، روستاییان در خلوت نفرت شدیدی نسبت به مالکان از خود بروز می‌دهند؛ هرچند در جماعت چنان از او فرمان می‌برند که گویی فرمان خدای متعال است.<sup>(۱۳۳)</sup> همین‌طور یک جامعه‌شناس فرانسوی در مطالعه مناطق کناره خزر، بین تشکر درونی دهقان و

«فروتنی، سربراهی و قبول ظاهری اقتدار اربابی» او تبیین شدیدی یافته است.<sup>(۱۲۳)</sup> سرانجام تفسیر چپ جدید توجه حزب توده را به روستاها دست‌کم می‌گیرد و سنت رادیکالیسم روستایی را در جوامعی که انقلابات دهقانی را از سرگذرانده‌اند، نادیده می‌گذارد. ناکامی حزب توده نه به دلیل تلاش و کوشش کمتر بلکه ناشی از فقدان واکنش روستاییان بود. از سوی دیگر توفیق کمونیست‌های چینی به سبب آن نبود که برای برانگیختن انقلاب روستایی نسخهٔ مجربی یافته بودند بلکه بدان علت بود که به قول مائوتسه دون در سال ۱۹۲۷ دهقانان خواسته‌های خود را دریافته، انجمن‌های سرّی‌شان را تشکیل داده، و مناطق آزادشان را ایجاد کرده بودند خیلی پیش از آن‌که رادیکال‌های شهری ضرورت آنها را تأیید کنند.<sup>(۱۲۴)</sup> در چین، انقلابیون شهری با شورشیان روستایی در آمیختند و نیروی بنیان‌کنی عظیم آفریدند. در ایران انقلابیون شهری نتوانستند نیروی بنیان‌کن عظیمی ایجاد کنند؛ زیرا زمین روستاچندان خشک نبود که جرقه‌شان در آن درگیرد.

برای فهمیدن علت شکست حزب توده نه تنها رویهٔ حزب را در برابر دهقانان، بلکه مهمتر از آن، ساختار اجتماعی جمعیت روستاها را باید بررسی کرد. در مفاصل ایران با کشورهای دیگر که شورشیان بزرگ دهقانی به خود دیده‌اند، یک تفاوت مهم وجود دارد. روستاهای ایران غالباً از نسق داران، مزدوران بی‌زمین و عشایر تشکیل می‌شود و حال آن‌که جمعیت روستایی کشورهای دیگر که شاهد شورشیان روستایی بوده‌اند، شامل طبقهٔ مهم دهقانان «متوسط» است که زمین خودشان را کشت می‌کنند. به گفتهٔ اریک ولف، مؤلف جنگ‌های دهقانی در قرن بیستم، این دهقان متوسط نه تنها مایل به قیام بلکه قادر به آن نیز هست. از یک سو، آن قدر زمین دارد که از لحاظ اقتصادی و اجتماعی مستقل از سرکردگان محلی و حکومت مرکزی باشد؛ و او از حداقل آزادی تاکتیکی لازم برای درافتادن با وضع موجود برخوردار است. از سوی دیگر، آن قدرت را ندارد که کارفرمای عمده‌ای بشود و به این ترتیب طرفدار وضع موجود گردد. علاوه بر این، به نوسان بازار حساس است؛ زیرا غالباً محصول مازادی برای فروش دارد. دهقان توانگر، برعکس، مزدور را اجیر می‌کند، پول قرض می‌دهد، نمایندهٔ دولت است، و در نتیجه مدافع نظم مستقر است. دهقان فقیر نیز برای خوراکی، دست‌مزد و زمین چندان وابستهٔ دیگران است که قادر نیست با نظم موجود درافتد؛ و او فاقد قدرت تاکتیکی است؛ چرا که کاملاً در حیطهٔ قدرت کارفرمای خویش است.<sup>(۱۲۵)</sup> جای شگفتی نیست که ولف و دیگران دریافته‌اند شورشیان روستایی را همان دهقانان متوسط در کشورهای ناهمگونی چون روسیه، چین، ویتنام و مکزیک صورت داده‌اند. به گفتهٔ حمزهٔ علوی، یکی دیگر از متخصصان شورشیان دهقانی، «از بررسی تجارب علمی انقلاب‌های روسیه و چین

برمی آید که برخلاف انتظار، پرولتاریای روستایی، و دهقانان فقیر، در آغاز طبقات چندان مبارزی نیستند و حال آن که خرده مالکان مستقل یعنی دهقانان متوسط، در بدو امر مبارزترند.<sup>(۱۲۶)</sup>

اگرچه آمار ایرانی مالکیت زمین دقیق نیست. پژوهشگران توافق دارند که پیش از دهه ۱۳۴۰، دارای دهقانان، اگر نگوئیم هیچ نقشی، نقش اندکی در اقتصاد روستا داشت. آن لمبتن در پژوهش کلاسیک خود درباره مالک و زارع در ایران نتیجه گرفت که زمین کمی به دهقانان تعلق داشت و همین زمین اندک نیز منحصر به مناطق نامساعد کوهستانی یا حواشی بایر فلات مرکزی بود.<sup>(۱۲۷)</sup> و جامعه شناس ایرانی تخمین می زند که ۵۰٪ زمین زیر کشت به مالکان بزرگ، ۲۵٪ به مالکان کوچک شهرنشین، ۲۰٪ به بنیادهای مذهبی، و فقط ۵٪ به کشاورزان روستایی تعلق داشت.<sup>(۱۲۸)</sup> حزب توده حساب می کند که ۳۷ خانواده مالک پیش از ۲۰۰۰۰ روستا هستند؛ حال آن که ۶۰٪ دهقانان کاملاً بی زمین اند.<sup>(۱۲۹)</sup> همان منبع نشان می دهد که ۲۳٪ دهقانان مالک کمتر از یک هکتار، ۱۰٪ بین یک و ۳ هکتار و فقط ۷٪ دارای بیش از ۳ هکتار زمین — که حداقل لازم برای یک خرده مالک معمولی است — می باشند. طبق آمار وزارت کشاورزی، ایران در سال ۱۳۳۶ دارای ۳۹۴۰۹ پارچه روستا بود و هر روستا به طور سستی از شش دانگ، تشکیل می شد.<sup>(۱۳۰)</sup> از این ۳۹۴۰۹ روستا، دربار صاحب ۸۱۲ پارچه (۲٪)؛ دولت ۱/۴۴۴ پارچه (۴٪)؛ بنیادهای مذهبی ۷۱۳ پارچه (۲٪)؛ مالکان خصوصی، هر یک دست کم یک دانگ، صاحب ۴۳۳۰ پارچه (۱۱٪)؛ مالکان عمده، هر یک حداقل همه شش دانگ یک روستا، یعنی ۹۲۳۴ پارچه (۲۳٪) و مالکان جزء شامل تجار، کارمندان عالیرتبه، روحانیون، افسران ارتش و مالکان شهرنشین، در مجموع صاحب ۱۶۵۲۵ پارچه (۴۰٪) بودند. آن گونه که از تحلیل این ارقام نتیجه شده است، معدودی از خرده مالکان کشاورزی مقیم بوده اند.<sup>(۱۳۱)</sup>

در غیاب دهقانان متوسط، نسق داران متأجر و مزدوران بی زمین (خوش نشین)، اکثریت جمعیت روستایی را تشکیل می دادند. در روستاهای بزرگ، خوش نشینها بر نسق داران می چربیدند. در روستاهای کوچکتر برعکس آن صادق بود. اما چه نسق دار متأجر و چه خوش نشین، از لحاظ اقتصادی و اجتماعی دهقانی فقیر و وابسته به مالک و نمایندگان وی — یعنی کدخدا و مباشر — بود. خوش نشینها نمی توانستند بدون اجازه کدخدای محل هر مدتی در روستا اقامت کنند. آنان نمی توانستند بدون توافق مباشر در املاک ارباب کار کنند و بدون اجازه مخصوص بزرگان ده نمی توانستند به مرتع، چاه آب و بیشه زار دست یابند. علاوه بر این، اگر نگوئیم تنها ممر درآمد، ممر عمده درآمدشان، کار برای ارباب، چوپانی، و جین

کردن، خرمنکوبی، پنبه‌چینی، حفر قنات و کمک در برداشت محصول بود. کوتاه سخن، ارباب، اداره کامل حیات اقتصادی خوش‌نشینها را در دست داشت.

ارباب همچنین، به قول یک جامعه‌شناس فرانسوی، سلطه انحصاری بر نسق‌داران متأجر داشت.<sup>(۱۳۲)</sup> می‌توانست حق نسق را زیر پا گذارد و رعایت نکند؛ زیرا - برخلاف قراردادهای تیولی اروپای قرون وسطا - این حقوق کتبی و مدون نبود و بنابراین ثبات و اعتباری نداشت. می‌توانست بذر، آب، وام، و از طریق گاودارهای محل، گاو شخم‌زن را از آنان دریغ دارد. می‌توانست زمین نامرغوب به آنها بدهد و حتی از گروه تولید (ثنه) کنارشان گذارد؛ چرا که سرگروهها را مباشر تعیین می‌کرد. می‌توانست حق کشت را از وراثت سلب کند یا این حق را برای همیشه به آنان بدهد به شرط آن که اجاره‌دار خانه و باغ در زمین او احداث کند. می‌توانست با توسل به انبوه دم‌افزون کشاورزان بیکار امکان چانه زدن را از آنان سلب کند. می‌توانست به کدخدا دستور دهد که عوارض وضع کند، به تنبیه بدنی پردازد، و حتی روستایان ناراحت را به سربازی بفرستد. می‌توانست مأموران دولت، بخصوص ژاندارمری و دادگستری را برای وارد ساختن اتهامات جزایی به کار گیرد. می‌توانست با منحرف کردن میر آب، همه روستاها را خشک سازد یا از تعمیر قناتها و شبکه آبیاری سر باز زند. در بعضی نواحی، نیروی کار را سامان می‌داد، اجاره‌دار را وامی‌داشت که محصول را حمل کند، رمه بچرانند، خانه بسازد، و راهها و پلها و قناتها را ترمیم کند. در مناطق دیگر، عوارضی چون تأمین هیزم، تخم مرغ، مرغ، کره و دیگر محصولات کشاورزی بر آنان تحمیل می‌کرد. باز در مناطق دیگر، عوارض موسمی مثلاً برای جشن سال نو، عروسی اجاره‌داران و پذیرایی از مقامات را مطالبه می‌کرد.

وابستگی اجتماعی موجب تشدید چیرگی اقتصادی بود. در نواحی عشایری که شامل ۲۵٪ جمعیت ساکن روستایی می‌شد، علائق خویشاوندی، اسطوره‌ها، و خصیصه‌ها کشاورز را به کدخدا، کلانتر و خان پیوند می‌داد. در نواحی غیر عشایری نیاز دیرسال به مصنویت در برابر صحرائشینان تهدیدگر، روستاهای رقیب و مالیات‌چیهای حریص، به وابستگی دهقان به اربابش کمک می‌کرد. ارباب نه صرفاً استثمارگر اقتصادی بلکه حامی اجتماعی و پشتیبان سیاسی نیز محسوب می‌شد. بنا به گزارش کنول انگلیس در تبریز در سال ۱۳۲۱، اغلب دهقانان مثل جزیره‌هایی در دریای بی‌ثباتی به اربابانشان چیده‌اند.<sup>(۱۳۳)</sup> به طور خلاصه، علائق قبیله‌ای و موروثی کمک می‌کرد تا تقسیمات طبقاتی وسیع بین اربابان و رعایا ترمیم گردد.

قدرت اقتصادی و اجتماعی ارباب در پژوهشی که دانشگاه تهران در آستانه اصلاحات

ارضی سال ۱۳۴۲ انجام داد، منعکس است. (۱۳۴) در برابر این پرسش که چرا سلطه ارباب را می‌پذیرد، از ۱۴۱۸ نفر پاسخگو ۶۴٪ ترس، ۱۹٪ احترام، ۸٪ دل‌بستگی، و ۸٪ احترام به قانون را ذکر کردند. از میان آنهایی که احترام و دل‌بستگی را ذکر کرده بودند، ۱۷٪ گفتند که به دلخواه خود حامی ارباب هستند زیرا او به هنگام نزاع محلی در برابر سایر نسق‌داران از آنان حمایت می‌کند؛ ۱۷٪ گفتند که ارباب به آنها وام اضطراری می‌دهد و به رایگان راهنمایی‌شان می‌کند؛ و ۱۰٪ گفتند که او در هنگام منازعات محلی وساطت می‌کند. از میان کسانی که ترس را ذکر کرده بودند، تقریباً همگی معتقد بودند که ارباب می‌تواند حق کشت را از آنان بگیرد، آب زمینهایشان را قطع کند، اتهامات جزایی وارد سازد، یا بین آنها و همسایگان‌شان اختلاف ایجاد کند. به قول ولف، نسق‌دار ایرانی همانند دهقان فقیر سایر کشورها، کاملاً در حیطة قدرت کارفرمای خود قرار داشت و به این ترتیب امکان دسترسی به استقلال سیاسی را حتی در کمترین حد آن نداشت.

علاوه بر این، اربابان بیشترین تلاش خود را برای استمرار قدرت خویش با حفظ کوتاه‌بینی دیرین مجامع روستایی به کار می‌بستند. آنان با سلب حق کشت از نسق‌داران شهرنشین، تحرک جغرافیایی را بی‌اثر می‌کردند؛ در واقع حق نسق نوعی امتیاز اقامت محسوب می‌شد. آنان با تسلط بر دادوستد نسق‌داران در آبادیهای محلی، تماس دهقان را با بازار محدود می‌کردند. یکک مردم‌شناس ایرانی، دریافت که حتی در اواخر دهه ۱۳۴۰ بعضی بینه‌ها نمی‌توانستند محصول مازاد خود را بدون اجازه قبلی مباشر بفروشند. (۱۳۵) آنان حتی از طریق مخالفت با نوآوریهای چون مدارس روستایی ارتباط روستاییان را با مقامات دولتی محدود می‌ساختند. مردم‌شناس ایرانی دیگری می‌نویسد که بعضی از مالکان بزرگ مأموران حکومت را به دهات خود راه نمی‌دادند. (۱۳۶) آنان همچنین کدخدا را واسطه رسمی بین روستا و جوامع اطراف قرار داده بودند و از این طریق رابطه دهقان را با دنیای خارج محدودتر می‌کردند. به گفته یکک مردم‌شناس اروپایی، اربابها مانع میانجیگری افقی بین دهقانان می‌شدند و به جای آن همه روابط را به طور عمودی به طرف خود یا نمایندگان‌شان سوق می‌دادند. ارباب می‌بایست برای تأمین سلطه خود می‌کوشید و دهقان را از هرگونه تماسی که بالقوه می‌توانست اثری بر او بگذارد یا واسطه‌های دیگری را در اختیارش قرار دهد، دور نگه می‌داشت. (۱۳۷) البته، اربابان دهه ۱۳۲۰ برای حفظ کوتاه‌بینی روستایی همچنان از بسوادی فراگیر، اختلافات شدید قومی، زبانی و مذهبی؛ بی‌اعتمادی دیرین دهقان به آدمهای شهری؛ استیلای کشاورزی بخور و نمیر؛ و نبودن راه، رادیو، و دیگر وسایل ارتباطی سود می‌بردند.

در چنین وضعی، نارضایتی روستایی را فقط به این ترتیب می‌شد بیان کرد که سازمانی بیرونی دخالت کند؛ به روستاییان پناه دهد؛ و سپس با اربابان و مباحران آنان رودررو شود. حزب توده تا سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ نمی‌توانست چنین وظیفه عظیمی را انجام دهد؛ علت این امر، از طرفی این بود که مقامات حکومتی مانع فعالیتهای روستایی می‌شدند؛ از سوی دیگر خود حزب به اتحادیه‌های کارگری اولویت می‌داد؛ و از طرفی فاقد افرادی بود که در روستاها جای پای ارتباطی شخصی داشته باشند. همان‌گونه که کامبخش سالها بعد پذیرفت، حزب فاقد کادرهایی بود که شناخت دست اول از مسائل کشاورزی داشته باشند؛ بترتیب به گویش روستاییان حرف بزنند، و نحوه تماس با دهقانان را بدانند.<sup>(۱۳۸)</sup> حزب توده به رغم این نقائص؛ در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ حرکت بزرگی آغاز کرد تا برای سازمان دادن دهقانان و تشکیل اتحادیه‌های دهقانی، کادرهای شهری را به روستاهای اطراف بفرستد.

اگرچه در بعضی نواحی، اربابان با این حرکت مقابله کردند؛ در نواحی دیگر حزب توده توفیق چشمگیری، هرچند موقتی، یافت. این موفقیتها در گزارشهای کنسولی انگلیس منعکس می‌شود. در اطراف مشهد، دهقانان خواستار همه محصول شدند. در همدان؛ فعالیت حزب توده در بین دهقانان چنان گسترده بود که اربابان ناگهان به فکر زیارت کربلا افتادند. در اطراف یزد، اردکان، بم و کرمان؛ دهقانان به تحریک حزب توده با مباحران و تفنگچیهای ارباب درگیر شدند. و سرانجام در استان تهران بویژه در روستاهای ورامین، گرمسار، شهریار و ساوجبلاغ، حزب توده در ایجاد بلو و ترغیب دهقانان به تصرف محصول چنان موفق بود که قوام، نخست‌وزیر، مجبور شد اعلام حکومت نظامی کند و اصلاحات ارضی را وعده دهد.<sup>(۱۳۹)</sup> اما این موفقیتها گذرا بود؛ زیرا به محض آن که حکومت در اواخر سال ۱۳۲۵ بر حزب توده سخت گرفت، جنبش فروکش کرد و اغلب مناطق به وضع عادی بازگشت. حزب توده تا سالهای ۱۳۳۱ و ۱۳۳۲ و باز رستن از سرکوب حکومتی؛ فرصت نیافت حرکت سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ را تکرار کند.

تنها استثنای عمده در مشکلات حزب توده در عرصه روستاها، منطقه کناره خزر بود که حزب موفقیتهای پایداری در آن به دست آورد. این امر را با مجموعه‌ای از عوامل تاریخی، اقتصادی و جغرافیایی می‌توان توضیح داد. سنت جنگل. بخصوص در گیلان و غرب مازندران هنوز زنده بود. رضاشاه برای انباشتن املاک خود، از بسیاری از دهقانان بخصوص ترکمنهای اطراف گرگان در شرق مازندران، سلب مالکیت کرده بود. مجامع روستایی این استانها کمتر از استانهای دیگر متزوی بودند؛ زیرا تراکم جمعیت بسیار انبوه‌تر بود، دهقانان از نظر زبانی همگن‌تر بودند. میزان سواد کمی بیشتر بود، از دوران قدیم

بازارهای محلی وجود داشت، و وسایل ارتباطی جدید، همراه با رفاه کشاورزی، در نیمه دوم قرن نوزدهم پدید آمده بود. علاوه بر این، زمینداران قدرت مطلق نداشتند. املاکشان نسبتاً کوچک بود؛ با دهقانان پیوند عشیره‌ای نداشتند چرا که اکثریت قاطع جمعیت عشایری نبود؛ به دلیل وجود آب و هوای نیمه گرمسیری چاه آب و قنات چندان اهمیتی نداشت؛ نبودن قبایل کوچنده در گیلان، نیاز به حمایت و پشتیبانی را کاهش می‌داد؛ و مهمتر از همه، بسیاری از دهقانان نه نسق‌داران متزلزل بلکه اجاره‌دارانی فارغ از خدمات کار و برخوردار از وجه‌الاجاره ثابت و اجاره‌نامه‌های طولیل‌المدت بودند.

در تحلیل نهایی، تلاش حزب توده را در یافتن پایگاه‌های روستایی در نواحی دیگر بی‌فرجام می‌نمایم. حزب توده بدون پشتیبانی روستاییان، در جامعه‌ای که روستائیان و عشایر نصف بیشتر جمعیت را تشکیل می‌دهند، با وجود توفیق در شهرها، به صورت واحه‌ای محصور در برهوت محافظه‌کاری دهقانی باقی ماند. همان‌طور که رهبران حزب در تحلیل شکست مرداد ۳۲ پذیرفتند، اگر اعضای دهقان حزب قیام می‌کردند یا توده‌های روستایی سر به شورش برمی‌داشتند، سلطنت‌طلبان نمی‌توانستند کودتا کنند. (۱۴۰) اگر روستاییان قیام می‌کردند یا نیروهای مسلح فرمان نمی‌بردند، حزب توده با شبکه کارآمد شهری خود مسلماً می‌توانست انقلابی به شیوه بلشویکی صورت دهد. بدون خیزش دهقانی، شکست حزب توده از لحاظ جامعه‌شناختی مقدر بود.



## پایگاههای قومی حزب توده

ایران کشوری است که از ملیتهای مختلف تشکیل شده است اما این ملیتها به علایق مشترک فراوانی به هم پیوند خورده‌اند. آنان قرنه‌است که در یک سرنوشت مشترک سهیم‌اند. یا هم برای ایجاد فرهنگی غنی و شکوفا کوشیده‌اند. علاوه بر آن، دوش به دوش هم برای حفاظت از آزادی و استقلال ایران جنگیده‌اند. به رغم این علایق مشترک، بعضی از آنان از حقوق ملی خود محروم مانده‌اند. این امر وحدت ایران را تضعیف کرده و توسعه سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کل کشور را معوق گذارده است. حزب توده خواهان تحکیم علایق قیما بین ملیتهای متعدد است. معتقد است که وحدت راستین و اساسی فقط هنگامی تحقق می‌یابد که برابری بین خلقهای گوناگون ایران به وجود آید و همه اشکال ستم ملی از میان برود. بنابراین، حزب توده اعتقاد دارد که یک حکومت دموکراتیک بایستی مسأله ملی را با:

الف. شناختن حق خودگردانی ملی

ب. تأمین حقوق کامل اجتماعی، آموزشی و ملی برای همه اقلیتهای ملی ساکن ایران حل و فصل کند.

حزب توده، برنامه و اساسنامه حزب (۱۳۳۹)، ص ۷ و ۸

### برش قومی

حزب توده خود را جنبی طبقاتی می‌داند و تا حدود زیادی نیز چنین بود. این حزب ریشه در بین روشنفکران و طبقه کارگر صنعتی سراسر ایران - از تبریز و سمنان و مشهد تا اهواز و شیراز و کرمان - داشت. به مزدبگیران و کارمندان حقوق‌بگیر صرف نظر از دین، زبان و قبیله، گرایش داشت. هوادارانش کارگران آذری، گیلکی و فارسی‌زبان کارخانه‌ها، کارگران

ساختمانی ترکمن، یزدی و شیرازی؛ رانندگان کامیون، نجارها، مکانیک و سبک‌کشی‌های آسوری و یهودی؛ کارگران نفت لر، قشایی و بختیاری، و نیز کارمندان فارس، آذری و ارمنی شرکتها را شامل می‌شد. هر جا که اثری از صنعت جدید و ادارات دولتی بود - صنایع نساجی اصفهان، شیراز و شاهی؛ کارخانجات قند کرج، میندوآب و مرودشت؛ صنایع توتون‌سازی لاهیجان، رشت و تهران؛ و ادارات و مدارس دولتی از اردبیل گرفته تا آمل، از مشهد تا مهاباد، و از بهبهان تا بندرعباس - سازمان حزب به آنجا رسیده بود. خلاصه آن که حزب توده هر جا که این دو طبقه جدید وجود داشت، پا گرفت.

بر اکنگدگی منتهی‌المراتب اعضای حزب در فهرست ندامت‌کنندگان سالهای ۱۳۳۲، ۱۳۳۶ نمایان است. از ۲۲۱۳ عضو سابق که شغل و محل اقامت خود را در نوبه‌نامه ذکر کرده‌اند، ۱۷۱۳ نفر (۷۸٪) ساکن شهرهای جدیدتر استانهای تهران، گیلان، مازندران و آذربایجان بودند. فقط ۴۴۱ نفر (۱۹٪) در شهرهای نه‌چندان جدید استانهای اصفهان، خوزستان و کرمانشاه می‌زیستند و تنها ۷۷ نفر (۱۳٪) در شهرهای عقب‌مانده استانهای کردستان، فارس، کرمان، و سیستان و بلوچستان سکونت داشتند. علاوه بر این، ۱۹۶۷ نفر (۸۹٪) ساکن شهرهایی با جمعیت بالای ۲۰۰۰۰ نفر بودند و ۱۱٪ بقیه اغلب اهل مراکز صنعتی و ارتباطی مانند چالوس، کرج، لاهیجان، لنگرود، بهشهر، بانس، شاهرود، بندرگز، بندر لنگه و بندر معشور بودند.

اگرچه حزب توده بیشتر حزبی طبقاتی بود، دو اقلیت نقش عمده خاصی در آن ایفا می‌کردند: مردمان آذری زبان، اعم از ساکنان آذربایجان و جز آن، ویژه تهران، گیلان و مازندران، و قوم ارمنی و آسوری مقیم تهران، تبریز، انزلی، اورمیه، اصفهان، اراک و همدان. از یازده عضو کمیته مرکزی موقت در مهر ۱۳۲۰، هشت تن فارسی‌زبان، چهار تن آذری - از جمله سه نفر از رشت - دو تن قاجار و یک نفر ارمنی بود. از سی و یک نفر منتخب برای کمیته مرکزی و کمیسیونهای مختلف آن در مرداد ۱۳۲۳، زبان مادری بیست و دو نفر فارسی بود، شش تن از خانواده‌های آذری برجسته بودند - چهار تن خارج از آذربایجان سکونت داشتند - دو تن قاجار و یک نفر ارمنی بودند. از سی و سه نفر منتخب برای کمیته مرکزی و هیأت مشورتی در فروردین ۱۳۲۷، نوزده نفر فارسی‌زبان، یازده نفر آذری و سه نفر قاجار بودند. سرانجام، از دوازده تن منتخب برای کمیته اجرایی شورای متحده، در تیر ۱۳۲۵، شش تن آذری، پنج تن فارس و یک تن ارمنی بودند. بدین ترتیب، آذربایها و سایر اقوام ترک که کمتر از ۲۷٪ از جمعیت کشور بودند، بین ۳۲ تا ۴۳ رهبری حزب را تشکیل می‌دادند. حتی مهمتر از آن، مسیحیان که کمتر از ۰.۷٪ جمعیت کشور بودند، ۳ تا ۸ رهبری را در دست داشتند.

آذربایجان و مسیحیان در رده‌های میانی و پایینی حزب نیز حضور چشمگیری داشتند. از ۱۶۸ تن نماینده در کنگره نخست، ۴۴ نفر (۲۶٪) نماینده شیعیات حزب در آذربایجان بودند. جزو کسان دیگر، دست‌کم ۱۸ نفر (۱۰٪) آذری ساکن خارج از آذربایجان، ۷ نفر (۴٪) ارمنی و ۴ نفر (۲٪) آسوری بودند. از ۲۱۸ نفر فعالان حزب که در تابستان ۱۳۳۰ در شهرهای بزرگ دستگیر شدند، ۲۸ نفر (۱۳٪) در تبریز سکونت داشتند، در بین ۱۰۸ نفر دستگیر شده در تهران و اصفهان، ۷ تن مسیحی بودند. از ۲۴ عضو غیرنظامی حزب که بین سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۹ اعدام شدند یا در زندان مردند، ۹ نفر (۳۷٪) آذری و ۶ نفر (۲۵٪) ارمنی بودند. بالأخره، از ۲۴۱۹ عضو سابق که پس از ۱۳۳۲ نوبه نامه نوشتند، ۱۲۱ نفر (۵٪) نامهای ارمنی و آسوری داشتند. در عین حال که درست نیست حزب توده را مانند برخی پژوهشگران،<sup>۱۱</sup> حزب اقلیتهای ناراضی بدانیم، تعداد مسیحیان و آذریهای فعال در جنبش مسلماً نامتناسب بوده است.

## مسیحیان

گرچه حزب توده به همه اقلیتهای مذهبی وعده برابری، حقوق کامل شهروندی و اصلاحات دیوری می‌داد، توجه چشمگیر خود را تنها به مسیحیان معطوف کرد و با وجود برخی عضوگیریهای محدود، در مجموع در میان سنیها، بهائیها، یهودیان و زرتشتیان ناکام ماند. سبها غالباً به گروههای قبیله‌ای بخصوص کردها، بلوچها، عربها،<sup>۱۲</sup> و ترکمنها محدود بودند و در مناطق عقب مانده تر سکنتی داشتند. علاوه بر این، اعراب و بلوچهای سنی به صورت سنتی در برابر حکومت مرکزی، بریتانیا را حامی خود می‌دانستند. بهائیان عمدتاً بدان سبب از حزب توده و احزاب دیگر کناره می‌گرفتند که زجر و آزار پیشین آنها یعنی بایبها، آنان را به اجتناب از سیاست، بخصوص سیاست افراطی، واداشته بود. یهودیان، پس از مختصر توجهی به حزب توده در سالهای جنگ، بیشتر به صهیونیسم رو کردند و مهاجرت حدود ۵۰۰۰۰ نفر به اسرائیل، عناصر روشنفکر و کارگری آن قوم را به تحویل برد و جمعی به جانیها که عموماً اصناف و تجار خرده پا بودند، اقلیت زرتشتی، بجز چند روشنفکر و کارگر هوادار حزب، میل به محافظه کاری داشتند؛ زیرا از جهتی خود را با ناسیونالیسم غیرمذهبی رضاشاه یگانه

۱۱ ذکر پیروان فرقه بهائیت در ردیف مسلمانان هل نسن و موحدان یهودی و زرتشتی را سوی نویسنده، مخدوش کردن مرز دین و مذهب با فرقه‌های ساختگی است.  
 ۱۲ عربهای ایرانی مشخصاً شیعه مذهبند.

می‌دیدند و از جهشی با همدینان خود، پارسیان هند، در تماس نزدیک بودند و از جهت دیگر در یزد و کرمان جمع شده بودند که علاقی تجاری با امپراتوری بریتانیا داشت.

توفیق حزب توده در بین مسیحیان را اساساً با عوامل جغرافیایی و طبقاتی می‌توان توضیح داد. در حالی که نزدیک به ۷۵٪ مسلمانان در روستاها و شهرهای کوچک می‌زیستند، حدود ۷۵٪ مسیحیان ساکن شهرهایی با بیش از ۲۰۰۰۰ نفر — از جمله تهران، تبریز، اورمیه، همدان، کرمانشاه، اصفهان، آبادان، اهواز و مسجد سلیمان — بودند. در عین آن که اکثریت عظیم مسلمانان، کشاورز، از عشایر، و بازاری بودند، بخش عمده مسیحیان را کارمندان، متخصصان، صنعتگران ماهر و مزدبگیران شهری — بخصوص کفاش، درودگر، مکانیک، سیم‌کش و راننده کامیون — تشکیل می‌دادند. دقیقاً همین مشاغل بود که برای بسیاری از فعالان مسیحی زمینه فعالیت را در حزب توده فراهم می‌کرد. مثلاً از ده نفری که در سال ۱۳۲۵ برای کمیته اجرایی اتحادیه کارگران ماهر شامل مکانیک، سیم‌کش و تکنیسین برگزیده شدند، شش نفر مسیحی بودند. از دوازده نفر عضو کمیته اجرایی اتحادیه سینماگران در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۵ سه نفر مسیحی بودند. از یست و چهار نفر عضو کمیته‌های اجرایی اتحادیه‌های درودگران، خیاطان و کفاشان در سالهای ۱۳۲۳-۱۳۲۶ چهار تن مسیحی بودند. سرانجام، در بین ۱۲۱ نفر مسیحی که پس از سال ۱۳۳۲ توبه‌نامه نوشتند، ۱۸ کفاش، ۱۵ مدیر دبیرستان، ۱۳ کارگر ماهر، ۱۰ راننده کامیون، ۹ دانشجوی دانشگاه، ۹ کارمند، ۶ درودگر، ۴ خیاط، ۳ کارگر شرکت نفت، ۳ پزشک، ۳ پرستار، ۲ دندانپزشک، ۲ کارگر کارگاه و ۲ کارگر راه آهن وجود داشت.

با این حال، جاذبه حزب توده در میان مسیحیان فراتر از روشنفکران و طبقه کارگر شهری رفت و به میان طبقه متوسط دهقانی و تجاری راه گشود. حزب ارمنی «رامگاواره» به رهبری تجار و مغازه‌داران، هوادار اتحاد شوروی بود و با حزب توده همکاری نزدیک داشت. اصناف قنادان، داروخانه‌داران، و اغذیه و مشروب‌فروشان که ارمنیان در آنها اکثریت داشتند، عضو «شورای متحده» بودند. بسیاری از روستاهای ارمنی‌نشین نزدیک اراک و اصفهان در سالهای ۱۳۲۵-۱۳۲۹ یکجا به ارمنستان شوروی کوچیدند — همین روستاها در انتخابات سال ۱۳۲۲ به سبب نفوذ شدید اربابان خود به نامزدهای ضد توده‌ای رأی داده بودند.

رادیکال شدن روستاهای آسوری و ارمنی نزدیک اورمیه را کنسول انگلیس در تبریز طی گزارشهای ادواری سفرش به آذربایجان غربی به روشنی شرح داده است. این روستاها در پی اشغال متفقین، «شوراهای استقلال» تشکیل دادند، از دادن مالیات سرباز زدند. گروههای پارتیزانی به وجود آوردند، و نه تنها ژاندارمها، که مقامات کشوری را نیز به ترک محل

و داشتند. در دی ۱۳۲۰، ژاندارمها، نمایندگان حکومت، و اربابان جرأت ورود به منطقه را نداشتند. کنسول اظهار می‌کند که واین روستاییان چنان ستمی از مأموران فارس و ژاندارمها دیده‌اند و به دست اربابان چنان سرکشی شده و به فلاکت افتاده‌اند که چون حالا می‌بینند حکومت قادر به حفظ نظم نیست و اربابها از ظاهر شدن در میان آنان می‌ترسند، آماده‌اند که همه کارها را خود به دست گیرند و اعتنایی به ژاندارمها، مأموران و اربابان نداشته باشند. چون حکومت پس از سال ۱۳۲۳ قدرت خود را بتدریج در منطقه از نو برقرار کرد، کنسول گزارشی داد که روستاییان آسوری و ارمنی از حزب توده به گرمی استقبال کردند؛ حال آن که عشایر کرد به تأسی از سرکردگان خود بشدت با حزب توده مخالفت ورزیدند و حتی اجازه ندادند در روستاهای آنان شعبه دایر کنند.<sup>(۳)</sup> او می‌افزاید:

به روستاها رفق تا شاید بتوانم تصویر روشن تری از انبوه اقوامی که خصومت‌شان شیوه دائم زندگی در این ناحیه را تعیین می‌کند، به دست آورم. طبق معمول، آسوریها ناآرام‌تر از همه‌اند و سهل‌تر از همه تن به همکاری با چپها و جنبشهای هوادار روسها مثل حزب توده می‌دهند. کشیشان آنها به من گفتند که برایشان مشکل است افراد پرشور را از دخالت در سیاست منع کنند و می‌ترسند که اگر مسلمانها تعصب دینی خود را از سر گیرند، سلامت و امنیت قوم آسوری به خطر افتد.<sup>(۴)</sup>

جای تعجب نیست که دهقانان ارمنی و آسوری در قیام ۱۳۲۴ بر ضد حکومت مرکزی نقش فعالی ایفا کردند و این در حالی بود که رهبران کرد طرفدار شوروی به روستاییان مسیحی بی‌اعتنا بودند، هرگونه صحبت از اصلاحات ارضی را سکوت گذاشتند، و اجازه ندادند حزب توده به درون حزب دموکرات کردستان وارد شود. در نبرد سنگین بین تانکهای حکومتی و داوطلبان یاضی در اطراف اورمیه در آذر ۱۳۲۴، چهل و یک نفر از پنجاه و پنج تن کشته‌شدگان، از آسوریها و ارمنیهای محلی بودند. در عین حال، رهبران مذهبی آسوری محرمانه از کنسول انگلستان درباره امکان مهاجرت دسته‌جمعی قوم خود به عراق در صورت تسخیر مجدد منطقه به دست حکومت مرکزی استفسار کردند.<sup>(۴)</sup> پس از سرکوب شورش آذربایجان، بیاری از روستاییان ارمنی به اتحاد شوروی کوچیدند. جالب اینجاست که بسیاری از روستاییان آسوری به ایالات متحده مهاجرت کردند.

علاوه بر حمایت اتحاد شوروی، برخی عوامل قومی نیز در هواداری مسیحیان از حزب توده دخالت داشت. حزب توده تنها حزب فراگیر در کشور بود که خواهان برابری کامل اجتماعی و سیاسی بین مسلمانان و غیرمسلمانان بود. تنها حزب فراگیر کشور بود که منافع قوم ارمنی را علناً نمایندگی می‌کرد، نشریات ارمنی و آسوری انتشار می‌داد، از رضاشاه به سبب

بستن مدارس اقلیتها انتقاد می‌کرد، مشوق بازگشایی مدارس ارامنه در سال ۱۳۲۱ بود، کمک دولت به تأسیس مدارس آسوریان را توصیه می‌کرد، و پیشنهاد ایجاد کرسی پارلمانی برای آسوریان را ارائه داد چرا که دو کرسی تعیین شده برای مسیحیان را همواره ارامنه اشغال می‌کردند.<sup>(۵)</sup> علاوه بر این، حزب توده تنها حزب فراگیر کشور بود که مشتاقانه از غیرمسلمانان عضو گرفت، آنان را در کانونهای خود با مسلمانان یکی ساخت، در مسائل مذهبی تبعیض قائل نشد، و مسیحیان را به مناصب بالاگماشت. حتی حزب غیر مذهبی دایران در به روی غیرمسلمانان بسته بود، و حزب رادیکال آزادی به رهبری ارسنجانی، مقالات تحریک‌کننده‌ای بر ضد اقلیتهای مذهبی منتشر می‌کرد. در این میان، حزب ناسیونالیست «دانشاک»، تنها رقیب واقعی حزب توده در میان جامعه ارمنی، از سویی به دلیل بازداشتهای گروهی که متفقین در سالهای ۱۳۲۰-۱۳۲۳ انجام دادند و از سویی به سبب بی‌اعتبار شدن خط مشی آن در حمایت از سلسله پهلوی با حمله ناگهانی رضاشاه به اقلیت مسیحی در سالهای ۱۳۱۷ و ۱۳۱۸ سخت تضعیف شده بود. برای ارامنه‌ای که مهاجرت نکردند، در دهه ۱۳۲۰ یک مضر سیاسی عمده باقی مانده بود: شرکت در حزب توده، بزرگترین جنبش غیر مذهبی که وعده شهروندی کامل و برابری واقعی با مسلمانان می‌داد.

## آذربایجان

نخستین رهبران حزب توده، از مارکسیتهای فارسی زبان در تهران، میل داشتند نارضایی اقلیتهای زبانی را نادیده بگیرند یا حتی انکار کنند. ارانی، بنیانگذار معنوی حزب، نمونه خوبی در این مورد است. او که در تبریز زاده اما در تهران بزرگ شده بود، همچون بسیاری از روشنفکران نسل خود، از مدافعان پر شور تمرکزگرایی و فارسی‌گردانی بود. وی در مقاله‌ای با عنوان «آذربایجان: مسأله حیات و ممات برای ایران» نوشته بود که آذربایجان، «مهد ایران، به علت حملات مغولان وحشی زبان فارسی را از دست داده است.»<sup>(۶)</sup> ارانی هشدار می‌داد که این امر وضع خطرناکی پدید آورد؛ زیرا بعضی از مردم آذربایجان به خطا خود را ترک می‌دانند و حتی تمایلات جدایی طلبانه از خود نشان می‌دهند. برای بهبود این وضع، ارانی اصرار داشت که دولت باید هر اقدام ممکن برای محور زبان ترکی و گسترش زبان فارسی را انجام دهد.

گرچه یاران ارانی لزوماً با نظرات او درباره آذربایجان موافق نبودند، به هیچ وجه توجه آشکار و صریحی به نارضاییهای زبانی و منطقه‌ای نشان نمی‌دادند. نخستین بیانیه حزب به طور کلی از نارضاییهای سیاسی همه شهروندان از خودکامگی رضاشاه سخن می‌گفت. برنامه

تعیین شده در نخستین کنفرانس موقت، مسائل منطقه‌ای و زبانی را نادیده گرفت اما حقوق خاصی برای کارگران، دهقانان، کارمندان، کسبه، صنعتگران، روشنفکران و زنان مطالبه کرد. همچنین برنامه ارائه شده به مجلس چهاردهم توسط هیأت پارلمانی حزب، نه به اقلیت‌های زبانی، که به پروتاریا، دهقانان، روشنفکران، خرده بورژوازی و زنان پرداخت. دیگر این که نشریات حزب در این سالیان نخست، توجه خود را به بیدادگریهای طبقاتی معطوف داشتند و بندرت به مسائل قومی پرداختند. به این ترتیب، بنیانگذاران حزب توده که در تهران می‌زیستند، مایل نبودند کشمکشهای منطقه‌ای بین پایتخت و استانها را عمده کنند. این مارکسیستهای آیین‌مداره جامعه را از منظر طبقات می‌نگریستند و ابعاد قومی را نادیده می‌گرفتند. این روشنفکران فارسی و فارسی شده، خواهان گسترش سریع نظام آموزشی دولتی بودند و در مقام روشنفکران تحصیلکرده غرب، تمرکزگرایی را با نوگرایی، تنوع زبانی را با بی‌کفایتی ستی، و خودمختاری منطقه‌ای را با هرج و مرج اداری درمی‌آمیختند. با وجود این، حزب توده در جذب آذربایها چه در داخل آذربایجان و چه خارج از آن، سرعت توفیق یافت. این امر را با چهار عامل عمده می‌توان توضیح داد. نخست، سنت رادیکالیسم: آذربایجان از دوران انقلاب مشروطه همواره کانون فعالیت انقلابی و مرکز حزب سوسیال دموکراتیک بوده است. دوم، میزان شهرنشینی: آذربایجان که یکی از پیشرفته‌ترین استانها بود، عشار معدود اما تعداد قابل توجهی کارمند اداری، متخصص و کارگر شهری داشت. آذربایجان دارای دوازده شهر با جمعیت بالای ۱۰،۰۰۰ نفر بود. حال آن که اصفهان پنج شهر، فارس چهار شهر، کرمان سه شهر، و سیستان و بلوچستان دو شهر داشت. سوم، تغییرات جمعیتی: آذربایجان نخستین منطقه‌ای بود که رشد چشمگیر جمعیت را به خود دید. تا سال ۱۹۱۷ (۱۲۹۶) مازاد جمعیت آذربایجان به شمال - باکو - تفلیس و آستاراخان (هشترخان) - مهاجرت می‌کرد. پس از این سال مسیر مهاجرت متوجه جنوب و مراکز صنعتی تهران، رشت، انزلی، شاهی، بهشهر، مشهد، اهواز و آبادان شد. در دهه ۱۳۲۰ کارگران، دستفروشان، صنعتگران و کارگران آذری را می‌شد در سراسر ایران یافت. چهارم، تأثیرات خارجی: زبان مشترک با آذربایجان شوروی حربه تبلیغاتی بانرزشی برای روسها فراهم ساخته بود. شوروی در سالهای جنگ نه تنها از طریق راديو باکو، نشریات آذری زبان و سفرهای فرهنگی از قفقاز، بلکه با بهره‌گیری از افسران و سربازان آذری زبان مستقر در آذربایجان ایران، به تبلیغ نظرات خود پرداخت.

حزب توده نخستین شاخه خود در آذربایجان را در اوایل سال ۱۳۲۱ با ادغام سه باشگاه رادیکال در تبریز پدید آورد.<sup>(۱)</sup> یکی از این باشگاهها از روشنفکران محلی، دیگری از

آرامنه، و سومی از مهاجرین، - که از اتحاد شوروی آمده بودند - تشکیل می‌شد. سازمان حزب توده در آذربایجان که سرعت گسترش می‌یافت، بزودی ادعا می‌کرد که ۱۲۰۰۰ نفر عضو دارد، نشریه مرتبی به نام آذربایجان ایجاد کرد، و شعباتی در اردبیل، مراغه، آستارا، سراب و میانه تشکیل داد. امیرخیزی که از سوی کمیته مرکزی در تهران سخن می‌گفت، در سال ۱۳۲۲ از یارانش در آذربایجان به سبب به وجود آوردن بزرگترین سازمان استانی حزب ستایش کرد.<sup>(۸)</sup>

حزب توده را در آذربایجان پنج سازمان دهنده محلی یعنی صادق پادگان، غلام یحیی دانشیان، علی شبستری، میر رحیم و لایی و محمد بی‌ریا رهبری می‌کردند. پادگان، سرپرست سازمان ایالتی، از فعالان قیام خیابانی و حزب کمونیست بود. او در خانواده‌ای متوسط در تبریز به دنیا آمده و بیشتر عمرش را در آذربایجان سپری کرده بود و از این رو فارسی را به سختی حرف می‌زد. وی در سال ۱۳۱۷ دستگیر شد و سه سال در تهران به زندان افتاد. در آنجا پنج‌جاه و سه نفره را ملاقات کرد و زبانهای باستانی ایران را فراگرفت. دانشیان، سازمان‌دهنده اصلی حزب در سراب، میانه و زنجان، سابقاً سوهان‌کار بود و بنا بر سوابق موجود در سفارت انگلیس و شجاعت و اراده‌ای استثنایی داشت.<sup>(۹)</sup> او دهقان‌زاده‌ای بود که به قفقاز مهاجرت کرده، در باکو - و به قول بعضیها در مدرسه نظام - درس خوانده و در بازگشت به ایران در سال ۱۳۱۶ زندانی شده بود. شبستری، سردبیر آذربایجان از دست‌اندرکاران اصلی حکومت خیابانی و یکی از معدود رهبران محلی حزب توده محسوب می‌شد که به میانسالی رسیده بود. وی اهل تبریز بود و به آذربایجان شوروی گریخته و تا سال ۱۳۲۰ در آنجا مانده بود. و لایی، معاون سردبیر آذربایجان، روشنفکر بیست و هفت ساله‌ای بود که در سال ۱۳۱۶ به جرم تبلیغات ضد دولتی دستگیر شده بود. او در خانواده‌ای متوسط در تبریز به دنیا آمد و بیشتر عمرش را - به جز سالهای حبس در تهران در آذربایجان گذرانده بود. سرانجام، بی‌ریا، سرپرست اتحادیه‌های کارگری هوادار حزب توده در تبریز، سازمان‌دهنده‌ای توانا و شاعر آذری زبان ماهری بود. وی در سال ۱۲۹۷ در تبریز زاده شد. در دهه ۱۳۱۰ به شمال گریخته، در باکو ادبیات خوانده، و همراه ارتش شوروی در شهریور ۱۳۲۰ به وطن بازگشته بود.

حزب توده در آذربایجان عمدتاً در بین کارگران تبریزی بویژه کارگران پنج کارخانه نساجی، چهار کارگاه دباغی، دو کارخانه کبریت‌سازی، سه کارخانه آجوسازی، یک سیلو، پنج کارخانه صابون‌سازی، و کارگاههای متعدد قالیافی شهر، پشتیبانی شد. برنامه حزب توده در تبریز و اتحادیه‌های کارگری آن مشابه همان بود که کمیته مرکزی در تهران انتشار داد. هر



دو برنامه، خواهان محو آثار دیکتاتوری رضاشاه، هشت ساعت کار روزانه، حقوق روز جمعه، تسهیلات تعاونی، حمایت از صنایع محلی، آموزش رایگان، برابری حقوق زنان، و همبستگی سازمانهای کارگری در سراسر ایران بودند. با این همه، از یک جنبه مهم با هم تفاوت داشتند. در حالی که برنامه تهران مسائل قومی را نادیده گرفته بود، برنامه تبریز خواستار ایجاد مجالس ایالتی موعود در قانون اساسی، و استفاده از زبان آذری در محاکم قضایی استان و نیز در چهار سال نخست مدارس دولتی بود.<sup>(۱۰)</sup>

کنسول انگلیس در تبریز در اوایل سال ۱۳۲۲ گزارش می‌دهد که حزب نوده و اتحادیه‌های کارگری‌اش در بین کارگران گرسنه که مزدشان از اواسط سال ۱۳۲۰ به این سو به هیچ وجه جوابگوی هشت برابر افزایش قیمت نان نبود، شنوندگان مشتاقی یافت. پس از یک رشته اعتصاب موفقیت‌آمیز در طول زمستان ۱۳۲۱، اتحادیه صنایع را مجبور به افزایش دستمزدها و پرداخت یارانه برای قیمت نان کردند. کنسول انگلیس از قول یک افسر روس نقل می‌کند که گفته‌های رایج در انقلاب بلشویکی همانند سخنانی است که در کارخانجات تبریز به گوش می‌خورد. همچنین، پس از بروز اعتصابات در طول تابستان ۱۳۲۲، اتحادیه‌ها از حکومت خواستند کمیته‌ای را برای میانجیگری اعزام کند. این کمیته، هشت ساعت کار در روز، حداقل دستمزد، ممنوعیت کار کودکان، روزی یک کیلو نان رایگان، سالی سه دست لباس مجانی، تسهیلات درمان رایگان، سالی یک ماه مرخصی با استفاده از حقوق، و هیأت‌های حکمیت با حضور نماینده اتحادیه را از صاحبان صنایع محلی اخذ کرد. کنسول انگلیس پیش‌بینی کرد که این توافق سخاوتمندانه چندان نخواهد پایید؛ چرا که اتحادیه‌ها «مانند آلبور توپست» بزودی بیشتر خواهند خواست.<sup>(۱۱)</sup>

این پیش‌بینی در سال بعد که صعود قیمت‌ها همچنان ادامه یافت، به حقیقت پیوست. در تیر ۱۳۲۳ پس از تیراندازی پلیس به تظاهرات کارگران و کشتن شش نفر و زخمی کردن پانزده تن، اتحادیه با اشغال بزرگترین کارخانه کبریت‌سازی، خواهان مشارکت در سودهای هنگفت شد و تهدید کرد که اگر دستمزدها فوراً افزایش نیابد، مدیر کارخانه را تکه تکه خواهند کرد.<sup>(۱۲)</sup> کنسول انگلیس گزارش داد:

صاحب کارخانه که نمی‌توانست به حمایت پلیس امید بندد، به این تقاضاها گردن نهاده هر چند می‌دانست که احتمالاً تقاضاهای مشابه یا حتی افراطی‌تری به دنبال خواهد داشت... دیگر کارخانه‌داران نیز گرفتاریهای مشابهی دارند و یک کارخانه نساجی در زیر تهدید به خشونت، وعده داده است که در شب عید معادل سه ماه حقوق به کارگزارانش پاداش دهد.<sup>(۱۳)</sup>

کنسول افزود که حزب نوده در آذربایجان مثل دولتی درون دولت عمل می‌کند و اتحادیه

کارگزارانش که به «شورای متحده پیوسته است، آن قدر قدرت دارد که بدون دخالت حکومت محلی هر چه خواست انجام دهد»<sup>(۱۴)</sup>

گسترش سریع حزب توده در آذربایجان، مسأله قومی را حل نکرد. برعکس، مسأله قومی را به درون حزب توده برد. مسأله حول محور ملیت به طور اعم و تعریف ملت به طور انحصار جریبان داشت. به نظر بسیاری از رهبران حزب توده در تبریز، زبان آذری آذربایجان را به صورت ملتی جداگانه در آورده بود که انجمنهای ایالتی و استفاده از زبان خود در مدارس محلی، محاکم قضایی و ادارات حکومتی، حق لایشکک وی بود. برخی از رهبران تبریز حتی با فراتر نهادن و اظهار داشتند که زبان جداگانه، آذربایجان را از حق نامشروط خودمختاری ملی مورد نظر لنین برخوردار می‌سازد اما به عقیده رهبران حزب توده در تهران، آذری نه زبان ملی بلکه گویشی محلی بود، آذربایجانیها نه ملیت بلکه مردمی را تشکیل می‌دادند، و آذربایجان نه ملتی جداگانه بلکه جزو پیوسته‌ای از ملت ایران بود و خصوصیات اقتصادی، فرهنگی و تاریخی مشترکی با سایر نقاط کشور داشت. همچنین بسیاری از رهبران تهران هشدار دادند که خودمختاری شاید به حزب توده در آذربایجان کمک کند اما مسلماً در مناطق تحت تسلط رؤسای قبایل، مقامات نظامی، و مالکان هوادار انگلستان، حزب را تضعیف خواهد کرد. ایران به نظر تبریز مجموعه‌ای از ملیتهای مختلف و به نظر تهران ملتی یکپارچه بود.

این اختلافات در نخستین کنگره حزبی سر بر آورد.<sup>(۱۵)</sup> نماینده‌ای آذری از گیلان شکایت کرد که حزب محرومیت‌های ریشه‌دار استانها را نادیده گرفته است. نماینده‌ای از تبریز اعتراض کرد که رهبری حزب به تهران اولویت داده و استانها بخصوص آذربایجان را فراموش کرده است. نماینده‌ای دیگر از تبریز به زبان آذری اظهار داشت که کمیته مرکزی شعبه خود را با تصور خطر خیالی «چپ‌گرایی افراطی» معوق گذاشته است. دیگری اشاره کرد که نشریات حزب در زادگاه وی فایده‌ای ندارد؛ زیرا همه به زبان فارسی است. باز نماینده دیگری شکایت کرد که وقتی پلیس تبریز اخیراً شش نفر کارگر را هدف گلوله قرار داد و کشت، سازمان مرکزی هیچ اقدامی نکرد. و دانشیان، صدر هیأت نمایندگی سراب، در واقع نظر کلی نمایندگان آذربایجانی را بیان می‌کرد وقتی گفت: «حزب باید کمتر حرف بزند و بیشتر عمل کند. این، بعدها شعار اصلی شورش آذربایجان گردید».

خلیل ملکی این وضع را بیست و دو سال بعد به تفصیل وصف کرد.<sup>(۱۶)</sup> وی که درست پیش از برگزاری نخستین کنگره از سوی کمیته مرکزی مأمور بررسی اوضاع آذربایجان شده بود، گزارش داد که سخت جا خورده است وقتی فهمیده که بسیاری از فعالان حزب قادر به درک

زبان فارسی نیستند، و خودداری وی از سخنرانی به زبان آذری در میتینگها خصوصاً رهبران محلی را برانگیخته، و اصرارش در استفاده از زبان فارسی در مدارس باعث شده است که بی‌ریا هر ملاحظه‌ای را کنار بگذارد. خلیل ملکی با این گمان به تهران بازگشت که بعضی از رهبران حزب در آذربایجان، بخصوص بی‌ریا، در ثقافت انجمنهای ایالتی، مدارس آذری زبان، و دریافت سهم بیشتری از مالیاتها، در حقیقت مقاصد تجزیه‌طلبانه خود را تعقیب می‌کنند.

مناقشه با نمایندگان آذری در کنگره نخست، رهبران حزب توده را واداشت تا برای نخستین بار بعضی از درخواستهای معتدل‌تر آنان را بپذیرند. آنان پذیرفتند که به نواحی دورافتاده بیشتر توجه کنند و مسایل شهرستانها را بیشتر مد نظر قرار دهند. به شعبات محلی اجازه دادند که برای تشکیل انجمنهای ایالتی و منطقه‌ای وعده داده شده در قانون اساسی، تظاهرات و گردهم‌آییهای ترتیب دهند. به سازمانهای آذربایجان و گرگان اختیار دادند که بیانیه‌های حزب را به زبان آذری و ترکمنی ترجمه کنند. نوشتن مقالاتی را با مضمون «ایران فقط تهران نیست» و تهران فقط شمال شهر نیست، در روزنامه آغاز کردند. مجلس را ترغیب کردند بودجه بیشتری به آذربایجان اختصاص دهد با این عنوان که هرچند همه آذربایجانیها خود را ایرانی می‌دانند، رضاشاه مانند شهروندان درجه دو با آنان رفتار می‌کرد.<sup>(۱۷)</sup> علاوه بر این، برای جلوگیری از ایجاد نفاق در سازمانهای کارگری بر سر قومیت، گامهایی برداشتند. مثلاً اتحادیه ابریشم‌بافان مازندران که هوادار حزب توده بود، اظهار کرد که سید ضیا می‌کوشد با تحریک فارسها بر ضد آذربایجان سازمان را متلاشی کند. اتحادیه توتون‌کاران تهران اعلام داشته بود که احزاب دست‌راستی در صدد نفاق‌انگیزی بین کارکنان فارس و آذری‌اند، و شورای متحده، برای آن که مقامات معدن زغال‌سنگ شمشک را مجبور کند تا سیصد معدنچی آذری را دوباره به سرکار بازگرداند، ناگزیر به دخالت شده بود. این کارگران به دنبال درگیری خشونت‌آمیز بین کارگران فارس و آذری اخراج شده بودند. معدنکاران آذری در نامه‌ای به نشریه ظفر در تهران و آذربایجان در تبریز، اعتراض کردند که «می‌دانید چرا ما را اخراج کردند؟ چون آذربایجانی هستیم. می‌دانید ما را چه صدامی زنند؟ ترک صدا می‌زنند. ما ایرانی هستیم یا نیستیم؟ ما در ایران حتی داریم یا نداریم؟ آیا قانون حامی ماست یا علیه ماست؟»<sup>(۱۸)</sup>

از اینها گذشته، رهبران حزب توده در کنگره نخست به امید جلب رضایت نمایندگان آذربایجانی برنامه حزب را نیز اصلاح کردند. برنامه پس از تأکید بر این که حزب مدافع دموکراسی است. حمایت از کلیه آزادیهای فردی - آزادی زبان، بیان، نشر، عقیده و تجمع

را خواستار می‌شد<sup>(۱۹)</sup> و پس از اعلام این که حزب توده حزب کارگران، دهقانان، صنعتگران، پشه‌وران و روشنفکران مترقی است، مساوات اجتماعی کامل بین همه شهروندان ملت ایران صرف‌نظر از دین و نژاد هر کس و آزادی کامل اقلیتها در مسائل مربوط به دین و فرهنگ را مطالبه می‌کرد. این عبارات از آن رو مهم بود که اغلب آنها در برنامه‌های پیشین وجود نداشت ولی در چهار مورد عمده هنوز ابهام داشت. سخن از ملت ایران، مستلزم آن بود که مردم آذربایجان ملت نباشند. مشخص نکردن این که چه زبانهایی باید در نظام آموزشی تدریس شود، اجتناب از مسأله مهم زبانی بود. تعریف نکردن اقلیت بدان معنی بود که حزب نه به اقلیتهای زبانی بلکه به اقلیتهای مذهبی که قانوناً معین شده بود - مسیحیان، یهودیان و زرتشتیان - اشاره دارد. و به کار بردن الفاظ مبهمی چون نژاد، فرهنگ، و زبان به معنی آن بود که حزب بیشتر به حقوق مدنی و قانونی افراد توجه دارد تا حقوق آموزشی و فرهنگی اقلیتهای زبانی.

این ابهام پس از نخستین کنگره حزب نیز ادامه یافت. اوانسیان در مقاله‌ای با عنوان «ملت و ملیت» از این مسأله که ایران دارای یک یا چند ملت است گذشت و به این قاعده استالینی که ملت متشکل از مردمانی است با زبان، فرهنگ، اقتصاد و سرزمین مشترک، متوسل شد. همین دوپهلویی در کتابی نیز درباره مسأله ملی به قلم یکی از روشنفکران حزب در تهران که پزشکی آذری و تحصیلکرده روسیه بود<sup>(۲۰)</sup> ظاهر شد. مؤلف با جمله روشنی که گویای فوریت مسأله است، آغاز می‌کند:

مسأله ملیتها و حقوق آنان در کشورهایی چون ایران که اقوام گوناگونی در آن زندگی می‌کنند، مسأله مهمی است. این امری است که هیچ حزب مترقی نمی‌تواند از آن اجتناب ورزد؛ زیرا مسائل اجتماعی و سیاسی زیادی مانند مبارزه برای استقلال ملی، نبرد برای آزادی دهقانان، و جنگ با استثمار طبقه کارگر با آن ارتباط دارد.

او فوریت مسأله را با این تذکر به خوانندگان که احساسات مهین پرستانه سهولت ممکن است در دست واپس‌گرایان بر ضد ترقیخواهان به کار رود، خاطر نشان ساخت و افزود: «کارگرانی که آگاهی طبقاتی دارند، بازبچه شعارهای بورژوازی نمی‌شوند اما دهقانان چرا. آنگاه این پرسش را طرح کرد که «ملیت چیست؟» وی پس از شرح مفصل مباحثات بین مارکسیتهای اروپای غربی و روسی به این نتیجه رسید که تعریف استالین درست است: «ملیت عبارت از مردمانی است که به واسطه زبان، فرهنگ، سرزمین و اقتصاد مشترک با هم زندگی می‌کنند، اما کتاب از این به بعد به ابهام می‌گراید. نویسنده به جای پیگیری مبر بحث خود و انطباق این تعریف با جوامع مختلف در ایران، مسأله امپریالیسم و استثمار را پیش می‌کشد: «مسأله ملیتها

که پیش از این مسأله‌ای داخلی بود، اکنون به صورت بین‌المللی درآمده و با خطر امپریالیسم پیوند خورده است. بخش پایانی کتاب با عنوان «حل مسأله» نظریه امپریالیسم لنینی را خلاصه می‌کند و از پرداختن به مسأله ملیتها در ایران اجتناب می‌ورزد. به این ترتیب کتابی که با تأکید بر اهمیت این موضوع برای ایران شروع شده بود، بدون نام بردن از ایران پایان می‌یابد. مؤلف در هیچ جای کتاب به مسائل مبرم و اضطراری پرداخته است. در هیچ جا مشخص نکرده است که کدام اقلیتها در ایران ملیت محسوب می‌شوند. در هیچ جا ذکر از محرومیتها و خواسته‌ها و حقوق ملی آنان به میان نیاورده است.

برنامه مبهم به حزب امکان آن را می‌داد که از نظرات مختلف، اگر نه متضاد، پشتیبانی کند. در یک سو، رهبران تهران که مخالف عمده کردن محرومیتهای ایالتی بودند، همچنان بر ستم طبقاتی تأکید می‌ورزیدند و از مسائل قومی با ظاهرسازی می‌گذشتند. مثلاً کشاورز و رادمنش در سخنرانیهای سه ساعته جداگانه در مجلس، برنامه حزب برای اصلاحات ارضی، صنعتی کردن، بهداشت عمومی، آموزش همگانی، اصلاحات انتخاباتی، و بسیاری اصلاحات دیگر را به تفصیل شرح دادند اما از مسائل زبانی و انجمنهای ایالتی هیچ یک نامی نبردند. به همین ترتیب، سازمان تهران در دومین کنفرانس موقت خود مسأله قومی را نادیده گذاشت و در عوض، به شعبات محلی دستور داد کلاسهای برای آموزش زبان فارسی به کارگران یسواد دایر کنند.<sup>(۳۱)</sup> در نظر روشنفکران تهران این کلاسها برای آموزش دادن یسوادان و در نظر روشنفکران تبریز به قصد فارسی کردن هر چه بیشتر مهاجران آذری انجام می‌شد.

درسوی دیگر، رهبران محلی و سازمانهای منطقه‌ای که به محرومیتهای قومی توجه داشتند، شروع به انتشار خواسته‌های خود کردند. مثلاً سازمانهای حزب در گیلان و مازندران، همچون آذربایجان، برای تشکیل انجمنهای ایالتی و محلی تظاهراتی ترتیب دادند. به همین صورت، قاسمی، سازمان‌دهنده اصلی در میان ترکمنهای گرگان، به هنگام نگارش ویرایش دوم کتابش حزب توده چه می‌گوید و چه می‌خواهد؟ تفسیر مفصلی بر برنامه حزب نوشت. او با توسل به زبان، اقلیت و نژاد، به معنی زبان محلی، اقلیت زبانی و جامعه فرهنگی، خواستار تضمینهای آموزشی و فرهنگی برای غیرفارسی زبانان، بخصوص آذربایجان، ترکمنها، کردها و عربها شد: دولت‌ها گهگاه اقلیتها را از داشتن مدارس، ادبیات و تاریخشان محروم می‌سازند. این امر دو پیامد مهم دارد: فرهنگهای اقلیت را نابود و آنان را از مشارکت در تمدن جهانی محروم می‌کند؛ و اقلیت را از اکثریت جدا و بیگانه می‌سازد که مآلاً به جنگ داخلی می‌انجامد، همچنان که در امپراتوری عثمانی بین ترکها و یونانیها رخ داد. بنابراین هر دولتی، نه تنها به خاطر فرهنگ [جهانی] بلکه همچنین برای حفظ خود، باید به اقلیتها احترام بگذارد. ایران

کشوری کثیرالمله است و اگرچه همه ما دارای تاریخ مشترکی هستیم. حقوق اقلیت‌های زیبای، آن گونه که حزب توده در برنامه خود بیان کرده است، باید محترم شمرده شود. در غیر این صورت دشمنان ما با استفاده از اختلافات داخلی کشور ما را نابود خواهند کرد.<sup>(۲۲)</sup>

به رغم این که کمیته مرکزی و کنگره نخست، خواسته‌های ناسیونالیستی تبریز را رد کرد، حزب توده همچنان به گسترش خود در سراسر آذربایجان ادامه داد. حزب محلی، شعبات جدیدی را دایر کرد، تعداد اعضایش را به دو برابر رسانید، بر قیله کرد «شکا کک» نزدیک دریای اورمیه چیره گشت، و در دی ۱۳۲۲ نخستین کنفرانس ایالتی خود را برگزار کرد. این کنفرانس با ۱۳۰ نماینده درخواست برای انجمن‌های ایالتی را تصویب کرد؛ در مورد مسأله زبان ساکت ماند، شبستری، سردبیر آذربایجان را به دلیل انتشار مقاله‌های ناسیونالیستی افراطی اخراج کرد؛ نشریه خاور نو را به جای آذربایجان، ارگان محلی حزب قرار داد؛ و امیرخیزی و اواسیان، دو عضو کمیته مرکزی اصلی را که اهل آذربایجان بودند و با خواسته‌های معتدلت‌تر آذربایجان هم‌دلی داشتند، به عضویت کمیته مرکزی موقت برگزید. شبستری پس از برکناری همچنان به انتشار آذربایجان ادامه داد و «انجمن آذربایجان» را برای پاسداری از زبان و میراث آذری بنیاد نهاد.

اتحادیه کارگران در تبریز و سایر وابسته‌های شورای متحده، در آذربایجان نیز سرعت رشد می‌کردند. این مجامع از کارگران بازار، رفتگرهای شهر، درشکه‌چیان، مکانیک‌های گاراژها، خیاطان، کارمندان و معلمان عضوگیری کردند و در اوایل سال ۱۳۲۴ اعلام داشتند که بالغ بر ۵۰۰۰۰ نفر عضو دارند.<sup>(۲۳)</sup> یک نظام مؤثر نمایندگی کارگران در اتحادیه تهیه و اجرا کردند، انتخابات اتحادیه را برگزار کردند، و در اواخر سال ۱۳۲۳ صاحبان صنایع تبریز را واداشتند که دستمزدها را ۲۵٪ دیگر افزایش دهند. کنسول انگلیس گزارش می‌دهد که هرچند بی‌ریا و سایر روشنفکران حزبی در عرصه دکانها و کارگاهها محبوب بودند، ولی کارگران ترجیح می‌دادند از بین خود برای حفظ منافع اقتصادی خویش نمایندگانی انتخاب کنند.<sup>(۲۴)</sup> اتحادیه‌ها همچنین میلشای غیرملحی تشکیل دادند، از کارخانه‌ها پاسداری کردند، و تعاونیهای کارگری را برای اداره کارخانه‌های ورشکسته راه انداختند. در دی ۱۳۲۳ کنسول انگلیس در تبریز گزارش داد:

نشانه‌هایی هست که اتحادیه کارگران مسؤول‌تر و سازمان‌یافته‌تر از سال پیش شده است. اقداماتش از لحاظ سیاسی کاملاً با اقدامات حزب توده هماهنگ است و روشها و عملکردهایش اغلب شبیه روش و عملکرد نوعی حکومت محلی است تا یک اتحادیه کارگری. مثلاً در شش ماه گذشته و در مواقع مختلف، هم نقش انتظامی و هم قضایی را بر

اساس قوانین خودش در حل و فصل اختلافات. از مسائل کارگری گرفته تا درگیریهای خبیابانی، ایفا کرده است. در زمینه‌های مربوط به خود، اقدامات حزبی، بخصوص در مبارزه با استثمار که کارگران در عرصه‌های کوچک بخش خصوصی - مثل ثانویه‌ها، گرمابه‌ها و کارگاهها - با آن دست به گریبان‌اند، انجام داده و به مشکلات باریان بازار که ستم‌دیده‌ترین طبقه در بین آنهاست، سر و سامان داده است. گرفتاری اصلی اتحادیه: بیکاری گسترده است که باعث شده است اتحادیه سازشهایی در کارخانات صورت دهد و حتی با اخراج کارگران که در گذشته همواره سخت با آن مخالفت کرده بود، موافقت کند و این البته در کشوری که هیچ‌گونه بیمه بیکاری در آن وجود ندارد، قابل توجه است. (۲۵)

علاوه بر این، در سال ۱۳۲۴ اتحادیه دهقانان در آذربایجان اقداماتی در روستاها صورت داد. مبارزه به شکل اعزام کادرهای حزبی به روستاها به منظور تبلیغ اصلاحات ررضی، محکوم کردن ژاندارمری، تشکیل اتحادیه‌های دهقانی و تشویق کشاورزان صاحب‌نسق به خودداری از دادن بیش از یک پنجم محصول به مالکان، درآمد. در واقع این کادرها در بسیاری از نواحی ناکام ماندند اما در بعضی جاها موفقیت‌هایی داشتند. مثلاً در منطقه بوکان، بیش از یکهزار روستایی کُرد را با خود همراه کردند و اربابان را به افزایش سهم دهقانان از محصول چغندرقتند واداشتند. در منطقه مراغه، مالکان محل را به هراس افکندند. در منطقه سراب، دهقانان را تحریک کردند تا یکی از بدنام‌ترین اربابان محل را کشته کل محصول را مصادره کنند. در روستاهای نزدیک تبریز، سی نفر مالک تنگراسی به حکومت مرکزی مخابره کردند و هشدار دادند که گندمی در اختیار ندارند تا به دولت بفروشند مگر آن که ژاندارمری به زور اقدام به جمع‌آوری محصول کند. و در ناحیه اردبیل، مأموران ژاندارمری تصمیم گرفتند که در درگیریهای مالک و زارع دخالت نکنند. (۲۶) در اواسط سال ۱۳۲۴ کنسول انگلیس گزارش می‌داد که اقدامات حزب توده سراسر آذربایجان شرقی را فراگرفته است:

مباشران اراضی، مایوس از کمک ژاندارمری. اکنون برای جمع‌آوری سهم مالکانه به حزب توده متوسل می‌شوند. مأموران حزبی نامه‌هایی خطاب به دهقانان هر روستا به آنان می‌دهند. اما حتی با این حال، دهقانان ظاهراً هنوز مقاومت می‌کنند و از دادن بیش از یک هشتم به عنوان سهم مالکانه امتناع می‌ورزند - سهم مالک را جداگانه در کناری می‌گذارند و به مباشران می‌گویند که سهم‌اش خواهی‌نخواهی همان است. بعضی از روستاییان از دادن سهم مالکانه به دست مباشران خودداری کرده‌اند و می‌خواهند که مالک شخصاً برای دریافت حقش مراجعه کند. امسال کمتر مالکی جرأت این کار را داشته است. (۲۷)

با رشد سریع سازمانهای حزبی، حزب توده عملاً حکومت را در آذربایجان به دست گرفت. همچنان که کنسول انگلیس گزارش می‌داد، رهبران حزب بیش از استاندار قدرت داشتند، شبه‌نظامیان یا میلیشیای حزب رقیب پلیس شهری بود، کادرهای روستایی حزب بیش از ژاندارمری نفوذ داشتند، اتحادیه‌های حزب کارخانه‌جات را اداره می‌کردند، و برنامه حزب بازرگانان ناراضی را همچون کارگران، دهقانان و روشنفکران به خود جذب می‌کرد؛ نقرتی که حکومت محلی بی‌کفایت و فاسد در کلیه طبقات برانگیخته است، و حس دم‌افزون بی‌اعتنایی حکومت مرکزی به آذربایجان، ممکن است جناح راست را به این فکر وادارد که اقدامات حزب توده نمی‌تواند اوضاع را بدتر از آن که هست بکند... رهبران حزب از قدرت محلی خود خبر دارند. قدرت‌نمایی آنان چنان آشکار است که بعضیها کنایه می‌زنند چرا استاندار آذربایجان ول نمی‌کند برود تهران و اختیارانش را به محمد بی‌ریا بسپارد. (۲۸)

اما روند رویدادها در آذربایجان، در شهریور ۱۳۲۴، هنگامی که مقامات شوروی در واکنشی شدید به اقدامات بشدت محافظه کارانه صدر، نخست‌وزیر وقت، تصمیم گرفتند از شورش مسلحانه در آذربایجان و کردستان حمایت کنند، تحولی غیرمنتظره یافت. نشانه روشن این دگرگونی در سیاست شوروی، ظهور ناگهانی پیشه‌وری در تبریز بود. پیشه‌وری، کمونیست کهنه کاری دور از حزب توده بود که در این اواخر انتقاداتی بر حزب توده وارد ساخته و مدعی بود که حزب قاطعیت لازم را ندارد، نماینده منافع حقیقی آذربایجان نیست، و باید جابه سازمان کارآمدتری بسپارد. (۲۹) پیشه‌وری با دو هم‌ملک از حزب کمونیست قدیم، دکتر سلام‌الله جاوید و جعفر کاویان، وارد تبریز شد. جاوید، متولد روستای زادگاه پیشه‌وری، در باکو به دبیرستان رفته و به حزب عدالت آن زمان وارد شده بود. در ۱۲۹۹ به تبریز آمد، در شورش لاهوتی شرکت جست، و پس دوباره به باکو گریخت و به تحصیل طب پرداخت. در ۱۳۰۰ هنگام بازگشت به ایران به زندان افتاد و علاقه دیرین خود به تاریخ آذربایجان را پی گرفت. کاویان نیز از فعالان شورش لاهوتی بود که از ۱۳۰۰ تا ۱۳۰۴ در آذربایجان شوروی زیسته بود. او نیز در بازگشت به ایران دستگیر شد و تا سال ۱۳۲۰ در زندان ماند. جاوید و کاویان هر دو، همانند پیشه‌وری، از پیوسن به حزب توده سرباز زده بودند.

پیشه‌وری، جاوید و کاویان به محض ورود به تبریز در ۱۲ شهریور تشکیل سازمان جدیدی به نام «فرقه دموکرات آذربایجان» را اعلام کردند. فرقه در نخستین بیانیه‌اش «مراجعنامه» به دو زبان آذری و فارسی، آذربایجان را ملتی جداگانه خواند، تمایل به ماندن در کنار ایران را اعلام داشت، «مبارزه قهرمانانه» خیابانی را ستود، و خواستار انجمنهای



ایالتی، تکمیل به زبان آذری در مدارس و ادارات حکومتی محلی، و اختصاص درآمدهای مالیاتی به توسعه منطقه شد. در ۱۴ شهریور، انجمن آذربایجان، ششری به فرقه پیوست و روزنامه‌اش، آذربایجان، که حالا فقط به زبان آذری انتشار می‌یافت، ارگان رسمی فرقه شد. در این میان، فرقه با پخش کردن اعلامیه‌هایی وعده داد که مشکلات و مسائل، بخصوص مسئله ارضی، از طریق مسالمت‌آمیز حل خواهد شد و از حزب توده به سبب استفاده از افراد خودخواه و فاسد، و آشوبگران خطرناک، انتقاد کرد.<sup>(۳۰)</sup> در ۱۶ شهریور کمیته‌های مرکزی محلی حزب توده و شورای متحده، حتی بدون مشورت با تهران، به گشتن از حزب توده و پیوستن به فرقه رأی دادند. یک سال بعد، کشاورزی از کمیته مرکزی تهران توضیح می‌داد که سازمان آذربایجان بدان جهت بلافاصله از حزب بریده بود که احساس می‌کرد سازمان مرکزی به قدر کافی نماینده منافع آذربایجان نبوده است.<sup>(۳۱)</sup>

فرقه با برخورداری از سازمانی آماده، چهار هفته بعدی راه یکپارچه ساختن شبکه خود، انتشار برنامه‌اش، و پذیرش اعضای جدید بویژه تجار خرده‌پا و زمینداران محلی گذراند. خط‌مشی فرقه کاستن از اختلافات طبقاتی در داخل آذربایجان و افزودن بر کشمکش قومی با تهران بود. طبق اعلام سرمقاله‌های آذربایجان: هدف ما متحد ساختن عموم مردم آذربایجان است. مبارزه طبقاتی نازمانی که حقوق ملی ما تأمین نشده است، رخ نخواهد داد. حزب ما خواهان حقوق عموم طبقاتی است که در آذربایجان زندگی می‌کنند. عموم طبقات، بخصوص صاحبان صنایع و کارگران، باید اختلافات خود را کنار بگذارند و برای مصالح ملی آذربایجان با هم بکوشند. ما باید برای تحقق بهروزی در سرزمین خود همکاری کنیم. اعتصابات و ورشکستگی، هم به ضرر کارگر است و هم کارخانه‌دار.<sup>(۳۲)</sup>

در دومین هفته مهر ماه، فرقه آماده بود تا نخستین کنگره حزبی‌اش را تشکیل دهد. کنگره که [در روز ۱۰ مهر] در تبریز برگزار شد، خواسته‌هایش را تکرار کرد، بر تمایل به زندگی در کنار ایران تأکید نهاد، و اعلام داشت که ملیت‌های گوناگونی که در ایران زندگی می‌کنند، حق تعیین سرنوشت و اداره امور خود را از طریق انجمن‌های ایالتی و ولایتی دارند.<sup>(۳۳)</sup> کنگره حزب همچنین اعلام کرد که آذربایجان خود باید استاندار انتخاب کند، مالکان صاحب یک پنجم محصول‌اند، و مردم آذربایجان، که از شکست خیابانی درس مهمی فرا گرفته‌اند، امنیت خود را با فداییان مسلح تأمین خواهند کرد. نمایندگان اظهار داشتند که فرقه قدیم بدان سبب شکست خورد که مسلح نبود اما فرقه جدید پیروز خواهد شد؛ زیرا خود را کاملاً مسلح خواهد کرد.

با سلاح‌های سبکی که از شوروی رسید، فرقه شورشی تقریباً بدون خونریزی در سراسر

آذربایجان ترتیب داد. قیام در اواخر مهر با تصرف سراب، اردبیل و مشکین شهر آغاز شد. در اوایل آبان با اشغال مراغه، میانه و میاندوآب ادامه یافت و در اواسط آبان با ورود پیروزمندانه فداییان به تبریز پایان گرفت. در این بین ارتش شوروی از ورود نیروهای ایران به استانهای شمال غربی جلوگیری کرد و حزب جدیداً تأسیس دموکرات کردستان، به کمک قبایل محلی، شورشی مشابه در استان همجواری کردستان، انجام داد. کنسول انگلیس گزارش داد که اغلب فداییان در آذربایجان، کارگران و دهقانان عادی‌اند و افزود که قیام، «ناقوس مرگ حکومت محتضر فارسها را به صدا درآورد»: «حکومت ساقط نشد؛ زیرا قبلاً به آخر خط رسیده بود. تنها کاری که شورشیان باید می‌کردند، رویدن بقایای آن بود.»<sup>(۱۳۴)</sup> تنها درگیری بزرگ نزدیک اورمیه روی داد که پنجاه و پنج فدایی در حمله به هشت تانک حکومتی کشته شدند. کنسول انگلستان نظر داد که «نیروهای فدایی بسیار مختلط بودند. برای اولین بار در تاریخ کت و کشتار نژادی و مذهبی در رضائیه، کردها، آذربایجانیها، مسلمانان، آسوریان، و ارمنه دوش به دوش هم با دشمنی مشترک جنگیدند.»<sup>(۱۳۵)</sup>

پس از مذاکرات تسلیم پادگان تبریز، فرقه در ۳۰ آبان کنگره ملی آذربایجان را برگزار کرد. کنگره از ۳۲۵ نماینده، شامل نمایندگان تبریز، فرقه در ۳۰ آبان کنگره ملی آذربایجان را برگزار کرد. کنگره از ۳۲۵ نماینده، شامل نمایندگان تبریز، فرقه در ۳۰ آبان کنگره ملی آذربایجان را برگزار کرد. کنگره از ۳۲۵ نماینده، شامل نمایندگان تبریز، فرقه در ۳۰ آبان کنگره ملی آذربایجان را برگزار کرد. کنگره از ۳۲۵ نماینده، شامل نمایندگان تبریز، فرقه در ۳۰ آبان کنگره ملی آذربایجان را برگزار کرد.

۱. خلق آذربایجان در عرصه تاریخ دارای خصوصیات ملی، زبانی، فرهنگی و سنتی مشخص بوده‌اند. این خصوصیات، آذربایجان را از آزادی و خودمختاری، همان گونه که در منشور آتلانتیک برای کلیه ملتها پیش‌بینی شده است، برخوردار می‌سازد.

۲. ملت آذربایجان نمی‌خواهد از ایران جدا شود یا به وحدت ارضی ایران آسیب زند؛ زیرا به علائق محکم فرهنگی، آموزشی و سیاسی فی‌مابین خود و ایالات دیگر آگاهی دارد و به قربانیان بزرگی که به پیدایش ایران نوین تقدیم کرده است، افتخار می‌کند.

۳. ملت آذربایجان، با تمام قدرت، حامی دموکراسی است که در ایران به صورت حکومت مشروطه متجلی شده است.

۴. ملت آذربایجان، مانند همه اتباع ایران، با انتخاب نمایندگان برای مجلس و دادن دنیات به تقویت حکومت مرکزی کمک خواهد کرد.

۵. ملت آذربایجان رسماً و علناً اعلام می‌دارد که، چون ملل زنده دیگر، حق تشکیل حکومت خاص خود، و اداره امور داخلی و ملی خود را به رعایت وحدت و یکپارچگی ایران، دارد.

۶. ملت آذربایجان که قربانیان بزرگی تقدیم آزادی کرده است، مصمم است خودمختاری خود را بر بنیان استوار دموکراسی بنا نهد. بنابراین، به فراخوان کنگره ملی برای انتخاب وزرای حکومت خودمختار آذربایجان می‌پردازد.

۷. ملت آذربایجان وابستگی خاصی به زبان ملی و مادری خود دارد. او معتقد است که تحمیل زبانی دیگر بر مردم آذربایجان مانع پیشرفت تاریخی آنان گشته است. بنابراین، کنگره مزبور به وزرای منتخب توصیه می‌کند که در اسرع وقت زبان آذربایجان را در مدارس و ادارات دولتی به کار برند.

۸. این کنگره، با ستوانه ۱۵۰۰۰۰ امضا، خود را مجلس مؤسسان اعلام و در زمان تشکیل مجلس ملی، کمیته‌ای را برای اداره آذربایجان و اجرای مصوبات فوق منصوب می‌کند. (۳۶)

مجلس ملی در ۲۱ آذر در تبریز گشایش یافت. مجلس، مشکن از ۱۸۰ نماینده که تقریباً همه از اعضای فرقه بودند، برنامه فرقه را دوباره تصویب کرد. تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان را اعلام و دوباره اظهار تمایل کرد که جزو ایران باشد. فون داد که زبان آذری در مدارس و ادارات به کار رود، صنایع محلی را تشویق کند، مالکیت خصوصی را محترم شمارد. مائیه ایالتی را دوباره سازمان دهد، بیکاری را از بین ببرد. اختلاف طبقاتی را کاهش دهد، ارتش ملی پدید آرد، و ساختار اداری را اصلاح کند. کنسول انگلیس گزارش داد که اغلب کارمندان جزء ادارات ایما شدند؛ زیرا تقریباً همه آذربایجانی بودند. (۳۷) مجلس همچنین یک حکومت ملی برگزید. در این کابینه، پیشه‌وری، نخست‌وزیر، جاوید. وزیر داخله، کاویان، وزیر ارتش خلق، بی‌ریا، وزیر فرهنگ، ربیع کبیری، مانک نوآنگری در مراغه و از فعالان قیام خیابانی، وزیر راه و پست و تلگراف و تفنن، غلامرضا انهامی. کارمند عالی‌رتبه دولت، وزیر دارایی، یوسف عظیمی، حقوقدان جوان محلی، وزیر دادگستری، دکتر اورنگی. پزشکی غیرسیاسی اهلی تبریز، وزیر بهداشت، و غنی شمس. ثروتمندی صاحب پارچه‌بافی، وزیر تجارت بود. مجلس ملی برای آن که از اتهام تجزیه طلبی مصون ماند. وزیر خارجه‌ای تعیین نکرد. از آنجا که فقط یکی [بی‌ریا] از نه وزیر سابقه عضویت در حزب توده داشت، فرقه، برخلاف آن که بسیاری از پژوهشگران معتقدند. صرفاً چهره دیگری از حزب توده نبود. (۳۸)

در واقع واکنش اولیه رهبران حزب توده در برابر این حوادث، شگفتی، خیره و دانه‌دانه بود. سالها بعد، معلوم شد که به محض وصول خبر تشکیل فرقه و انحلال سازمان ایالتی حزب توده در تهران، رهبران حزب به طور اضطراری مجمع عمومی کمیته مرکزی و کمیسیون مرکزی

تشکیل دادند.<sup>(۳۹)</sup> بعضی رهبران فکر کردند که اعلامیه‌های اصلی از تیریز اگر جعلیات پلیس نباشد، شوخی ناخوشایندی است. بقیه گفتند که هرگونه نتیجه‌گیری باید به وصول اطلاعات دست اول موکول شود. باز تعداد دیگری اصرار داشتند که این حوادث اگر حقیقت داشته باشد، نه تنها حزب توده را در آذربایجان بلکه کل جنبش سوسیالیستی در سراسر ایران را نیز به خطر می‌افکند. پس از یک شب بحث و گفتگو که طی آن خبرها تأیید شد، اکثریت قطعنامه‌ای صادر کرد که عمده‌تاً توسط خلیل ملکی تهیه شده بود. قطعنامه تصمیم سازمان ایالتی به انحلال را رد کرد و اعلام داشت که حزب توده، حزب ملی است و همچنان در کلیه نقاط کشور شعبه خواهد داشت، و با نامیدن فرقه دموکرات آذربایجان صرفاً به صورت فرقه دموکرات، از شناسایی هویت قومی آن سرباز زد. فقط یک تن از اعضای کمیته مرکزی که هویتش فاش نشد، با قطعنامه مخالفت کرد و حتی مخالفت او نیز بر این اساس بود که اعتقاد داشت برای داوری هنوز خیلی زود است. با این حال قطعنامه انتشار عمومی نیافت؛ زیرا سفارت شوروی صبح روز بعد مداخله کرد و رهبران حزب توده را مجاب ساخت که چنین بیانیه‌ای نه تنها به جنبش چپ ایران بلکه به جنبش بین‌المللی سوسیالیستی صدمه می‌زند. برای اولین بار نبود که شوروی با توسل به احساس همبستگی بین‌المللی رهبران توده‌ای، آنان را به مسیر مورد نظر هدایت می‌کرد.

رهبران توده‌ای، گرفتار بین نیازهای شوروی و سیاستهای خود، در برهه حساسی قرار داشتند؛ آنان می‌بایست فاصله لازم را حفظ می‌کردند که با فرقه زیاد در نیامیزند و در عین حال نمی‌بایست چندان کناره می‌گرفتند که به مخالفت علنی با شوروی بینجامد. در اجرای این مشی، آنان فرقه را نه ستایش و نه نکوهش کردند. در عوض، نیات قومی آن را نادیده گرفتند و تصمیمش به اصلاحات اجتماعی را مورد تأکید قرار دادند. مثلاً رادمنش در سخنرانی مهمی در مجلس، مسأله زبان را نادیده گرفت و در عوض اظهار داشت که کل بحران نتیجه امتناع حکومت مرکزی از انجام اصلاحات اجتماعی، بخصوص اصلاحات ارضی، گسترش آموزش عمومی، و تدوین قانون کار جامع، ایجاد شده است. او سخن خود را با این هشدار به پایان برد که محرومیت‌های اقتصادی در جای دیگر نیز می‌تواند چنین شورشهایی را سبب شود: فکر کنید این بحران مخصوص آذربایجان است؛ زیرا مردم جنوب از لحاظ خوراک، پوشاک و ضروریات زندگی حتی بیشتر در مضیقه‌اند... حکومت باید این مسأله را بسرعت و به مسالمت حل کند وگرنه فردا گروهی دیگر سازمانی تشکیل خواهد داد و خواهد گفت: «بله قربان، ما عربیم و عربستان می‌خواهیم.» شما چه جوابی خواهید داد؟<sup>(۴۰)</sup>

رهبر، ارگان اصلی حزب، نیز مسأله قومی را لا‌پوشانی کرد و به مسائل اقتصادی

آذربایجان پرداخت. جالب است که رهبر در تدارک خط‌مشی سرمقاله‌اش، از حکومت مرکزی کمک گرفت که کلیه نشریات حزب توده را در اواسط شهریور ممنوع ساخت و تا اواخر آبان آن را لغو نکرد. وقتی رهبر متشر شد، از اظهارنظر در مورد فرقه سرباز زد و در بررسی اوضاع آذربایجان به ترجمه گزارشهای اروپای غربی بویژه گزارشهای بی‌بی‌سی بسنده کرد. فقط در ششم آذر بود که رهبر مقاله‌ای مشروح درباره آذربایجان انتشار داد. این مقاله که به قلم انور خامه، معلمی در تهران، عضو جوان «پنجاه و سه نفر» و منتخب کمیون بازرسی بود، رکود اقتصادی آذربایجان را تشریح کرد، مسؤولیت بحران را متوجه طبقه حاکم دانست، و بدون اشاره به مسأله زبان، از تقاضای انجمنهای ایالتی پشتیبانی کرد.<sup>(۴۱)</sup> در همان شماره، چکیده مصوبات کنگره تبریز بدون تفسیر چاپ و اعلامیه مشهور خودمختاری ملی که تازه در آذربایجان انتشار یافته بود، ترجمه شد اما در ترجمه اعلامیه، به جای واژه عربی «خلق» واژه فارسی «مردم» گذاشته شد؛ هرچند خود فرقه در نسخه فارسی متن واژه «جنجال‌برانگیز» و «ملت» را به کار برده بود.\*

رهبر تا چهار ماه تمام، مقاله عمده دیگری در مورد آذربایجان انتشار نداد اما در ۶ فروردین سکوت خود را شکست و سرمقاله‌ای دوپهلوی چاپ کرد که اعلام می‌داشت بحران آذربایجان تا مجلس مؤسسان در ایران تشکیل نشود، حل نخواهد شد.<sup>(۴۲)</sup> سه روز بعد، اولین مقاله درباره بحران را به قلم یکی از اعضای کمیته مرکزی چاپ کرد. این مقاله نوشته امیرخیزی بود که به محض ظهور فرقه، نهانی اما خشمگین آذربایجان را ترک کرده بود. مقاله با نادیده گرفتن مسأله زبان، اظهار می‌کرد که هرچند حزب توده در تبریز فعال و مؤثر بود، اما «فشار حوادث» بخصوص خطر امپریالیسم، راه دیگری بجز به دست گرفتن حکومت ایالتی برای مردم آذربایجان باقی نگذاشته بود.<sup>(۴۳)</sup> امیرخیزی با ترسیم مشابهاتی با انقلاب مشروطه نتیجه گرفت که قیام آذربایجان می‌تواند «همه نیروهای مترقی، آزادیخواه و ضد استعماری ایران» را یاری دهد.

در سه مقاله دیگری که در دو ماه بعد در رهبر به چاپ رسید، نظرهای مشابهی ابراز شد. نخستین مقاله به قلم انور خامه، مسأله زبان را به عنوان موضوعی فرعی کنار گذاشت و استدلال کرد که علت اصلی بحران فشارهای اقتصادی و سیاسی اعمال شده از جانب طبقه حاکم فاسد

\* در زبان آذری در برابر واژه «مردم» فقط واژه «خلق» وجود دارد؛ در صورتی که می‌دانیم واژه اخیر در فارسی معاصر اغلب در متون مارکسیستی به کار می‌رفت. واژه «ملت» به همان معنی رایج در فارسی، در آذری نیز متداول است - م.

است. او تأکید کرد که «این فشارها نه منحصرأ متوجه مردم آذربایجان بلکه کل ملت ایران می‌باشد. مقاله دوم به قلم خلیل ملکی بر سهم آذربایجان در تاریخ ایران تأکید نهاد و سفارش کرد که فرقه نباید نشر مفید دولت را با نقش استثماري طبقه انگلی حاکم اشتباه کند. مقاله سوم به امضای اواسیان که با امیرخیزی به تهران بازگشته بود، اظهار داشت حمله‌ای که صدر، نخست‌وزیر، در ایالات مرکزی و جنوبی بر حزب توده روا داشت، مردم آذربایجان را واداشت که خود زمام امور را به دست گیرند. او مقاله را با این تأکید به پایان برد که قیام آذربایجان می‌تواند به جنبش رادیکال در سراسر ایران یاری رساند. (۴۴)

از بین نشریاتی که به حزب توده وابستگی نزدیک داشتند، فقط ظفر، ارگان شوروی متحده، حمایتی دوپهلوی از درخواستهای فومی فرقه به عمل آورد. این روزنامه به سردبیری روستا، رهبر کارگری اهل آذربایجان از رشت، از حتی داشتن انجمنهای ایالتی پشتیبانی کرد و پیامهای تبریکی را که به جنبش دموکراتیک آذربایجان از سوی کارگران آذری زبان در تهران، گیلان و مازندران ارسال شده بود، انتشار داد. (۴۵) علاوه بر این، در مقاله مفصلی درباره وابستگی به زبان، تأکید ورزید که آذری قرنهای زبان مادری آذربایجان بوده است:

آنچه به اصطلاح مبین پرستان ایران را نگران می‌سازد، تمایل ملت آذربایجان به صحبت به زبان مادری خودشان و استفاده از زبان مادری به عنوان زبان رسمی این استان است. این به اصطلاح مبین پرستان از پذیرفتن واقعیت ششصد سال اخیر سر باز می‌زنند و حتی قبول ندارند که ایران دارای اقلیتهای زبانی و فرهنگی است. آنها در این ادعای خود مصرند که مردم آذربایجان، که ششصد سال اخیر آذری صحبت کرده‌اند، در واقع مثل اهالی اصفهان، شیراز و یزد فارسی‌زبانند... ضمن احترام به این «مبین پرستان»، شناسایی زبان آذری به عنوان زبان رسمی، وحدت ایران را تضعیف نخواهد کرد. وجود سه زبان رسمی در سوئیس. وحدت آن کشور را تضعیف نکرده است اما اگر از پذیرفتن واقعیت و شناسایی وجود زبان آذری سر باز زنیم، اقلیت بزرگی را کنار می‌گذاریم و به این ترتیب ایران را متزلزل می‌سازیم. همه می‌دانیم که وقتی رژیم تزاری سعی کرد اتباع غیرروس خود را روس سازد. چه بر سرش آمد. نیز می‌دانیم که اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی همه زبانهای کشور را تقویت کرده و بدین وسیله جامعه‌ای زنده و نیرومند پدید آورده است. (۴۶)

در حالی که ظفر از فرقه حمایت می‌کرد و رهبر به عنوان ارگان حزب مقالات مبهمی انتشار می‌داد، بیشتر روزنامه‌های دیگر وابسته به حزب توده به بحران آذربایجان، بخصوص به مسأله زبان، توجه نشان می‌دادند. شهباز، به سردبیری رحیم نامور، از روشنفکران مهم

حزب که بعدها رئیس انجمن ملی در برابر شرکت نفت امپریالیستی شد، سر مقاله صریحی با عنوان «زبان فارسی بهترین وسیله حفاظت از وحدت ملی ماست» چاپ کرد:

ما می‌دانیم که برادران ما در آذربایجان وابستگی شدیدی به زبان محلی خود دارند. همچنین می‌دانیم که امپریالیستها از این زبانهای محلی سوءاستفاده می‌کنند تا نفاق ساختگی بین ایرانیان به وجود آورند. برای همین است که ما از تکلم به زبانهای محلی پشتیبانی می‌کنیم و مخالف ایجاد اختلافات داخلی هستیم. در عین حال که درک می‌کنیم مردم آذربایجان احساسات اصلی در مورد زبان خود دارند، خاطر نشان می‌سازیم که بسیار خطرناک خواهد بود اگر این احساسات تا آنجا دامنه یابد که به فارسی - زبان ملی و سنتی ایران - آسیب وارد آورد. ما اطمینان داریم که فرقه دموکرات به این خطر توجه دارد. همچنین اطمینان داریم که فرقه راعی را خواهد رفت که به اضمحلال فرهنگی ایران نینجامد... ما اگر دموکراسی واقعی و استقلال کامل داشته باشیم. همه شهروندان حق خواهند داشت به هر زبانی که انتخاب می‌کنند، حرف بزنند اما در این برهه، کلبه شهروندان، بویژه آنهایی که خواهان دموکراسی و استقلال اند. باید فارسی را شالوده وحدت بدانند و تکلم به آن را در آذربایجان رواج دهند. هر چند مردم آذربایجان زبان محلی خود را محترم می‌دانند، نباید به زبان ملی و سنتی ایران بی‌حرمی کنند. (۴۷)

ایران ما، دیگر روزنامه وابسته به حزب توده در سالهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵، نظری مشابه در پنج سر مقاله جداگانه ابراز داشت. سر مقاله نخست به خوانندگان خطاب کرد که با این شایعه بی‌اساس که فرقه «نیات تجزیه طلبانه» دارد، گمراه نشوند ولی در عین حال به فرقه توصیه کرد که مسئله زبان را به قیمت مسائل اجتماعی و اقتصادی عمده نکند. سر مقاله دوم فرقه را به سبب «خط مشی مترقی» اش ستود اما به دلیل دست‌کم گرفتن پیوندهای آذربایجان با ایران مورد انتقاد قرار داد: «مردم آذربایجان مانند مردم استانهای دیگر عضو ملت ایران هستند. آنها با بقیه مردم کشور در تاریخ مشترک، فرهنگ مشترک، ادبیات مشترک، و سایر عناصر برای تشکیل یک ملت زنده، سهیم اند.» سر مقاله سوم با عنوان «فارسی زبان ملی آذربایجان» بر آن بود که زبان محلی این استان را نباید زبان ملی آن انگاشت؛ زیرا آذربایجان جزء لاینفکی از کشور ایران است. همین سر مقاله اعلام داشت که رهبران فرقه اگر فقط به جای شعار «ملت آذربایجان» عبارت مطلوب‌تر «مردم آذربایجان» را به کار برند، می‌توانند بسیاری از سوء تفاهات بین خود و دیگر ترفیخواهان را رفع کنند. سر مقاله چهارم با عنوان «زبان فارسی ارجمندترین مظهر عظمت ایران است»، زبان فارسی را «غنی‌ترین زبان جهان» نامید و ادعا کرد که ایران به علت زبان ارجمندش از بسیاری حملات وحشیانه، از جمله حمله اعراب، جان

به در برده است. سرمقاله هشدار داد که «امروز «زبان ملی» آذربایجان به گوش می‌خورد، فردا ممکن است «زبان ملی» خوزستان را بشنویم». آخرین سرمقاله، که در بحبوحه مذاکرات قوام، نخست‌وزیر، با حکومت خودمختار منتشر شد، به فرقه توصیه کرد خواسته‌های خود را در مورد زبان معتدل سازد تا از حمایت چپ در تهران برخوردار گردد: «دکتر کشاورز، سخنگوی اصلی حزب توده در مجلس، ممکن است با به کار بردن زبان آذربایجانی در سه سال اول دبستان موافقت کند. اما من اطمینان دارم که هرگز نخواهد پذیرفت که در آذربایجان در همه کلاسها زبان محلی به کار رود.» (۴۸)

سخن، ارگان «جامعه فارغ التحصیلان دانشرای عالی» بهترین جمع‌بندی از رویکردهای روشنفکران رادیکال درون و بیرون حزب توده را ارائه داد. در مقاله مشروحی درباره مسأله زبان، خانلری سردبیر مجله، بین شوونیستهای فارس که خواهان محورگوشهای متعدد محلی بودند، و ناسیونالیتهای آذربایجانی که زبان آذری را تنها زبان مادری واحد خود می‌دانستند، موضع میانی را اتخاذ کرد. (۴۹) او بر آن بود که هیچ کشوری نمی‌تواند پیشرفت اجتماعی بخصوص رشد آموزشی، اصلاحات ارضی، و توسعه صنعتی را تجربه کند مگر آن که دارای وحدت ملی باشد. وی افزود که یکی کشور زمانی می‌تواند به وحدت ملی دست یابد که دارای فرهنگ مشترک و زبان مشترک باشد. ایران دارای فرهنگ مشترک است؛ زیرا ساکنان آن ارزشهای مشابه، آداب مشابه و تجارب تاریخی مشابه دارند اما ایران دارای زبان مشترک نیست؛ چرا که بسیاری از ساکنان ولایات آن به گوشهای محلی خود تکلم می‌کنند. او همچنین اظهار داشت که این وضع بر اثر گسترش اخیر نظام آموزشی دولتی پیچیده‌تر شده است. از یک سو مدارس دولتی زبان فارسی را تقویت کرده‌اند. از سوی دیگر، گوشهای عمده را به خطر انداخته، کودکان روستایی را از خواندن کتاب به زبان خودشان محروم کرده، و ناخواسته اشاعه سواد را دشوارتر ساخته‌اند. خانلری نتیجه گرفت که برای حفظ گوشهای محلی، ترویج سواد، و گسترش زبان ملی، گوشها باید در چهار سال نخست دبستان به کار رود اما زبان فارسی در بقیه دوران نظام آموزشی تنها زبان آموزش باشد.

فرقه به نوبه خود از مناقشه مستقیم با حزب توده اجتناب ورزید اما دیگر روشنفکران تهران را که نظریات مشابهی داشتند، مورد حملات بی‌درپی مطبوعاتی قرار داد، روزنامه آذربایجان طی سرمقاله‌ای در حمله به بهار، وزیر فرهنگ قوام (که زبان فارسی را وسیله ارزشمندی برای نیل به وحدت ملی می‌دانست)، اعلام داشت زمان آن فرارسیده است که روشنفکران تهران دریابند که مردم آذربایجان زبان ملی خاص خود را دارند. (۵۰) پشه‌وری در مجادله‌ای با دکتر افشار، سردبیر آینده، که هوادار اشاعه زبان فارسی در استانها بود، همه



«شورینتها» را که اقلیتهای فرهنگی را بر نمی‌تابیدند، محکوم کرد و تأکید ورزید که آذربایجان هرگز در مورد زبان سازش نخواهد کرد. «ما مایلیم در خصوص مسایل سیاسی سازش کنیم؛ زیرا سیاست برای ما حیاتی نیست اما در مورد زبان نمی‌توانیم سازش کنیم؛ چرا که حق تکلم به زبان خودمان برای ما حیاتی است.»<sup>(۵۱)</sup> پشه‌وری همچنین در انتقاد از عباس اقبال، نویسنده مشهوری که معتقد بود ترکی زبانی بیگانه است که «مهاجمان وحشی مغول» بر شمال ایران تحمیل کرده‌اند، اعلام داشت:

زبان مادری ما همواره با شیر مادر و هوای جانبخش سرزمین مادری در جان ما سرشته است. آنهایی که با تحمیلی دانستن این زبان به آن توهین می‌کنند، دشمنان قسم‌خورده ما هستند. در قرون گذشته بسیاری از دشمنان آذربایجان کوشیده‌اند زبان زیبای ما را سرکوب و خفه کنند. خوشبختانه کامیاب نگشته‌اند و زبان ما زنده مانده است. روشنفکران تهران باید بدانند که آذری‌گویی گذرا نیست. زبانی اصیل باریشه‌های ژرف مردمی است. نه تنها دارای قصه‌ها، حماسه‌ها و اشعار مردمی است، بلکه آثار ادبی بزرگی دارد که شاعران و نویسندگان بزرگ آن را پدید آورده‌اند. وظیفه ما پروردن آن، نوسازی آن، آشکار کردن زیباییهای آن، و ستردن غبار فراموشی است. ما زبان خود را پاک خواهیم کرد، خواهیم پالود، و به مردم خود بازپس خواهیم داد.<sup>(۵۲)</sup>

نهایتاً، اختلاف بین فرقه و حزب توده علنی نشد. این امر را با چهار دلیل عمده می‌توان توضیح داد. نخست، شوروی در پشت صحنه برای جلوگیری از درگیری علنی می‌کوشید. از آنجا که هر دو حزب خود را سخت وابسته اتحاد شوروی می‌دانستند و هیچ کدام نمی‌خواستند متحد مشترک خود را برنجانند، از مشاجره علنی خودداری ورزیدند. دوم، آذری‌زبانان حزب توده، بخصوص سازمان‌دهندگان کارگری آذری‌زبان خارج از آذربایجان، از نفوذ خود برای مقید ساختن رهبران حزب استفاده می‌کردند. آنان که در خارج از سرزمین زادگاه خود می‌زیستند، علاقه‌ای به برانگیختن مسائل زبانی نداشتند اما وقتی فرقه این مسائل را مطرح کرد، نمی‌توانستند در برابر «هموطنان» خود بایستند. سوم، شورشیان چون با تهران وارد مذاکره شدند، خواسته‌های خود را تعدیل کردند. از شهر مرزی زنجان عقب نشستند و قبول کردند که فداییان را به صورت نیروی منظمی مانند ژاندارمری، اما بدون آن عنوان مورد تشریح در آورند. همچنین پذیرفتند که دامنه تدریس زبان آذری را به دیستانها محدود کنند و هر دو زبان آذری و فارسی را در محاکم عدلیه و ادارات دولتی به کار برند. علاوه بر این، عناوین مجلس ملی، حکومت خودمختار، وزیر کابینه، و نخست‌وزیر را حذف کردند و به جای آن انجمن ایالتی شورای ایالتی، رئیس اداره، و استاندار به کار بردند. در

واقع، خود شورشیان عنوان جمهوری دموکراتیک آذربایجان را، که بعدها مورخان در اشاره به حکومت خودمختار آذربایجان متداول ساختند، در هیچ مرحله‌ای از بحران به کار نبردند. سرانجام فرقه با تحکیم قدرت خود، اصلاحات اجتماعی وسیعی را آغاز کرد. نخستین اصلاحات ارضی کشور را انجام داد، املاک دولتی را بین دهقانان تقسیم کرد، املاک خصوصی اربابان مخالف خود را مصادره کرد، و شش هفتم محصول را به زارعان بخشید. (۵۳)

برای اولین بار در تاریخ ایران به زنان حق رأی داد، مجازات اعدام را لغو کرد، و شوراهای منتخب محلی را به نظارت بر کار حکام نواحی، شهرداران، و ادارات حکومتی گماشت. قانون کار جامعی تصویب کرد؛ کوشید با تأسیس خواربارفروشیهای دولتی قیمتها را تثبیت کند؛ و بار مالیات را از روی مواد غذایی و سایر مایحتاج ضروری برداشت و به سودهای تجارتمی، ثروت مستغلانی، درآمدهای حرفه‌ای، و اجناس تجملی اختصاص داد. همچنین با اسفالت کردن خیابانهای اصلی؛ تأسیس درمانگاهها و کلاسهای سودآموزی؛ تأسیس دانشگاه، ایستگاه رادیو، و چاپخانه؛ و نامگذاری خیابانها به نام ستارخان، باقرخان، و سایر قهرمانان انقلاب مشروطه، چهره تبریز را عوض کرد. حتی مخالفان فرقه نیز می‌پذیرفتند که در عرض یک سال بیش از بیست سال حکومت رضاشاه کار انجام گرفت. (۵۴) کنسول انگلیس در تبریز گزارش داد که اصلاحات ارضی دوستان زیادی به وجود آورد، تا پروژه‌های شغلی، بیکاری را کاهش داد، اصلاحات اداری، کارایی بیشتری ایجاد کرد، و تغییرات به طور کلی با حمایت عمومی چشمگیری مواجه شد.

سفری کوتاه [در آذربایجان] فرصت آن را فراهم ساخته است تا به چشم خود بینم که حکومت ایالتی چیزی چنانکه تر، کارتر و بسی نیرومندتر از حکومت سابق فارسهاست. این سفر همچنین به من فرصت داده است تا با چند تن از دموکراتها آشنا شوم. به نظر می‌رسد که آنان عمدتاً از قشر کارخان پرولتاریا برخاسته‌اند... به طور کلی افراد دموکرات، هرچند به ظاهر لطافت بعضی از مأموران سابق ایرانی را ندارند، همچون مردانی بسیار هوشمند و معجب بر من اثر می‌گذارند. آنها به مسائل داخلی خود علاقه‌مندند و تردیدی ندارم که در اداره امور محلی خیلی با کفایت‌تر از مأمورانی هستند که در گذشته از تهران اعزام می‌شدند... در درستی گفته‌های تبلیغاتی و شعارهایی که می‌دهند، رگه‌ای اصیل از مین پرستی و غیرت بومی احساس می‌کنم که ممکن نیست، حتی بدون حمایت شوروی، با هر کوششی برای بازگرداندن اوضاع سابق، تسلیه شوند. (۵۵)

این اصلاحات، حزب توده و فرقه را به هم نزدیکتر کرد. در فروردین ۱۳۲۵ حزب توده فرقه را به علت انجام اصلاحات و نیز تمایلش به تعدیل خواسته‌ها، می‌ستود. در اردیبهشت

ماده رهبر می‌نوشت که دو حزب در اهداف با هم موافق‌اند و فقط در تاکتیک با هم اختلاف دارند. در خرداد ماه نیز حزب توده فرقه را علناً دعوت می‌کرد در «جبهه متحد احزاب شرقی» که به تازگی تشکیل شده بود، به احزاب ایران، سوسیالیست و جنگلی [جنگل] بپیوندند. سه ماه بعد، رهبران فرقه هنگام دیدار از تهران برای پایان دادن به مذاکره با قوام، فرصت یافتند که با حزب توده برای پیوستن به جبهه متحد، بخصوص در مورد شعار اصلی جبهه که تأکید داشت کلیه احزاب عضو باید «شورای متحد» را به عنوان تنها سازمان مشروع طبقه کارگر از بشناسند، گفتگو کنند. در یکی از جلسات عمومی جبهه متحد، رهبران حزب توده و فرقه یکدیگر را ستودند، خط‌مشی حزبی خود را شرح دادند، و با این کار اختلافاتی را که هنوز بین دو سازمان وجود داشت، آشکار کردند. رادمنش که از سوی حزب توده سخن می‌گفت، اظهار داشت:

در حال حاضر در ایران یک جنبش کارگری مبارز هست که در تاریخ کشور ما سابقه ندارد. ایجاد یک جنبش آسان نبوده؛ زیرا این وظیفه از عهده هر کس ساخته نیست. نخست باید اعتماد طبقه کارگر را جلب کرد و آنهایی که می‌کوشند هم به کارفرما و هم به کارگر منوسل شوند، ناگزیر شکست خواهند خورد. «شورای متحد» در نتیجه سیاستهای صحیح خود، مبارزات قهرمانانه‌اش، و قربانیان فراوانی که داده، توانسته است اعتماد همه کارگران را از رود ارس در شمال تا خلیج فارس در جنوب به چنگ آورد. نخستین وظیفه همه وطن پرستان و ترقیخواهان، شناسایی سازمان متحد طبقه کارگر ایران و همکاری برای آینده جنبش کارگری است. (۱۵۶)

جاوید، به نمایندگی فرقه، بی‌انتقاد مستقیم از سخنران پیشین، تحلیل بسیار متفاوتی از اوضاع به دست داد:

مردم آذربایجان بیش از بچه‌های تئوریک وقت خود را صرف عمل کرده‌اند. خوشبختانه رهبران آنان می‌دانند که باید در داخل دارای وحدت طبقاتی باشند؛ چرا که دشمنان‌شان بین کارگران، زمینداران، تجار و دهقانان تفاوتی قائل نیستند. وقتی شهر یا دهی ویرانه می‌شود، همه زبان می‌بینند. از جمله تاجر توانگری که مجبور است پسرش را در جای دورتری به مدرسه بفرستد. در نتیجه سالها سرکوب، مردم آذربایجان بیماری سابق خودبینی ناشی را به درستی تشخیص داده‌اند و توانسته‌اند جنبشی ملی پدید آورند. ما فقط زمانی که جبهه متحد احزاب شرقی را تشکیل داده باشیم، می‌توانیم از نیاز به یک سازمان کارگری صحبت کنیم...

همه طبقات در ایران - مالکان، تجار، روشنفکران، کارگران و دهقانان - برای حفظ دولت خود باید متحد شوند. پس از حصول این وحدت، می‌توان نشست و هرگونه اختلاف طبقاتی را که احتمالاً هنوز وجود داشته باشد، حل کرد. (۱۵۷)

اما در پشت صحنه، جر و بحث این قدر محدود نبود. وقتی جاوید وزارت فرهنگ را به نادیده گرفتن آذربایجان متهم کرد، خلیل ملکی که در آن زمان معاون وزیر فرهنگ بود، پاسخ داد که به زحمت می‌تواند برای خدمت در آذربایجان معلم استخدام کند؛ زیرا حتی اعضای حزب توده را که نمی‌توانند آذری تدریس کنند، از استان بیرون انداخته‌اند.<sup>(۵۸)</sup> همین طور، هنگامی که پیشه‌وری حزب توده را در خصوص ضرورت قیام مسلحانه در سراسر ایران مخاطب قرار داد، بزرگ علوی حرفش را قطع کرد و گفت که نیروهای شوروی در تهران، اصفهان و آبادان مستقر نشده‌اند و حزب توده در بیشتر نقاط مجبور است نه فقط با ارتش بلکه با پلیس، ژاندارمری و عشایر مسلح نیز درگیر شود.<sup>(۵۹)</sup> رهبران فرقه، بدون پوشش به جبهه متحد تهران را ترک کردند.

هرچند فرقه مآلاً به توافق رضایت‌بخشی، هم با حکومت مرکزی و هم با جریان چپ در تهران دست یافت، موضع‌اش در داخل آذربایجان بتدریج بر اثر فشارهای نامطلوب سیاسی، اجتماعی و اقتصادی متزلزل شد. نخست، شاه کوشید با امتناع از پذیرفتن فداییان به عنوان بخشی از ارتش ایران، و با ارسال اسلحه برای مخالفان حکومت تبریز - بویژه طایفه ذوالفقاری در زنجان، قبایل افشار در نزدیکی میاندوآب، و شاهسونها در خارج از اردبیل - در توافق قوام کارشکنی کند. در اواسط سال ۱۳۲۵، حکومت ایالتی برای دفع شورشهای عشایری مجبور بود نیروهایش را از نقطه‌ای به نقطه دیگری گسیل دارد. دوم، فرقه همچنان بر سر مناطق اورمیه، خوی و میاندوآب که اختلاط قومی در آنها وجود داشت، با جمهوری همجوار کردستان درگیر مناقشه بود. کردها - بویژه سرکردگان آنها که مخالف اصلاحات ارضی بودند - درست برعکس آذربایجان و میحیان محل، که دوستدار حکومت تبریز بودند، حکومت محافظه کارتر جمهوری مهاباد را ترجیح می‌دادند. کنسول انگلیس در تبریز گزارش داد که در مهر ۱۳۲۵ از درگیری مسلحانه‌ای بزحمت جلوگیری شد، فقط از این رو که دو حکومت در آخرین لحظه توافق کردند در سرزمینهای مورد اختلاف قدرت مشترک داشته باشند.<sup>(۶۰)</sup> جمهوری کردستان و حکومت آذربایجان از بیرون ساخته دست اتحاد شوروی به نظر می‌آمدند اما از درون کاملاً آشکار بود که اختلافات عمیق قومی دو حکومت را از هم جدا می‌کند.

سوم، شورویها، به دلایلی که خود بهتر می‌دانستند، از لحاظ تجهیزات نظامی کمک کمی به فرقه کردند. در همان حال که امریکاییها ارتش شاهنشاهی را با کامیون، تانک، و توپخانه سنگین مجهز ساخته بودند، روسها به حکومت تبریز بیش از تفنگ، مسلسل، و توپخانه سبک چیزی نداده بودند. بنا به مشاهدات کنسول انگلستان، روسها از لحاظ تجهیزات چیز چندانی

برای ارتش آذربایجان به جا نگذاشته‌اند.<sup>(۶۱)</sup> چهارم، فرقه، به رغم وعده‌های مکرر خود در محترم شمردن مالکیت خصوصی، نتوانست سرمایه‌ای به داخل آذربایجان جذب کند. به گفته کنسول انگلیس، حکومت تبریز نه فقط نتوانست سرمایه جدیدی جذب کند، بلکه موفق به استفراس از بازرگانان محلی و جلوگیری از خروج سود حاصل از استان نیز نشد.<sup>(۶۲)</sup>

سرانجام، فرقه بتدریج مجبوت پیشین خود را تا حدود زیادی از دست داد. فرقه در مقابله با کمبود مواد غذایی ناشی از نارسایی محصول در تابستان ۱۳۲۵، ناگزیر به مهار قیمت‌ها شد، ۲۰٪ محصول را از دهقانان و ۷۰٪ را از مالکان گرفت، و کسانی را که به قاچاق غله به خارج از آذربایجان می‌پرداختند، تهدید به اعدام کرد. مخالفان رژیم، بر اثر کمبود مواد غذایی به مذمت اصلاحات ارضی و مهار قیمت‌ها پرداختند. در واقع، علت اصلی کمبود، آب و هوای نامساعد بخصوص سیل و باران دیر هنگام بود. فرقه برای ایجاد ارتش دائمی، دو سال خدمت نظام را برای همه افراد ذکور بالغ اجباری ساخت، مشمولان فراری را دستگیر کرد، و اعلام داشت که هر فدایی داوطلب که از خدمت در خارج از منطقه زادگاهش سرباز زند، اعدام خواهد شد. فرقه برای افزودن بر درآمدها و کاستن از هزینه‌ها موجب نظامی را قطع کرد، به جمع‌آوری مالیات‌های معوق پرداخت، و بر نفت و کشتارگاهها مالیات‌های جدیدی وضع کرد. همچنین برای افزایش درآمد صنعتی و بهره‌وری کارگران، کارکنان اضافی را کنار گذاشت، مزایای جنبی را قطع کرد، و لزوم انضباط بیشتر در کارگاهها را خواستار شد. کنسول انگلستان اعتقاد داشت که

حکومت آذربایجان در مواجهه با مسأله کاهش هزینه زندگی و راه‌اندازی کارخانجات از کار افتاده، اول از همه مزایای کارگران کارخانه‌ها را کسر می‌کند. در حالی که در رژیم گذشته هر کارگر کارخانه نان و زغال مجانی و نیز سالانه دو دست لباس و یک جفت کفش دریافت می‌کرد، اکنون فقط مزد خشک و خالی اش را، شاید در بعضی موارد، با یک دست لباس کار، دریافت می‌کند. این برای کارگران خوشایند نیست اما، همانند یاران سابق‌شان که اکنون بر سر قدرتند، کار چندان از دستشان بر نمی‌آید.<sup>(۶۳)</sup>

مشکلات پیش روی حکومت تبریز را کنسول انگلیس در اوایل مهر ماه در گزارش جمع‌بندی کرده است:

دموکراتها در همه جبهه‌ها وضع بدی دارند. وضع مالی‌شان بسیار خراب است. از اقدامات کردها در اورمیه متأصل‌اند؛ در حالی که نیروهای نامنظم، که به گفته دموکراتها توسط مقامات ایرانی تجهیز شده‌اند، در اردبیل با فداییان درگیر بوده‌اند. اقدامات حکومت ایالتی به منظور جمع‌آوری غله برای مصارف زمستانی، با مقاومت یکسان زمینداران و کشاورزان

مواجه می‌شود و اختلاسهای مالیاتی صندوق حکومت را تهی کرده است... کمیاب شدن نان مردم حادثه می‌شود و حزب باید با مردمی طرف شود که ۹۰ درصدشان با دشمن اند با کاملاً بی‌اعتنا، دادوستد کساد است؛ هر کس پولی در بساط دارد، یا پنهان می‌کند یا برای اطمینان به تهران می‌فرستد. (۶۴)

حکومت آذربایجان با این مشکلات دست به گریبان بود که ناگهان در ۱۹ آذر ارتش شاهنشاهی از سه جناح به استان حمله‌ور شد. رهبران فرقه در بحث از این که چه باید کرد، دو دسته شدند. یک دسته به سرکردگی جاوید و شبستری، معتقد بودند که مقاومت موجب خواهد شد فداییان که اسلحه کافی ندارند، بیهوده قتل‌عام شوند. دسته دوم به سرکردگی پیشه‌وری و بی‌ریا، جنگ چریکی با حکومت مرکزی را پیشنهاد کردند. پس از دوازده ساعت بحث، جاوید و شبستری، احتمالاً با پشتیبانی کنسول شوروی، اکثریت رهبران را با خود همراه کردند و بیدرنگ به نیروهای ایالتی دستور دادند که جنگ را متوقف کنند. (۶۵) ارتش ایران در ۲۱ آذر، درست یک سان پس از تشکیل حکومت ایالتی وارد تبریز شد. در هفته‌های آتی، بالغ بر ۳۰۰ شورش در حین نبرد جان باختند، ۳۰ تن دیگر جلو جوخه آتش قرار گرفتند، و حدود ۱۲۰۰ نفر به اتحاد شوروی پناه بردند. از رهبران رده بالا، بی‌ریا ناپدید شد؛ جاوید و شبستری به تهران انتقال یافتند و در آنجا قوام در برابر شاه از آنان حمایت کرد؛ و دیگران، از جمله پیشه‌وری، به آذربایجان شوروی گریختند. به گفته منابع شوروی، پیشه‌وری دو سال بعد در تصادف اتوموبیل در خارج از باکو کشته شد. (۶۶)

در سالهای پس از فروپاشی حکومت‌های تبریز و مهاباد، حزب توده در خصوص موضوع زبان و مسائل ایالتی به کرات تغییر موضع داد. از سقوط تبریز در آذر ۱۳۲۵ تا تشکیل دومین کنگره حزبی در فروردین ۱۳۲۷، رهبران حزب توده، تحت فشار گروه خلیل ملکی که از روشنفکران تهران بودند، به خط‌مشی مبهم سالهای پیش از ۱۳۲۳ بازگشتند. مثلاً، کمیته مرکزی در یک بیانیه عمده تعیین مواضع که در دی ۱۳۲۶ منتشر شد، خواسته‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی حزب را تکرار کرد اما از انجمنهای ایالتی و زبانهای اقلیت حرفی به میان نیاورد. همین‌طور، رادمشر در مقاله مهمی با عنوان «آذربایجان امروز» در عین تشریح این که چگونه حکومت مرکزی بسیاری از اصلاحات فرقه بخصوص اصلاحات ارضی اش را خنثی کرده است، آن موضوع را درز گرفت. (۶۷)

این مشی مبهم بزودی پس از شکست جناح خلیل ملکی کنار نهاده شد. در دومین کنگره حزب، نمایندگان به تشکیل انجمنهای ایالتی منتخب و بسط حقوق فرهنگی اقلیت‌های زبانی رأی دادند. همچنین یازده نفر آذری و سه قاجار را به عضویت کمیته مرکزی، و هیأت

شورتی سی و سه نفره، برگزیدند. بدین ترتیب نزدیک به ۲۴٪ رهبری ترک‌زبان شدند. علاوه بر این، کنگره دوم خواهان پیوندهای نزدیکتر با حزب دموکرات کردستان شد و فرقه را شاخه حزب توده در داخل آذربایجان انگاشت. این تدبیر دوازده سال بعد، آن‌گاه که حزب دموکرات آذربایجان شاخه ایالتی حزب توده در آذربایجان گشت، مدون شد.

حزب توده در اجزای مصوبات دومین کنگره حزبی، تبلیغ در خصوص مسائل قومی ر شدت بخشید. شعارهای خیابانی اش هر چه بیشتر به این مضامین گرایید: «زنده باد اتحاد مردم ایران»، «زنده باد جنبش ملی آذربایجان و کردستان»، «نابود باد همه اشکال ستم ملی» و «از حق خودمختاری ملی برای کردستان و آذربایجان حمایت می‌کنیم».<sup>(۶۸)</sup> نامزدهای انتخاباتی حزب، تقاضای تشکیل انجمنهای ایالتی را در برنامه انتخاباتی خود گنجانده‌اند.<sup>(۶۹)</sup> در دهمین سالگرد مرگ ارانی، روزنامه اصلی حزب، در شماره مخصوصی برای «شهادت بزرگ ایران»، نه تنها چهره‌های مشهوری از آذربایجان از جمله حیدرخان [عمو اوغلی]، ستارخان و خیابانی را نام برد، بلکه صدها مبارز آذری و کرد را که در قیامهای ۱۳۲۴ و ۱۳۲۵ کشته شده بودند، ستایش کرد.<sup>(۷۰)</sup> در هفتمین سالگرد تشکیل حکومت خودمختار آذربایجان، کمیته مرکزی حزب توده شورشیان را به سبب براندازی «اربابان فئودال»، احیای «فرهنگ ملی آذربایجانی»، و «تعمیر و نیروهای دموکراسی و وطن‌پرستی در سراسر ایران» ستود.<sup>(۷۱)</sup> علاوه بر آن، حزب توده در تهران سازمانی به نام انجمن آذربایجان تشکیل داد؛ روزنامه‌ای دوزبانه به نام نامه آذربایجانیان منتشر کرد؛ و بسیاری را آذربایجانی مقیم خارج از آذربایجان — بویژه کارمندان دولت، روشنفکران، دکانداران، دستفروشان، و کارگران کارخانه‌ها — را به عضویت پذیرفت.

تلور خط‌مشی حزب توده در خصوص اقلیتهای زبانی را می‌توان در جزوه‌ای حزبی با عنوان ملت و ملیت مشاهده کرد.<sup>(۷۲)</sup> این جزوه که با امضای مستعار در شهریور ۱۳۲۸ منتشر شد، پیشگفتاری به قلم یکی از اعضای کمیته مرکزی داشت و در فاصله سالهای ۱۳۲۸ تا ۱۳۳۲ بارها از سوی حزب تجدید چاپ شد. جزوه با این تز نئین و استالین شروع می‌شد که می‌گوید ملت مشکل از مردمانی با زبان مشترک، فرهنگ مشترک، اقتصاد مشترک و سرزمین مشترک است. سپس به شرح مسأله ملیت در امپراتوری اتریش — هنگری می‌پرداخت با این هشدار که اگر مارکسیستها از حق خودگردانی ملی دفاع نکنند، اقلیتهای تحت ستم را تنها خواهند گذاشت. جزوه سرانجام با کوشش برای به کارگیری تز نئین و استالین در ایران به پایان می‌رسید و بدین منظور استدلال می‌کرد که هرچند ایران از ملیتهای مختلف هر یک با زبان خاص خود، تشکیل شده است، این ملیتها به دلیل اشتراک در ایجاد فرهنگی غنی و

مبارزه مشترک با فئودالیسم، استبداد، و امپریالیسم، گرد هم آمده‌اند. جزوه پیشنهاد می‌کند که برای تحکیم پیوند بین این ملیتها ایران باید از اقلیتهای زبانی حمایت کند و حق خودگردانی ملی را محترم دارد. حزب توده سرانجام موفق شده بود، هرچند خیلی رقیق، نظریه مبارزه طبقاتی مارکستی را با تز خودگردانی ملی لنینیستی درآمیزد.



**بخش سه**  
**ایران معاصر**

## سیاست توسعه ناموزون

تنها عیب شاه این است که برای ملتش بیش از حد خوب است - افکارش بزرگتر از آن است که بتوانیم درک کنیم.

وزیر دربار، به نقل از ام. لینگ، شاه (لندن، ۱۹۷۷)، ص ۲۲۱

### تثبیت قدرت (۱۳۳۲-۱۳۴۲)

در دهه پس از کودتای ۱۳۳۲، شاه کوشید قدرت خود را تثبیت کند. و رهبران کودتا را در مقامهای حساس گماشت؛ برای مثال، سرلشکر زاهدی نخست وزیر، سرلشکر بختیار فرمانده نظامی تهران، و سرلشکر هدایت رئیس ستاد مشترک شد. بین سالهای ۱۳۳۲ و ۱۳۳۶ برای مقابله با ورشکستگی حکومت، جمعاً ۱۴۵ میلیون دلار از ایالات متحده کمک اضطراری گرفت؛ روحیه سلطنت طلبان را تثبوت کرد، و در میان تجار حس اعتماد به وجود آورد. شاه در سال ۱۳۳۶ برای ایجاد سازمان جدید پلیس مخفی به نام سازمان اطلاعات و امنیت کشور که نام اختصاری اش ساواک (بزودی در کشور سخت بدنام گشت، از سازمان امنیت اسرائیل [موساد]، علاوه بر سیا و اف بی آی، کمک فنی گرفت. او نه تنها برای سرکوبی حزب توده، بلکه همچنین جبهه ملی و همه احزاب مخالف دیگر، به حکومت نظامی، محاکمات نظامی، و فرمان ممنوعیت «مسئک اشتراکی» سال ۱۳۱۰ موصول شد. برای مثال، حزب ایران - رکن اصلی جبهه ملی - در سال ۱۳۳۶ به دلیل این که ده سال پیش ائتلافی با جنبش کمونیستی انجام داده بود، غیرقانونی اعلام شد.<sup>(۱)</sup> خاتمه منازعه نفتی با انگلستان نیز به شاه کمک کرد، شاه با نادیده گرفتن فعالیتهای مصدق برای ملی کردن نفت، اصل مشارکت بربر در سود حاصل را پذیرفت و قراردادی با کنسرسیوم متشکل از شرکت نفت بریتانیا (بریتیش پترولیوم)

— سهامدار سابق شرکت نفت ایران و انگلیس — و هشت شرکت اروپایی و امریکایی دیگر، امضا کرد. طبق توافق جدید، درآمد نفتی ایران از ۳۴ میلیون دلار در سالهای ۱۳۳۳ و ۱۳۳۴ به ۱۸۱ میلیون دلار در سالهای ۱۳۳۵ و ۱۳۳۶، ۳۸۵ میلیون دلار در سالهای ۱۳۳۹ و ۱۳۴۰ و ۴۳۷ میلیون دلار در سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ افزایش یافت.<sup>(۱۳)</sup> با عواید هنگفت نفت، همراه با کمک نظامی امریکا به ارزش ۵۱۰ میلیون دلار بین سالهای ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۲، شاه توانست شمار نیروهای مسلح را از ۱۲۰۰۰۰ نفر به بیش از ۲۰۰۰۰۰ نفر برساند و بودجهٔ سالانهٔ نظامی را از ۸۰ میلیون دلار در ۱۳۳۲ به حدود ۱۸۳ میلیون دلار در ۱۳۴۲ (به قیمت و نرخ برابری ارز سان ۱۳۳۹) افزایش دهد.<sup>(۱۴)</sup>

در اواخر دههٔ ۱۳۳۰ شاه سلطهٔ خود را بر بخش اعظم کشور، بویژه روشنفکران و طبقهٔ کارگر شهری، تثبیت کرده بود. استانداران یا استفاده از ژنرال مری و شهربانی بر انتخابات پارلمانی نظارت دقیق داشتند و بدین وسیله بر مجلسین سنا و شورای ملی مسلط بودند. درباریان کهنه کار بخصوص دکتر منوچهر اقبال و [امیر] اسدالله علم، مجلس را به دو حزب شاه دوست تقسیم کردند. اقبال که با افتخار خود را «چاکر» شاه می نامید، رئیس حزب ملی [ملیون] و علم، دوست دوران کودکی شاه و مالکی بزرگ در سیستان، رهبر حزب مردم بود. این دو تشکیلات، به احزاب «بنه» و «بله قربان» مشهور شدند. علاوه بر این، اصلاحاتی که در قانون اساسی صورت گرفت، از سوی باکاستن از حد نصاب لازم برای تصویب قانون. هر نوع مخالفتی را در مجلس برای آینده تضعیف کرد و از سوی دیگر، با دادن حق و توبه شاه در مورد لوایح مالی، به قدرت او افزود. با قوانین دیگری، تعداد نمایندگان مجلس از ۱۳۶ نفر به ۲۰۰ نفر، و دورهٔ نمایندگی از دو سال به چهار سال افزایش یافت. از این گذشته، ساواک بتدریج شبکهٔ خود را وسعت بخشید؛ از طریق وزارت کار اتحادیه‌های صنفی را در اختیار گرفت، و هنگام ورود به دانشگاه، استخدام در دوایر دولتی، و مجمعه‌های بزرگ صنعتی؛ افراد را مورد تحقیق و بررسی قرار می داد. در نتیجه، تعداد اعتصابها در بخشهای عمدهٔ صنعتی از ۷۹ مورد در ۱۳۳۲ به ۷ مورد در ۱۳۳۳، و سپس به ۳ مورد در ۱۳۳۴-۱۳۳۶ نازل کرد. اقبال در هنگام تصدی نخست‌وزیری در فروردین ۱۳۳۶ اظهار داشت، من شخصاً از این کلمهٔ «اعتصاب» بیزارم. این اصطلاح را حزب توده وارد زبان ما کرد. تا زمانی که نخست‌وزیر هشتم نمی‌خواهم حرفی از اعتصاب بشنوم.<sup>(۱۵)</sup>

اگرچه شاه در برابر روشنفکران و کارگران قاطعانه عمل کرد، به دقت کوشید از سیاستهایی

که موجب اتحاد خانواده‌های بزرگ مالک و بازاریان طبقه متوسط شود، اجتناب ورزد. فرمان مصدق مبنی بر افزایش سهم نقددار از محصول متروک ماند. خانواده‌های اشراف، همچون علم‌ها، علا‌ها، حکمت‌ها، ذوالفقاری‌ها، قراگوزلوها، اردلان‌ها، بیات‌ها، دولو‌ها، بختیاری‌ها، هدایت‌ها، و فرمانفرمایان‌ها، هم در استانها و هم در تهران دارای قدرت بودند، تعداد مالکان در مجلس، از ۴۹٪ در مجلس هفدهم (۱۳۳۱-۱۳۳۲) به ۵۰٪ در مجلس هجدهم (۱۳۳۲-۱۳۳۵) و ۵۱٪ در مجلس نوزدهم (۱۳۳۵-۱۳۳۹) افزایش یافت. (۵) علاوه بر این در فروردین ۱۳۳۴ هنگامی که زاهدی، نخست‌وزیر، خواست مانع ورود بزرگی خاندان ذوالفقاری به مجلس شود، شاه برای تثبیت قدرت خود، زاهدی را برکنار و علا، درباری قدیمی، را به جای وی منصوب کرد.

شاه در برخورد با طبقه متوسط سستی نیز به همین اندازه احتیاط به خرج داد. وی و همسرش ملکه ثریا در فواصل معین به زیارت مکه، کربلا، قم و مشهد می‌رفتند. رهبران بزرگ مذهبی، بویژه آیت‌الله بروجردی، آیت‌الله بهبهانی و امام جمعه تهران همچنان می‌توانستند سهولت به دربار دسترسی یابند. آیت‌الله کاشانی و همای او قنات آبادی مدت کوتاهی در سال ۱۳۳۵ زندانی بودند اما به محض این که علناً از فداییان اسلام تبری جستند و پذیرفتند که به اعدام قاتلان رزم‌آرا اعتراض نکنند، آزاد شدند. حکومت عهد کرد مذهب را محترم شمارد، و همواره حزب توده را «دشمن مالکیت خصوصی در اسلام» می‌نامید. رئیس حکومت نظامی تهران در سال ۱۳۳۴ گروهی مذهبی را به غارت مرکز اصلی بهائیان ترغیب کرد. جز این، بازار استقلال خود را تا حد زیادی باز یافت. شاه فقط دو تاجر را به دلیل همکاری با حکومت مصدق زندانی ساخت، از مهار قیمت‌ها اجتناب ورزید، ارتش را از منطقه بازار دور نگه داشت. اصناف را در انتخاب رؤسای صنفی، حتی پس از سال ۱۳۳۶ که شورای عالی اصناف در تهران تشکیل شد، آزاد گذاشت. در ده سال بین ۱۳۳۲ و ۱۳۴۲ شاه فقط یک بار سیاست عدم دخالت خود را زیر پا گذاشت. در سال ۱۳۳۳ هنگامی که رؤسای صنفی در اعتراض به قرارداد نفتی با کنسرسیوم اعتصابی به راه انداختند، به نیروهای نظامی دستور داد بازار تهران را اشغال کنند اما اشغال بازار فقط دو روز طول کشید.

سیاست دو وجهی تحبیب طبقات سستی و اعمال محدودیت بر طبقات جدید در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ در نتیجه بحران شدید اقتصادی و بر اثر فشارهای امریکا برای انجام اصلاحات ارضی، ناگهان متوقف شد. بحران اقتصادی از سال ۱۳۳۲ که حکومت با آشکار شدن عدم کفایت درآمد نفت برای انجام برنامه هفت ساله بلندپروازانه و نیز تأمین هزینه‌های روزافزون نظامی، به تأمین کسب و دهه و استقرار سنگین از خارج متوسل شد، شکل

می‌گرفت. تأمین کسر بودجه، همراه با محصول کم در سالهای ۱۳۳۸ و ۱۳۳۹، شاخص هزینه زندگی را که در سالهای ۱۳۳۳ تا ۱۳۳۶ ثبات یافته بود، تا ۳۵٪ بین سالهای ۱۳۳۶ و ۱۳۳۹ بالا برد.<sup>(۶)</sup> در همین حال، استقراض هنگفت اندوخته‌های خارجی کشور را کاملاً مصرف کرد و از این رهگذر ایران را به درخواست کمک اضطراری، هم از صندوق بین‌المللی پول و هم از حکومت ایالات متحده مجبور ساخت. صندوق بین‌المللی پول قول داد اگر ایران بودجه‌اش را اصلاح کند، حقوقها و دستمزدها را ثابت نگه دارد، و بعضی پروژه‌های عمرانی را مسکوت بگذارد، ۳۵ میلیون دلار بپردازد. کابینه‌کندی با این اعتقاد که اصلاحات لیبرالی بهترین تضمین در برابر انقلاب کمونیستی است، ۸۵ میلیون دلار پیشنهاد کرد به این شرط که شاه چهره‌های لیبرال را وارد کابینه کند و گامهای مؤثری برای انجام اصلاحات ارضی بردارد.

لاجرم، این معضلات اقتصادی و فشارهای خارجی رژیم را بی‌ثبات ساخت. شمار اعتصابات عمده که در سالهای ۱۳۳۴ تا ۱۳۳۶ از سه مورد بیشتر نبود، به بیش از ۲۰ مورد در سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۰ افزایش یافت و برخی به رویارویی خونین بین اعتصاب‌کنندگان و نیروهای مسلح منجر شد. در این بین، انتخابات مجلس یستم که در تیر ۱۳۳۹ به صورت سابقه‌ای محدود شده بین دو حزب درباری شروع شده بود، با ورود کاندیداهای مستقل و جبهه ملی، با اجازه شاه و برای خوشایند واشینگتن، سرعت به منازعه‌ای داغ تبدیل شد. شاه، سراسیمه از اتهامات وسیع تقلب در انتخابات، رأی‌گیری را متوقف کرد و به جای اقبال که رهبر حزب ملیون نیز بود، جعفر شریف‌امامی را که او نیز از درباریان قدیم بود اما به حزبی وابستگی نداشت، به نخست‌وزیری گماشت. اما شریف‌امامی فقط نه ماه بر سر کار ماند؛ زیرا نتوانست از امریکا کمک بگیرد، با بروز عواقب مشقت‌بار ریاضت اقتصادی بیش از پیش نامحبوب گشت، و به دلیل درگیری خشونت‌آمیزی که بیرون از مجلس بین پلیس و کارمندان دولت بویژه معلمان معترض به تثبیت حقوقها روی داد، مورد سرزنش قرار گرفت.

باکناره‌گیری شریف‌امامی، شاه نخست‌وزیری را به دکتر علی‌امینی که مورد نظر امریکا بود، واگذار کرد. ایالات متحده امینی را به چند دلیل تأیید می‌کرد. او به عنوان سفیر در واشینگتن در اواخر دهه ۱۳۳۰ اعتماد وزارت کشور امریکا را جلب کرده بود. در سال ۱۳۳۳ در مقام رئیس هیأت ایرانی در مذاکره با شرکتهای نفتی نشان داده بود که توانایی کسی را که تصمیمات غیرمتعارف اتخاذ کند، دارد. به عنوان وزیر دارایی در کابینه مصدق، ارتباط لفظی با بسیاری از رهبران جبهه ملی را حفظ کرده بود. بالاتر از همه، به عنوان یک اشرافی بی‌تعصب، از اواسط دهه ۱۳۲۰ که همراه برادر بزرگش ابوالقاسم امینی به محفل داخلی قوام

تعلق داشت؛ مدافع اصلاحات ارضی بود. شاه به سهم خود، از امینی شدت بندش می‌آمد؛ به روابط گذشته وی با قوام و مصدق بی‌اعتماد بود، و گمان داشت که وی علاوه بر اصلاحات اقتصادی در صدد انجام تغییرات سیاسی نیز هست. چنان که شاه بعدها به خبرنگاری امریکایی اقرار کرد، حکومت کنونی بود که او را مجبور ساخت امینی را نخست‌وزیر کند.<sup>(۷)</sup>

امینی با تشکیل حکومت، یک رشته تصمیمات جنجالی اتخاذ کرد. مجلس بیستم را که انتخابات آن تازه برگزار شده بود و بسیاری از نمایندگانش مانکان محافظه کار بودند، منحل ساخت. سرانجام بختیار بدنام را که از سال ۱۳۳۶ رئیس ساواک بود، تبعید کرد. باب مذاکره با جبهه ملی را گشود. علاوه بر آن، سه وزارتخانه را به اصلاح‌طلبان برخاسته از طبقه متوسط که در گذشته از نفوذ سیاسی شاه و نیز تبهکاری خانواده‌های ملاک انتقاد کرده بودند، واگذار کرد. وزارت دادگستری، با اداره قدرتمند مبارزه با فساد، به نورالدین الموتی، رهبر سابق حزب توده رسید که در سال ۱۳۳۶ از حزب خارج شده و به محفل قوام پیوسته بود. وزارت فرهنگ به محمد درخشش محول شد که به عنوان نماینده صریح قشر معلم، هم مورد حمایت حزب توده و هم جبهه ملی بود. بالاتر از همه، وزارت کشاورزی به حسن ارسنجانی، روزنامه‌نویس رادیکال محول شد که از همکاران نزدیک قوام و از اوایل دهه ۱۳۲۰ مدافع اصلاحات ارضی بود.

ارسنجانی در عرض چهار ماه نخستین گام جدی را جهت تقسیم ارضی در سراسر ایران برداشت. قانون اصلاحات ارضی ۱۳۴۱ که بعداً نخستین مرحله اصلاحات ارضی موسوم شد، شامل سه شرط عمده بود. نخست، زمینداران می‌بایست همه اموال کشاورزی را به استثنای یک پارچه روستا یا شش دانگ در چند روستا به دولت بفروشند. باغها، مزارع چای، زمینهای مشجر، و مزارع مکانیزه مستثنی بودند. دوم، غرامت متعلق به اربابان می‌بایست بر اساس تشخیص مالیاتی گذشته و در عرض ده سال آتی پرداخت گردد. سوم، زمین خریداری شده توسط دولت می‌بایست فوراً به نسق‌دارانی که روی همان زمین کار می‌کنند، فروخته شود. همچنان که ارسنجانی همیشه تأکید داشت، هدف اصلاحات ارضی پدید آوردن یک طبقه کشاورزان مستقل بود.<sup>(۸)</sup> ارسنجانی، فارغ از موانع پارلمانی، به اجرای اصلاحات ارضی خود پرداخت و کار را از آذربایجان شروع کرد که خاطره تلاشهای سال ۱۳۲۵ برای تقسیم ارضی با آن عجیب بود.

اگرچه حکومت امینی اصلاحات ارضی را اجرا کرد و صرفه‌جویی پولی مورد درخواست صندوق بین‌المللی پول را انجام داد، فقط چهارده ماه درام آورد. سقوط امینی، بخشی بدان علت بود که اقدامات مربوط به صرفه‌جویی مالی، نارضایتی عمومی را شدت بخشید؛ بخشی

بدان سبب که جبهه ملی از کمک به او خودداری کرد تا مگر وی ساواک را منحل و انتخابات آزاد برگزار کند؛<sup>(۱)</sup> و بخش دیگر بدان جهت که هنگام درگیری اش با شاه بر سر لزوم کاهش بودجه نظامی، نتوانست حمایت امریکا را جلب کند. این نخستین بار نبود که ایالات متحده در برابر نخست وزیر اصلاح طلب جانب شاه را گرفته بود.

شاه با کنار رفتن امینی، علم رهبر حزب مردم را مأمور تشکیل کابینه کرد. در ماههای بعد، علم انتخابات مجلس بیست و یکم را با تقلب به انجام رساند، یک سپید ارتش را به وزارت کشاورزی گماشت،\* بودجه تعاونیهای روستایی را سخت کاهش داد، و از آن هم مهمترین برنامه ارسنجانی برای مرحله دوم اصلاحات ارضی را رقیق تر کرد. در طرح رقیق شده، زمیندارانی که مشمول مرحله اول نمی شدند، مجاز بودند ۱۵۰ هکتار زمین غیرمکانیزه را برای خود داشته باشند و برای املاک اضافی پنج راه به آنان پیشنهاد می شد. آنان می توانستند زمین را به مدت سی سال به روستاییان اجاره دهند؛ زمین را به قیمت مورد توافق به روستاییان بفروشند؛ زمین را به نسی که محصول در سابق تقسیم می شد، تقسیم کنند؛ شرکت سهامی مالک و زارع تشکیل دهند؛ تا یکجا حق کشت زارع را بخرند. علاوه بر آن، بنیادهای مذهبی مجاز بودند زمینهای خود را به مدت خود و نه سال اجاره دهند یا به صورت قرارداد اجاره پنجساله واگذار کنند. بدین ترتیب، مرحله دوم به مالکان اجازه می داد تا زمانی که کشاورزان مستأجر، کارگران روزمرد، یا ماشین آلات کشاورزی را جایگزین نسق داران می کنند، نصف یک روستا را در اختیار داشته باشند. قصد ارسنجانی پدید آوردن کشاورزان مستقل تا حداکثر ممکن، و قصد شاه از بین بردن نسق داران، اما نگه داشتن زمینداران تجاری تا حد اکثر ممکن بود، در سالهای بعدی، این تفاوت ظریف عوارض عظیمی به بار آورد.

اگرچه اصلاحات ارضی در حکومت امینی شروع شد و محتوای رادیکال آن بزودی از میان رفت، شاه خود مدعی آن بود و با یوقی و کرنای تمام آن را جزو منشور شش ماده ای موسوم به انقلاب سفید منظور کرد. غیر از اصلاحات ارضی، این شش ماده شامل ملی کردن جنگنها، فروش کارخانههای دولتی به بخش خصوصی، سهم شدن کارگران در سود کارخانجات، دادن حق رأی به زنان، و تشکیل سپاه دانش بود. شاه برای قانونی کردن انقلاب، رفاند می سراسری برگزار کرد. به گفته حکومت، [۶ بهمن ۱۳۴۱، منشور شش ماده ی با ۹۹،۹٪ آرا تأیید شد.

بیهودگی این نتایج در [۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آشکار شد که هزاران نفر کسبه، روحانیون،

کارمندان، معلمان، دانشجویان، مزدبگیران، و کارگران بیکار؛ در ایام ماه محرم، در اعتراض به شاه به خیابانها ریختند. این اعتراض از سردمداران اصناف، تجار بازار، جبهه ملی و مهتر از همه، از شخصیت جدیدی در میان مخالفان یعنی آیت‌الله روح‌الله خمینی سرچشمه می‌گرفت.

[آیت‌الله] خمینی، مجتهد شصت و چهار ساله‌ای از تبار تجار، خرده‌مالکان و روحانیون عادی بود. جد وی، تاجری خرده‌پا، از خراسان به کشمیر مهاجرت کرده بود. پدر بزرگ ایشان که در هند به دنیا آمده بود، به ایران بازگشته و در روستای خمین نزدیک اراک زمینی خریده بود. پدرش با این املاک کوچک زندگی می‌کرد تا آن که در سال ۱۲۸۰ مالکیتش سلب و به فرمان حاکم محل کشته شده بود. [آیت‌الله] خمینی پس از مرگ پدر، نزد خویشاوندان مادری خود که اغلب از روحانیون عادی بودند، بزرگ شده بود. ایشان را نخست به مکتب اصلی در اراک و سپس به مدرسه مشهور فیضیه در قم فرستاده بودند تا در محضر آیت‌الله عبدالکریم حائری مجتهد بزرگ شیعه در آن زمان، درس بخوانند. [آیت‌الله] خمینی پس از اتمام تحصیل، در مدرسه فیضیه به تدریس فلسفه عرفانی و فقه اسلامی پرداختند، دستیار خاص آیت‌الله بروجردی شدند، با دختر یکی از مجتهدان بزرگ ازدواج کردند، و پس دختر خود را به ازدواج پسر [آیت‌الله] بروجردی درآوردند.\* همچنین شایع بود که ایشان اشعار صوفیانه می‌سرودند و حالات و عوالم عارفانه داشتند، که در میان برخی از مجتهدان مذموم بود. [آیت‌الله] خمینی نخستین اثر عمده خود را در اواخر سلطنت رضاشاه منتشر کردند. این کتاب که *کشف‌الاسرار* نام دارد، درباره تشکیل نظام حکومت اسلامی است و بی آن که همه اصول سلطنت را رد کند، رضاشاه را متهم به بدرفتاری با روحانیون می‌سازد. [آیت‌الله] خمینی به رغم عقایدشان، در مبارزات سیاسی دهه‌های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ شرکت نکردند. این کناره‌جویی ناشی از سه عامل بود: هراس از کمونیسم؛ بی‌اعتنایی ناسیونالیستها، بویژه مصدق، به مسائل مذهبی؛ و ممانعت حامی ایشان، [آیت‌الله] بروجردی، که در سراسر دهه ۱۳۳۰ همچنان حمایت‌های شایانی از شاه کرد. [آیت‌الله] خمینی با درگذشت [آیت‌الله] بروجردی در سال ۱۳۴۰، از این منع رها شدند و در سالهای ۱۳۴۱ و ۱۳۴۲ شروع به سخنرانی کردند. اگرچه اغلب روحانیان به سبب اصلاحات ارضی و آزادی زنان مخالف رژیم بودند، [آیت‌الله] خمینی آگاهی سیاسی قابل توجهی در مورد مردم از خود نشان دادند، از این مسائل به دقت پرهیز کردند، و در عوض به بسیاری از موارد دیگری که در میان توده مردم نارضایی

\* این آیت‌الله بروجردی غیر از آن آیت‌الله بروجردی پیشگفته است - م.



عظیم تری برانگیخته بود، پرداختند.<sup>(۱۰)</sup> ایشان رژیم را به ترویج فساد، تقلب در انتخابات، نقض قانون اساسی، سرکوب مطبوعات و احزاب سیاسی، نگهدار کردن استقلال دانشگاه، فراموش کردن نیازهای اقتصادی تجار و کارگران و روستاییان، متزلزل کردن اعتقادات مذهبی مردم، ترویج غربزدگی - تقلید کورکورانه از غرب - اعطای «کاپیتولاسیون» به بیگانگان، فروش نفت به اسرائیل؛ و گسترش مداوم بوروکراسی مرکزی متهم کردند.<sup>(۱۱)</sup> [آیت الله] خمینی آخرین بار نبود که مسائل مورد توجه توده مردم را برگزیده بودند.

خیزشهای خرداد ۴۲ سه روز تمام طول کشید، صدها - و شاید هزاران - کشته به جا گذاشت، و نه تنها تهران و قم بلکه اصفهان، شیراز، مشهد و تبریز را لرزاند.<sup>(۱۲)</sup> با این حال، رژیم توانست توفان را مهار کند. شورشها به شهرهای دیگر سرایت نکرد. کارمندان و کارگران کارخانه جات بویژه کارگران صنعت نفت، نتوانستند اعتصابی عمومی ترتیب دهند. نیروهای مسلح که فقط سه روز به تهاجم پرداختند، انضباط خود را حفظ کردند. علاوه بر آن، رهبران مخالفان نه خواهان تحولات رادیکال که اصلاحات معتدل بودند. همچنان که [آیت الله] خمینی در اعلامیه ای اظهار داشتند، «نسل من به خاطر دارد که در سال ۱۳۲۰ مردم ایران عملاً خوشحال بودند که اشغالگران خارجی شاه را بیرون کردند. من نمی خواهم شاه فعلی به سرنوشت شاه قبلی دچار شود. برای همین است که به شاه نصیحت می کنم: به علمای اسلام احترام کن، به اسرائیل کمک نکن، و از تشبیهات پدرت عبرت بگیر.»<sup>(۱۳)</sup> [آیت الله] خمینی فقط در اواخر دهه ۱۳۴۰ بود که درخواست اساسی نابودی سلطنت و برپایی جمهوری اسلامی را مطرح کردند.

در ماههای بعد از شورشهای سال ۴۲، شاه رهبران جبهه ملی را دستگیر و [آیت الله] خمینی را به ترکیه تبعید کرد که پس از چندی ایشان از آنجا به عراق رفتند. شاه یک بار دیگر مخالفان را سرکوب کرده بود. با این که او همچنان در صدد تثبیت قدرت خود بود، خاطره کشتارهای سال ۴۲ به صورت نیروی بالقوه ای نهفته ماند که می توانست در فرصت مناسب دوباره سر برکشد. درست همچنان که جنبش تباکوی سالهای ۱۲۷۰ و ۱۲۷۱ تمرینی برای انقلاب مشروطه سالهای ۱۲۸۴ تا ۱۲۸۸ شد، خیزشهای خرداد ۴۲ نیز تمرینی برای انقلاب اسلامی سالهای ۱۳۵۶ تا ۱۳۵۸ بود.

### توسعه اجتماعی - اقتصادی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)

در توضیح علل بلندمدت انقلاب اسلامی، دو تحلیل مختلف عنوان شده است. تحلیل اول - که هواداران رژیم پهلوی بدان معتقدند - می گوید علت وقوع انقلاب آن بود که نوسازی شاه

برای مثنی سنت‌گرا و عقب‌مانده بسیار سریع و بسیار زیاد بود. تحلیل دیگر - که مخالفان رژیم عنوان می‌کنند - علت بروز انقلاب را در این می‌داند که نوسازی شاه به قدر کافی سریع و گسترده نبود تا بر نقطه ضعف اساسی وی که پادشاهی دست‌نشاندهٔ سیاه در عصر ناسیونالیسم، عدم تمهد و جمهوریخواهی بود، فائق آید. در این فصل از کتاب می‌خواهیم بگوییم که این هر دو تحلیل نادرست است یا بهتر بگوییم، هر دو نیمی درست و نیمی نادرست است؛ که انقلاب بدان سبب روی داد که شاه در سطح اجتماعی-اقتصادی نوسازی کرد و بدین گونه طبقهٔ متوسط جدید و طبقهٔ کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در سطح دیگر یعنی سطح سیاسی دست به نوسازی زند؛ و این که این ناتوانی ناگزیر به پیوندهای بین حکومت و ساختار اجتماعی نظمه زد، مجاری ارتباطی بین نظام سیاسی و تودهٔ مردم را مسدود ساخت، شکاف بین محافل حاکم و نیروهای جدید اجتماعی را عمیق‌تر کرد؛ و خطیرتر از همه، اندک پلهایی را که در گذشته تشکیلات سیاسی را با نیروهای اجتماعی مستی بویژه بازاریان و مقامات مذهبی ارتباط می‌داد، ویران کرد. به این ترتیب در سال ۱۳۵۶ فاصله بین نظام اجتماعی-اقتصادی توسعه یافته و نظام سیاسی توسعه نیافته چنان وسیع بود که بحرانی اقتصادی می‌توانست کُل رژیم را متلاشی کند. کوتاه سخن، انقلاب نه به دلیل توسعهٔ بیش از حد و نه به علت توسعه نیافتگی بلکه به سبب توسعهٔ ناموزون رخ داد.

توسعهٔ اجتماعی-اقتصادی عمدتاً در نتیجهٔ درآمد فزایندهٔ نفتی میسر گشت. عایدات نفتی با رسیدن به رقم جدید ۵۵۵ میلیون دلار در سالهای ۴۳-۱۳۴۲، همچنان سیر صعودی خود را طی کرد و به ۹۵۸ میلیون دلار در سالهای ۴۸-۱۳۴۷، ۱/۲ میلیارد دلار در ۵۰-۱۳۴۹، ۵ میلیارد دلار در ۵۲-۱۳۵۲، و پس از ۴ برابر شدن قیمت نفت، نزدیک به ۲۰ میلیارد دلار در ۵۵-۱۳۵۴ رسید.<sup>(۱۴)</sup> بین سالهای ۱۳۴۲ تا ۱۳۵۳، افزایش درآمد نفتی به ۱۳ میلیارد دلار رسید و در فاصلهٔ سالهای ۱۳۵۳ و ۱۳۵۶ به ۳۸ میلیارد دلار بالغ شد. البته آن طور که منتقدان اغلب اظهار می‌داشتند، درست است که مبالغ هنگفتی در دربار، تجملات شاهانه، مصارف بوروکراتیک، فساد علنی، تأسیسات هسته‌ای، و تسلیحات بسیار پیچیده‌ای که حتی برای بسیاری از کشورهای عضو ناتو هم گران بود، به هدر می‌رفت، اما این هم درست است که مبالغ بسیار بیشتری نیز چه غیر مستقیم از طریق بانک توسعهٔ صنعتی و معدنی ایران که از کمک مالی حکومت برخوردار بود و وامهای کم بهره به بخش خصوصی می‌داد، و چه مستقیم از طریق بودجهٔ سالانهٔ کشور و نیز برنامه‌های سوم (۱۳۴۱-۱۳۴۷)، چهارم (۱۳۴۷-۱۳۵۲) و پنجم (۱۳۵۲ - ) توسعه، صرف بهره‌دوری اقتصاد کشور شد. دو برنامه‌ای که به اتمام رسید، با صرف بیش از ۹:۵ میلیارد دلار، تولید ناخالص ملی را به میزان

سالانه ۸٪ در سالهای ۱۳۴۱-۱۳۴۹، ۱۴٪ در ۱۳۵۱-۱۳۵۲، و ۳۰٪ در ۱۳۵۲-۱۳۵۳ ترقی داد. نخستین برنامه‌های توسعه در زیرساختها یا امور زیربنایی کشور از جمله شبکه حمل و نقل، و بخش کشاورزی بویژه اصلاحات ارضی و طرحهای کلان آبیاری، متمرکز بود. برنامه‌های بعدی به صنعت، معدن و منابع انسانی پرداخت.

برنامه‌های سوم و چهارم بالغ بر ۲۰۹ میلیارد دلار صرف امور زیربنایی کرد. بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶، سدهای عظیمی در دزفول، کرج و منجیل ساخته شد. این سدها به افزایش نیروی برق از ۵ میلیارد به ۱۵٫۵ میلیارد کیلووات ساعت کمک کرد. تسهیلات پندری ۴۰٪ افزایش در حجم واردات به وجود آورد؛ بنادر اتزنی، شاهپور (امام خمینی)، بوشهر و خرمشهر نوسازی شد و کار ساختمان بندر جدیدی در چاه‌بهار نزدیک مرز پاکستان آغاز شد. بیش از ۸۰۰ کیلومتر راه آهن احداث گردید؛ به نحوی که تا اواسط دهه ۱۳۵۰ راه آهن سراسری ایران به رویای رضاشاه یعنی پیوستن تهران به اصفهان، تبریز و مشهد، علاوه بر دریای خزر و خلیج فارس، تحقق یخشد. همچنین، بیش از ۲۰۰۰۰ کیلومتر راه ساخته شد و در اواسط دهه ۵۰، شهرهای عمده با جاده‌های آسفالت به هم مربوط می‌شدند و راههای شوسه آبادیهای بزرگ را به بازارهای شهری محلی وصل می‌کرد. در این سالها رسانه‌های گروهی نیز رشد شایانی داشت. تعداد رادیوها از ۲ میلیون به ۴ میلیون، تلویزیون از ۱۲۰۰۰۰ به ۱۷۰۰۰۰۰، و فروش بیت سینما از ۲۰ میلیون به ۱۱۰ میلیون رسید. چنین توسعه‌ای، همراه با تجارتمندی کردن کشاورزی و اسکان دادن برخی از عشایر، دو نتیجه ناهمگون به بار آورد. در استانهای مرکزی، بارها شدن روستاییان از کوته‌بینی سستی و ایجاد رابطه با شهرها و حکومت مرکزی، هویت منی در روستاها ریشه دوانید اما در استانهای اطراف با تبدیل هویت طایفه‌ای مبتنی بر روستا و قبیله خودی به هویتی وسیعتر متکی بر زبان و فرهنگ هر فرد، قومیت رشد کرد. روستاییان و ایلیاتیها که در گذشته خود را متعلق به جوامع محلی کوچکی می‌دیدند، اکنون خود را کرد، ترکمن، عرب، لر، بلوچ یا آذری یافتند. این امر الزامات آشکاری در آینده داشت.

برنامه‌های سوم و چهارم همچنین حدود ۱٫۲ میلیارد دلار به کشاورزی اختصاص داد. این مبلغ به دو طریق صرف شد. نخست، احیای اراضی و بارانه برای خرید تراکتور، کود و سم بود. بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ پروژه‌های آبیاری بالغ بر ۲۴۰۰۰۰ هکتار زمین را زیر کشت برد. تعداد تراکتورها از ۳۰۰۰ به ۵۰۰۰۰ رسید و توزیع کود شیمیایی از ۴۷۰۰۰ تن به حدود ۱۰۰۰۰۰۰ تن افزایش یافت. دوم، تأمین هزینه اصلاحات ارضی بود. هرچند طرح پیشنهادی ارستجانی بسیار ملایمتر شد، با این حال دو مرحله نخست اصلاحات ارضی -

همراه با مرحله سوم که در سال ۱۳۵۲ به منظور کمک به تبدیل اجاره‌داران به مالکان خصوصی مقرر شد - اربابان قدیم را از بین برده، کشت تجارتمی را رونق داد، و از این رهگذر، ساختار طبقاتی روستایی را از بنیان دگرگون کرد. در اوایل دهه ۱۳۵۰ سه طبقه مشخص در روستاها وجود داشت:

۱. کشاورزان غایب شامل خانواده سلطنتی، املاک وقفی، طرحهای کشت و صنعت از جمله شرکتهای چند ملیتی، و گروهی از اربابان قدیم که از مفری که عمداً در قوانین پیش‌بینی شده بود، استفاده کرده بودند - این مفرها به مالکان اجازه می‌داد مقدار معتابهی زمین را در صورتی که مکانیزه کنند، اجاره دهند، یا چای و میوه بکارند، در تصرف داشته باشند. طبق گزارشی که سازمان بین‌المللی کار در سال ۱۳۵۱ منتشر کرد، ۳۵۰ خانواده دارای مزارعی بیش از ۳۰۰۰ هکتار بودند؛ ۱۰۰۰ خانواده مزارعی بین ۳۰۰ و ۲۰۰ هکتار، و ۴۰۰۰ خانواده مزارعی بین ۱۰۰ و ۲۰۰ هکتار داشتند.<sup>(۱۵)</sup> علاوه بر این زمینداران بزرگ، حدود ۴۰۰۰۰ زمیندار کوچکتر نیز اغلب از بوروکراتها، افسران ارتش و بازرگانان شهری وجود داشتند که صاحب مزرعه‌هایی از ۵۰ تا ۱۰۰ هکتار بودند. به طور خلاصه، ۴۵۳۲۰ خانواده بیش از ۳۹۰۰۰۰۰ هکتار یعنی نزدیک به ۲۰٪ زمینهای زیر کشت ایران را در تصرف داشتند.

۲. کشاورزان مستقل، شامل مالکان روستایی سابق و همچنین ۱۶۳۸۰۰۰ خانواده‌ای که بر اثر اصلاحات ارضی صاحب زمین شده بودند. بیشتر اینان را کدخدایان، مباشران و نق‌داران تشکیل می‌دادند. پیش از اصلاحات ارضی، کشاورزان مستقل کمتر از ۵٪ روستاییان را تشکیل می‌دادند. پس از اصلاحات ارضی اینان ۷۶٪ روستاییان را تشکیل دادند. اگرچه اصلاحات ارضی تعداد روستاییان صاحب زمین را بسیار افزایش داد، اما زمین کافی در اختیار اکثر آنان قرار نداد که بتوانند کشاورزانی نه حتی مرفه بلکه خوداتکا شوند. از ۲۸۰۰۰۰۰ خانوار روستایی که در سال ۱۳۵۱ زمین دریافت کردند، ۱۸۵۰۰۰۰ (۶۵٪) خانوار صاحب زمینهای زیر پنج هکتار - دو هکتار کمتر از حداقل زمین لازم در بیاری از نواحی برای ایجاد معیشت مناسب - بودند. فقط ۶۰۰۰۰۰ خانوار، که بیش از ۱۷٪ جمعیت روستایی را تشکیل نمی‌دادند، زمین کافی از ده تا پنجاه هکتار دریافت کردند. دولت پس از سال ۱۳۴۶ برای حل این مسأله روستاییان تهیدست را به عضویت در تعاونیهای زارعی دولتی و خریداری سهام این تعاونیها در قبایل زمین‌هایشان تشویق کرد. تا سال ۱۳۵۵، بیش از ۳۳۰۰۰ خانواده به هشتاد و نه واحد از این شرکتهای تعاونی پیوسته بودند. به این ترتیب، دولت قصد اصلی ارسنجانی را که به وجود آوردن دهقانان مستقل بود، بی‌اثر می‌ساخت.

۳. مزدوران روستایی غالباً از خوش‌نشینها (کارگران کشاورزی) که اصلاحات ارضی شامل حال آنان نشده، و چادرنشینان سابق که راههای کوچ آنان مدود شده بود، تشکیل می‌شدند. این خرده طبقه که جمعاً به بیش از ۱۱۰۰۰۰۰ خانوار نفر می‌رسید، از راه کار در مزارع، شبانی، کارگر ساختمانی در روستا، کار در شهرهای صنعتی مجاور، و مزدوری در کارخانه‌های کوچک متعددی که در اوایل دهه ۱۳۵۰ در نواحی روستایی دایر شده بود - کارخانه‌های کوچک تولید کفش، لباس، قالی، کاغذ، شکر، توتون، لوازم برنجی و لوازم خانگی - امرار معاش می‌کردند.

برنامه‌های توسعه در جمعیت شهری بیشتر اثر گذاشت. برنامه‌های دوم و سوم با اختصاص بیش از ۲.۵ میلیارد دلار به صنعت، دو هدف بلندپروازانه داشت: تولید کالاهای مصرفی چون لباس، مواد غذایی کنسرو شده، نوشابه، رادیو، تلفن، تلویزیون، و اتومبیل برای بازار داخلی؛ و ترغیب رشد صنایع اساسی و واسطه بویژه نفت، گاز، زغال‌سنگ، مس، فولاد، مواد شیمیایی، آلومینیوم، و ابزار ماشین. در نتیجه سرمایه‌گذاری وافر دولت، بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ ایران یک انقلاب صغیر صنعتی را تجربه کرد. سهم تولید در محصول ناخالص ملی از ۱۱ به ۱۷٪ افزایش یافت و رشد سالانه صنعتی از ۵ به ۲۰٪ ترقی کرد. علاوه بر آن، تعداد کارخانه‌های کوچک (با ۱۰ تا ۴۹ کارگر) از ۱،۵۱۲ واحد به ۷۰۰۱ واحد، تعداد کارخانه‌های متوسط (با ۵۰ تا ۵۰۰ کارگر) از ۲۹۵ واحد به ۸۳۱ واحد، و تعداد کارخانه‌های بزرگ (با بیش از ۵۰۰ کارگر) از ۱۰۵ به ۱۵۹ واحد فزونی یافت. این تأسیسات بزرگ نه تنها کارخانه‌های قدیم پنبه و تأسیسات نفتی دهه ۱۳۱۰ بلکه کارخانه‌های نساجی جدید در اصفهان، کاشان، تهران و کرمانشاه؛ کارخانه‌های فولاد در اصفهان و اهواز، پالایشگاههای دیگر در شیراز، تبریز، قم، تهران و کرمانشاه، مجتمعهای پتروشیمی در آبادان، بندر شاپور، و جزیره خارک؛ کارخانه‌های ماشین‌سازی تبریز، اراک و آبادان؛ کارخانه‌های ذوب آلومینیوم در ساوه، اهواز و اراک؛ کارخانه‌های تولید کود شیمیایی در آبادان و مرودشت، و تأسیسات مونتاز اتومبیل، تراکتور و کامیون، در ساوه، تهران، اراک و تبریز را نیز شامل می‌شدند.

انقلاب تولیدی در افزایش بازده برخی صنایع مادر نمایان است. در دهه بین ۱۳۴۴ و ۱۳۵۴ تولید زغال‌سنگ از ۲۸۵۰۰۰ تن به ۹۰۰۰۰۰ تن؛ سنگ آهن از ۲۰۰۰ تن به حدود ۹۰۰۰۰۰ تن؛ ورق فولاد و آلومینیوم از ۲۹۰۰۰ تن به ۲۷۵۰۰۰ تن؛ سیمان از ۱۴۱۷۰۰۰ تن به ۴۳۰۰۰۰۰ تن؛ پنبه و الیاف شیمیایی از ۳۵۰ میلیون متر به ۵۳۳ میلیون متر؛ آجواز ۱۳ میلیون لیتر به ۴۲ میلیون لیتر؛ کاغذ از هیچ به ۳۶۰۰۰ تن؛ اجاق گاز از ۸۷۰۰۰ دستگاه به

۲۲۰۰۰۰ دستگاه؛ تلفن از هیچ به ۱۸۶۰۰۰ دستگاه؛ تلویزیون از ۱۲۰۰۰ دستگاه به ۳۹۰۰۰ دستگاه؛ تراکتور از ۱۰۰ دستگاه به ۷۷۰۰ دستگاه؛ و وسائط نقلیه موتوری شامل اتوموبیل سواری، اتوبوس و کامیون از ۷۰۰۰ دستگاه به ۱۰۹۰۰۰ دستگاه رسید. رژیم، سرمت از این آمار و ارقام، در سال ۱۳۵۵ لاف زد که سطح زندگی در ایران در پایان دهه از اروپای غربی نیز جلو خواهد زد و در پایان قرن ایران یکی از پنج غول صنعتی جهان خواهد شد. (۱۶)

برنامه‌های سوم و چهارم همچنین حدود ۱.۹ میلیارد دلار صرف منابع انسانی کرد. در نتیجه این هزینه‌ها، تعداد تخت بیمارستان از ۲۴۱۲۶ به ۴۸۰۰۰ تخت؛ در مانگاها از ۷۰۰ واحد به ۲۸۰۰۰ واحد؛ پرستار از ۱۹۶۹ نفر به ۴۱۰۵ نفر؛ و پزشک از ۴۵۰۰ نفر به ۱۲۷۵۰ نفر رسید. این پیشرفت‌ها، همراه با ریشه‌کنی قحطی و بیماری‌های واگیردار، از میزان مرگ و میر کودکان کاست، منزلت کودکان را بالا برد، و جمعیت را از ۲۵۸۴۰۰۰ نفر به ۳۳۴۹۱۰۰۰ نفر افزایش داد. در اواسط دهه ۱۳۵۰ نیمی از جمعیت کشور زیر شانزده سال و دو سوم آن زیر سی سال بود. این امر طی تظاهرات خیابانی سالهای ۱۳۵۶ و ۱۳۵۷ آثار دامنه‌داری داشت.

سرمایه‌گذاری در منابع انسانی، در آموزش و پرورش از این هم بیشتر بود. بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ ثبت نام در کودکستانها از ۱۳۲۹۶ به ۲۲۱۸۹۶ نفر، در دبستانها از ۱۶۴۱۲۰۱ به ۴۰۷۸۰۰۰ نفر؛ در سپاه دانش از ۱۰۵۰۰ به ۶۹۱۰۰۰ نفر، در دبیرستانها از ۳۶۹۰۶۹ نفر به ۷۴۱۰۰۰ نفر؛ و در هنرستانهای صنعتی، حرفه‌ای و مدارس تربیت معلم از ۱۴۲۴۰ به ۲۲۷۴۹۷ نفر رسید. علاوه بر این، تعداد دانشجویان مشغول تحصیل در دانشگاههای خارج بویژه امریکای شمالی و اروپای غربی از زیر ۱۸۰۰۰ نفر به بیش از ۸۰۰۰۰ نفر افزایش یافت. از آن گذشته، گشایش دوازده دانشگاه جدید - بویژه دانشگاه پهلوی در شیراز، دانشگاه فردوسی در مشهد، دانشگاه جندی‌شاپور در اهواز، و دانشگاههای ملی، سپاه دانش (سپاهیان انقلاب) و صنعتی آریامهر در تهران - تعداد دانشجویان در ایران را از ۲۴۸۸۵ نفر به ۱۵۴۲۱۵ نفر افزایش داد. به این ترتیب در طول این چهارده سال نظام آموزشی رشدی بیش از سه برابر داشت.

از آنجا که مدارس جدید، تسهیلات بهداشتی، و تأسیسات صنعتی غالباً در شهرها قرار داشت، دوره بین ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ تأثیر ژرفی در جمعیت شهری نهاد. به طور کلی در این دوره شاهد گسترش سریع جمعیت شهرنشین هستیم. در حالی که در سال ۱۳۴۵ فقط ۳۸٪ مردم کشور در شهرهایی با جمعیت بیش از ۵۰۰۰ نفر می‌زیستند، در سال ۱۳۵۵ نزدیک به

۴۸٪ ساکن این گونه شهرها بودند و در حالی که در سال ۱۳۴۵ فقط ۲۱٪ ساکن شهرهایی با جمعیت بالای ۱۰۰۰۰۰ نفر بودند، در سال ۱۳۵۵ حدود ۲۹٪ در این شهرها سکونت داشتند. برای مثال، جمعیت تهران از ۲۷۱۹۷۳۰ نفر به ۴۴۹۶۱۵۹ نفر؛ اصفهان از ۴۲۴۰۴۵ نفر به ۶۷۱۸۲۵ نفر؛ مشهد از ۴۰۹۶۱۶ نفر به ۶۷۰۱۸۰ نفر؛ تبریز از ۴۰۳۴۱۳ نفر به ۵۹۸۵۷۶ نفر؛ شیراز از ۲۶۹۸۶۵ نفر به ۴۱۶۴۰۵ نفر و آبادان از ۲۴۷۹۶۲ نفر به ۲۹۶۰۸۱ نفر رسید. مشخص تر از همه، در این دوره شاهد گسترش سریع بخشهای خاص - بویژه قشر کارمندان حقوق بگیر، کارگران کارخانجات و کارگران غیر ماهر - در جمعیت شهری هستیم. در نیمه دهه ۱۳۵۰ شهرهای ایران از چهار طبقه زیر تشکیل می شد:

۱. طبقه اعیان. این طبقه که تعدادش به بیش از هزار نفر نمی رسید، شامل شش گروه بود: الف. خاندان پهلوی با ۶۳ شاهپوره شاهدخت، و منسوبین؛ ب. خانواده های اشراف که مدتها پیش از اصلاحات ارضی دهه ۱۳۴۰ به شهرها و فعالیتهای شهری رو کرده بودند - خانواده های اشرافی چون امینی ها، علم ها، بیات ها، قراگوزلو، دولو ها، مقدم ها، و جهانبانی ها؛ ج. اشراف بازرگان مانند خداداد فرمانفرمایان، امیر تیمورتاش، مهدی بوشهری و نوری اسفندیاری، که با تشکیل مجتمع های کشت و صنعت، بانکها، شرکتهای بازرگانی، و مؤسسات صنعتی از قید اصلاحات ارضی رستند؛ د. حدود ۲۰۰ سیاستمدار سابقه دار، کارمندان عالی رتبه، و افسران ارشد ارتش که با تصدی مقامی در هیأت مدیره ها و تسهیل قراردادهای دولتی سودآور ثروتی اندوختند؛ ه. بازرگانان قدیم که نخستین میلیون ثروت خود را در زمان رونق تجاری جنگ جهانی دوم اندوختند و رفتند تا میلیونها دیگر را در دوران رونق عواید نفتی دهه های ۴۰ و ۵۰ بیندوزند - از این میان می توان از مهدی نعلبازی، حبیب لاجوردی، قاسم لاجوردی، حبیب القایان، رسول وهاب زاده، حسن هراتی، اسدالله رشیدیان، محمد خسروشاهی، جعفر اخوان و ابوالفضل لک نام برد؛ و. پنج شش تری بازرگان جدید، از جمله احمد خیامی، محمد رضایی، هزبر یزدانی و مراد آریا که عمدتاً به سبب قراردادهای خصوصی خود با خاندان سلطنتی، بازرگانان قدیم، و شرکتهای چندملینی طی دهه ۱۳۴۰ امپراتوریهای بازرگانی عظیمی تشکیل دادند.

این خانواده های ثروتمند نه تنها مالک بسیاری از شرکتهای بازرگانی عمده بلکه صاحب حدود ۸۵٪ مؤسسات بزرگ خصوصی فعال در بانکداری، تولیدات صنعتی، بازرگانی خارجی، بیمه، و شهرسازی بودند.<sup>(۱۱)</sup> هرچند اکثریت عظیم طبقه اعیان مسلمان بود، اما چند مقام عالی رتبه به لژ فراماسونری در تهران که با دربار در ارتباط بود، پیوسته، و معدودی - مشخصاً یزدانی، القایان و آریا - از محافظ بهائی و یهودی برخاسته بودند. این امر سبب

شایعاتی بود که اغلب در بازارها به گوش می‌رسید مبنی بر اینکه همه طبقه اعیان نماینده توطئه‌ای بین‌المللی به کارگردانی صهیونیستها و بهائیهها در حفا و امپریالیستهای انگلیسی از طریق لژ فراماسونری در لندن هستند.

۲. طبقه متوسط متمول، این طبقه با تعداد نزدیک به یک میلیون خانواده شامل سه گروه بسیار نزدیک به هم بود. گروه نخست، که هسته اصلی این طبقه را تشکیل می‌داد، جامعه بازاریان با حدود نیم میلیون تاجر، مغازه‌دار، کاسب، و صنعتگر بود. گروه دوم را بازرگانان مرفه شهری با سرمایه‌گذاری خارج از بازارها تشکیل می‌داد. این سرمایه‌گذارها شامل هزاران مغازه‌دار خارج از بازار، ۴۲۰۰۰۰ کارگاه در روستاها، ۴۴۰۰۰۰ تجارتخانه متوسط، و ۷۸۳۰ کارخانه متوسط در شهرها با ۱۰ تا ۵۰۰ کارگر می‌شد. گروه سوم حدود ۹۰۰۰۰ روحانی - حدود ۵۰ آیت‌الله، ۵۰۰۰ حجت‌الاسلام، ۱۰۰۰۰ طلبه، و تعداد نامعینی ملایان محل، مدرسان مکتب‌خانه‌ها، مدرسان حوزه‌ها، پیشمازها و نوحه‌خوانها را شامل بود. اگرچه گروههای دوم و سوم به معنی دقیق کلمه بازاری نبودند، علائق محکم خانوادگی و مالی، آنان را به گروه اول پیوند می‌داد.

به رغم رشد اخیر صنعت جدید، طبقه متوسط متمول، که نیروی سستی عمده‌ای محسوب می‌شد، توانسته بود مقدار زیادی از قدرتش را حفظ کند. بازار همچنان می‌توانست نصف تولیدات یدی کشور، دو سوم معاملات خرده‌فروشی، و سه چهارم معاملات عمده فروش را در دست داشته باشد. بازار، صنوف و حرف مستقل خود را حفظ کرد؛ در حالی که تقریباً همه مشاغل دیگر، اتحادیه‌ها و مجامع صنفی خود را از دست داده بودند. رؤسای اصناف به کمک اتحادیه‌های رادیکال که از دهه ۱۳۲۰ پدید آمده بود، می‌توانستند زمان را به دهه ۱۳۰۰ برگردانند و بر قدرت خود نسبت به هزاران شاگرد مغازه، صنعتگر دستکار، شاگرد کارگاه، و دستفروش بازار تأکید ورزند.

علاوه بر آن، روحانیت همچنان اداره تشکیلات بزرگی، هرچند نامتمرکز، شامل حدود ۵۶۰۰ مسجد شهر، موقوفات متعدد، تعدادی حینیه، و شش مدرسه علوم دینی - در قم، مشهد، تبریز، اصفهان، شیراز و یزد - را در دست داشت. در واقع، دوران پررونق اقتصادی [دهه ۱۳۴۰ به تشکیلات مذهبی کمک کرد؛ زیرا این رونق به بازاریان پردرآمد اجازه داده بود تا هزینه‌گشش مدارس و حوزه‌های علمیه را تأمین کنند. در نیمه دهه ۱۳۵۰ تشکیلات مذهبی آن قدر وسیع بود که بتواند شاید برای نخستین بار در تاریخ ایران به طور منظم به آبادیهای پراکنده و روستاهای دورافتاده واعظ و مبلغ بفرستد. شکفت این که رونق اقتصادی] به تقویت یک گروه سستی کمک می‌کرد. از این گذشته، نفوذ بازار تا روستاها



می‌رسید. این امر تا حدودی از طریق دکانداران روستاها و فروشندگان سیار و پبله‌وران، و تا حدودی به واسطه مزارع تجارتمی که پس از اصلاحات ارضی باب شده بود، و تا حدودی نیز از طریق تأسیسات صنعتی کوچک که طی دهه ۱۳۴۰ به منظور تأمین تقاضای فزاینده برای کارهای مصرفی مانند کفش، کاغذ، لوازم منزل، و فرش، در سطح روستاها ایجاد شده بود، بر می‌گشت. یک بار دیگر توسعه اقتصادی موجب رشد طبقه متوسط منموم شده بود.

۳. طبقه متوسط حقوق‌بگیر. برنامه‌های توسعه دهه ۱۳۴۰: شمار طبقه متوسط حقوق‌بگیر را از کمتر از ۳۱۰۰۰۰ نفر در ۱۳۳۵ به بیش از ۶۳۰۰۰۰ نفر در ۱۳۵۶ رساند. در سال ۱۳۵۶ جمعاً ۳۰۴۴۰۴ نفر کارمند، ۲۰۸۴۲۱ نفر معلم و مدیر مدرسه، و ۶۱۰۶۶ نفر مهندس، مدیر و کارمند دولت وجود داشت. گذشته از این: در سال ۱۳۵۶ این تعداد به بالای ۱۸۰۰۰۰۰ نفر می‌رسد اگر بخواهیم بسیاری افراد را نیز که در نظر داشتند به طبقه متوسط حقوق‌بگیر ببینند - ۲۳۳۰۰۰ دانشجو، ۷۴۱۰۰۰ دیپلمه دبیرستان، و ۲۲۷۴۹۷ نفر دانشجوی مدارس صنعتی، حرفه‌ای و تربیت معلم - منظور کنیم.

پروژه‌های توسعه چنان کمبود شدید نیروی کار ماهر ایجاد کرد که دولت تعداد بسیار زیادی تکنیسین خارجی استخدام کرد و زنان را تشویق به کار در ادارات و حرفه‌های مختلف بویژه تدریس و پرستاری کرد، تعداد تکنیسینهای خارجی، بخصوص امریکایی و اروپایی، از کمتر از ۱۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۵ به بالغ بر ۶۰۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ افزایش یافت. همین طور، تعداد زنان مشغول به تحصیلات عالی از زیر ۵۰۰۰ نفر در سال ۱۳۴۵ به ۷۴۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۶ رسید. در سال ۱۳۵۶ زنان ۲۸٪ کارمندان، ۳۰٪ کارکنان دبیرستانها، ۵۴٪ کارکنان دبستانها، و نزدیک به ۱۰۰٪ کارکنان کودکانها را تشکیل می‌دادند. زنان همچنین ۳۶٪ دانشجویان ورودی به دانشگاه مخصوص معلمان، و ۸۶٪ دانشجویان ورودی به مدارس تربیت معلم و حرفه‌ای را تشکیل می‌دادند. به این ترتیب، نظام آموزشی زنان بسیاری را برای مشاغل طبقه متوسط - اگرچه این مشاغل از چندان اعتباری برخوردار نبود - آماده ساخت.

۴. طبقه کارگر. از تعداد مزدبگیران شاغل در بخشهای مختلف صنعتی آمار دقیقی در دست نیست اما حدس قریب به یقین نشان می‌دهد که طبقه کارگر در دوره بین سالهای ۱۳۴۲ و ۱۳۵۶ پنج برابر افزایش یافت. در مرکز این طبقه، حدود ۸۸۰۰۰۰ کارگر صنعتی جدید؛ بانغ بر ۳۰۰۰۰ کارگر صنعت نفت؛ ۲۰۰۰۰ کارگر صنایع الکتریکی، گاز و نیروگاهها؛ ۳۱۰۰۰ کارگر شیلات و صنایع چوب؛ ۵۰۰۰۰ معدنچی؛ ۱۵۰۰۰۰ کارگر راه آهن، کارگر بارانداز، راننده کامیون و دیگر کارگران حمل و نقل مدرن؛ و ۶۰۰۰۰۰ کارگر کارگاهها و

کارخانه‌هایی بایش از ۱۰ نفر جای داشتند. اگر حدود ۳۹۲۰۰۰ مزدبگیر شاغل در خدمات شهری و کارخانه‌های کوچک تونیدی؛ حدود ۱۰۰۰۰۰ کارگر گارگاهی؛ ۱۴۰۰۰۰ شاگرد مغازه؛ و ۱۵۲۰۰۰ نفر مزدبگیر بانکها، دفاتر و سایر آژانسها را نیز حساب کنیم، جمع کل شامل ۱۲۷۲۰۰۰ نفر می‌شود.

اگر انبوه فزاینده تهیدستان شهرها را بر این تعداد بیفزاییم، رقمی معادل ۲۴۰۰۰۰۰ نفر خواهیم داشت. مهاجران تهیدست و آواره از روستاها، این ولگردان بی‌طبقه، در زاغه‌ها و حصارآبادی‌های درندشت نوپدید درهم می‌نریزند و از راه عملگی و کار در طرحهای عمرانی و ساختمانی، یا اگر کاری در آنجا پیش نمی‌آمد، بادیستروشی، دوره‌گردی، پادوی و حتی گدایی گذران می‌کردند. این خیل بی‌طبقه، این پابره‌های انقلاب اسلامی، بعدها به مستضعفین مشهور شدند.

تعداد کل اینان حتی به ۳۵۰۰۰۰۰ نفر بالغ خواهد شد اگر مزدبگیران روستایی - کارگران کشاورزی، کارگران ساختمانی در روستاها، و کارگران کارگاههای کوچک روستایی - را نیز بدان بیفزاییم. به این ترتیب کل طبقه مزدبگیر که فقط ۱۶٪ نیروی کار را در دهه ۱۳۲۰ تشکیل می‌داد، بالغ بر ۳۴٪ نیروی کار را در اواسط دهه ۱۳۵۰ تشکیل می‌داد. رضاشاه طبقه جدید کارگر را به وجود آورده بود و محمدرضا شاه آن را چنان رونق داده بود که بزرگترین طبقه در ایران معاصر شود.

### توسعه نیافتگی سیاسی (۱۳۴۲-۱۳۵۶)

اگرچه شاه به نوسازی ساختار اجتماعی-اقتصادی کمک کرد، برای ایجاد نظام سیاسی یعنی امکان دادن به تشکیل گروههای فشار، باز کردن عرصه سیاست به روی نیروهای مختلف اجتماعی، ایجاد پیوند بین رژیم و طبقات جدید، حفظ پیوندهای موجود بین رژیم و طبقات قدیم، و گسترش دادن پایگاه اجتماعی سنتنت که به هر حال عمدتاً به سبب کودتای نظامی ۱۳۳۲ به حیات خود ادامه می‌داد، چندان کاری انجام نداد. شاه، همچون پدرش، به جای نوسازی نظام سیاسی، قدرتش را بر سه رکن حکومت پهلوی استوار ساخت: نیروهای مسلح، شبکه حمایت دربار، و بوروکراسی عریض و ضویل دولتی.

شاه، نهاد ارتش را همچنان پشتیبان اصلی خود می‌دانست. نفرات آن را از ۲۰۰۰۰۰ در سال ۱۳۴۲ به ۴۱۰۰۰۰ در سال ۱۳۵۶ افزایش داد. نیروی زمینی از ۱۸۰۰۰۰ نفر به ۲۰۰۰۰۰ نفر؛ ژاندارمری از ۲۵۰۰۰ نفر به ۶۰۰۰۰ نفر؛ نیروی هوایی از ۷۵۰۰ نفر به ۱۰۰۰۰۰ نفر؛ نیروی دریایی از ۲۰۰۰ نفر به ۲۵۰۰۰ نفر؛ پکان زبده تکاور از ۲۰۰۰ نفر به

۱۷۰۰۰ نفر) و گارد شاهنشاهی که به عنوان نیروی محافظ شخصی شاه عمل می‌کرد. از ۲۰۰۰ نفر به ۸۰۰۰ نفر رسید. همچنین بودجه نظامی سالیانه را از ۲۹۳ میلیون دلار در سال ۱۳۴۲ به ۱/۸ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۲، و پس از چهار برابر شدن قیمت نفت، به ۷.۳ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۶ (به قیمت و نرخ برابری سال ۱۳۵۲) افزایش داد. شاه تنها بین سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۶ بیش از ۱۲ میلیارد دلار اسلحه ساخت غرب خریداری کرد و زرادخانه عظیمی از سلاحهای فوق پیچیده ایجاد کرد که از جمله شامل ۲۰ هواپیمای جنگی تام کت اف ۱۴ با موشکهای دوربرد فینکس، ۱۹۰ هواپیمای جنگی فانتوم اف ۴، ۱۶۶ جنگنده اف ۱۰۵، هواپیمای باری بوئینگ ۷۰۷، ۸۰۰ هلیکوپتر، ۲۸ هاورکرافت، ۷۶۰ تانک چیفتن، ۲۵۰ تانک اسکورپیون، ۴۰۰ تانک ام ۴۷، ۴۶۰ تانک ام ۶۰، و یک ناوشکن اسپرووانس بود. ایران در سال ۱۳۵۶ بزرگترین نیروی دریایی را در خلیج فارس، پیشرفته ترین نیروی هوایی را در خاورمیانه، و پنجمین ارتش بزرگ جهان را داشت. شاه، گویی این همه را کافی ندانسته، سفارش تسلیحاتی دیگری به ارزش ۱۲ میلیارد دلار داد که قرار بود بین سالهای ۱۳۵۷ و ۱۳۵۹ تحویل شود.<sup>(۱۸)</sup> این سفارشات شامل ۲۰۲ هلیکوپتر توپدار، ۳۲۶ هلیکوپتر ترابری، ۱۶۰ هواپیمای اف ۱۶، ۲۰۹ هواپیمای اف ۴، ۷ هواپیمای بوئینگ، ۳ ناوشکن اسپرووانس، و ۱۰ زیردریایی هسته ای بود. فروشندگان اسلحه به شوخی می‌گفتند شاه بروشورهای آنها را درست ضوری می‌خواند که مردهای دیگر پلی بوی را می‌خوانند.

علائق نظامی شاه به خرید اسلحه و بودجه‌های سالیانه محدود نمی‌شد. او به رفاه افسران خود، نظارت بر تربیت آنان، شرکت در مانورهای نظامی آنها و تأمین حقوقهای کلان، مستمریهای مکفی، و بسیاری مزایای جنبی برای آنان، از جمله سفرهای مکرر به خارج، امکانات پیشرفته بهداشتی، مسکن مناسب، و مراکز خرید ارزان، توجه خاصی داشت. علاوه بر آن، بر کثیف ترفیعات بالاتر از درجه سرگردی را شخصاً نظارت می‌کرد؛ اکثر امور حکومتی را در لباس نظامی انجام می‌داد؛ و غالباً افسران را برای نجات کشور در سال ۱۳۳۲ می‌ستود. از این گذشته، وظیفه تشکیل سپاه دانش — که درباره اش بسیار تبلیغ شده بود — معاملات بزرگ دولتی — بخصوص مجتمعهای بزرگ صنعتی — را به افسران ارشد سپرد. سرنوشت سلطنت و جمع افسران چنان درهم گره خورد که شاه در مصاحبه‌ای با یک محقق امریکایی، خود را نه چون نویی چهاردهم، دولت، بلکه طبق سنت رضا شاه، ارتش نامید.<sup>(۱۹)</sup>

شاه برای تقویت بیان ارتش، سازمانهای امنیتی را نیز توسعه داد. نیروی ساواک به ۵۳۰۰ مأمور تمام وقت و تعداد زیاد اما ناشناسی خیرچین پاره وقت بالغ شد.<sup>(۲۰)</sup> ساواک غلبه به

ریاست ارتشبد نصیری، از یاران قدیم شاه، قدرت مانسور رسانه‌های عمومی، بررسی متقاضیان مشاغل حکومتی، و طبق گفته منابع موثق غربی، استفاده از کلیه وسایل لازم از جمله شکنجه برای سرکوب مخالفان را داشت.<sup>(۲۱)</sup> به گفته یک خبرنگار انگلیسی، ساواک چشم و گوش شاه و در صورت لزوم مشت آهنین او بود.<sup>(۲۲)</sup> علاوه بر ساواک، سازمانهای امنیتی شامل بازرسی شاهنشاهی و رکن دوی ارتش بود سازمان نخست، در سال ۱۳۳۷ تأسیس یافت و زیر نظر ارتشبد فردوست، دوست دوران کودکی شاه، فعالیت داشت. وظیفه اصلی آن نظارت بر کار ساواک، حفاظت در برابر توطئه‌های نظامی، و گزارش اقدامات مالی خانواده‌های ثروتمند بود. دومین سازمان، که در سال ۱۳۱۲ تأسیس شد، طبق الگوی دفتر دوم در فرانسه بنیانگذاری شده بود. این سازمان، بخشی از تشکیلات ملخ بود و نه تنها اطلاعات نظامی جمع آوری می‌کرد، بلکه بر کار ساواک و بازرسی شاهنشاهی نیز نظارت دقیق داشت.

رکن دوم، یعنی حمایت دربار، بدین نحو رژیم را تقویت می‌کرد که شاه را قادر می‌ساخت با انواع و اقسام حقوقها، مستمریها، و مواجب، به یارانش پاداش دهد. دربار البته مقدار ثروت واقعی اش را هرگز فاش نکرد اما منابع غربی ثروتی را که خانواده سلطنتی چه در داخل و چه خارج ایران گرد آورده بود، چیزی بین پنج تا بیست میلیارد دلار تخمین می‌زنند.<sup>(۲۳)</sup> این ثروت از چهار منبع عمده گرد آمد. منبع اصلی، زمینهایی بود که رضاشاه به چنگ آورد. اگرچه خانواده سلطنتی این املاک را در دوره حکومت مصدق از دست داد، ولی پس از کودتای ۱۳۳۲ دوباره تصاحب کرد و پیش از اجرای برنامه اصلاحات ارضی، کشاورزی مکانیزه در آنها به راه انداخت و مقدار زیادی از بهترین زمینها را در تملک خود نگه داشت. در نتیجه، پهلویها همچنان بزرگترین خانواده زمیندار ایران بودند. خود شاه مالک مزرعه تجارنی وسیعی در حومه گرگان بود. برادرش عبدالرضا نیز که کشاورز شماره یک ایران، لقب داشت، مشابه چنین املاکی در گیلان داشت. اعضای دیگر خانواده در فعالیتهای کشاورزی - تجاری در فارس، مازندران و خوزستان دارای سهام بودند.

دومین منبع ثروت دربار، عواید نفتی بود. طبق گفته یک اقتصاددان موثق غربی، در چند سال آخر رژیم، مبالغ هنگفتی - احتمالاً بالغ بر ۲ میلیارد دلار - مستقیماً از درآمد نفت به حساب بانکی سری متعلق به اعضای خانواده سلطنتی در خارج از کشور منتقل شد.<sup>(۲۴)</sup> این انتقالات در خزانه کشور ثبت نمی‌شد و اختلاف محاسباتی بین جمع کل پرداختی شرکتها به ایران و جمع کل دریافتی حکومت ایران از شرکتهای نفتی ایجاد می‌کرد. سومین منبع، تجارت بود. اعضای خانواده سلطنتی با برخورداری از توان مالی، مبالغ هنگفتی وام از بانکهای دولتی، اغلب با شرایط بسیار سهل و مساعد، دریافت و آن را در انواع و اقسام